در ملکوت حج

اسماعیل منصوری لاریجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

در ملکوت حج

نویسنده:

اسماعیل منصوری لاریجانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در ملکوت حج

مشخصات کتاب

سرشناسه : منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -

شابک : ۱۶۰۰۰ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۱۴-۱ ؛ ۲۱۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

عنوان و نام پدیدآور : در ملکوت حج/ اسماعیل منصوری‌لاریجانی.

مشخصات نشر : تهران : نشر مشعر ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۹۶ص.؛ ۱۴ × ۵/۲۱ س‌م.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۹۰.

یادداشت : کتابنامه: ص.[۱۹۳] - ۱۹۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : حج

موضوع : حج -- احادیث

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/م۵۸۶۷۵د۴ ۱۳۸۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۴۴۷۴

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

مقدمه

ستایش خدای بی‌همتا را که الطاف بیکرانش همواره بر ساحت عالم و آدم جاری است، و اسباب تعالی و رشد بندگانش فراهم. فلسفه عبادت و دعوت انسان‌ها به بندگی و انجام فرمان‌های الهی، همه خیرخواهی خداوند مهربان در حق بندگان است.

میان اعمال عبادی، حج دریای ژرفی از نفحات و فیض‌های ربّانی است که تشنگان وادی سلوك و ریاضت را به غوطه‌ور شدن در ملکوت اسرار و حقیقت اعمال دعوت می کند.

آری بهره‌مندی از لطافت قرآنی، گل گفته‌های اهل بیت(ع) و رهنمودهای بزرگان وادی عرفان، ما را به باطن اعمال حج و درك اسرار آن ره می‌نماید. از سویی بر شور و انگیزه همگان، برای حضور در همایش روحانی حج می‌افزاید تا در خانه محبوب حجاب از دل برگیرند، در زمزم زلال توحید غسل زیارت کنند و در عطش لقای حق تعالی سر از پا نشناسند.

ص: ۱۰

خوشا آنان که پیش از توانایی مادی، زمینه‌های معنوی حج را در خود ایجاد می‌کنند و روزهایی را در خلوت و گوشه‌نشینی سپری می‌کنند تا بر ظرفیت روحانی و قابلیت روانی خود بیفزایند. به هنگام عزیمت، جانب کعبه معبود نیز مرغ جانشان سبک‌بال به آشیانه حضور پرواز می‌کند و صد البته این سبک‌باری به دست نمی‌آید مگر آنکه زنجیر وابستگی‌ها را پاره کنیم و با توبه صادق و نصوح از رفتار گذشته باز گردیم. همچنین از غفلت و دل مشغولی‌های بی‌نتیجه دنیا رها شویم و با آب دیده در سحرها و آه آتشین نیمه شب دل را از گناهان ریز و درشت بشوییم؛ ریشه دلبستگی‌ها را بخشکانیم و خلعت خضوع و خشوع را آرایه جان کنیم و هر چه غیر خدا است، بر خود حرام گردانیم.

هرکس که هوای کوی دلبر دارد از سر بنهد هر آنچه در سر دارد

ورنه به هزار چله ار بنشیند سودش ندهد که نفس کافر دارد

خوشا حاجیانی که توفیق توبه خالص پیدا کرده‌اند و از هر چه غیر خدا بریده‌اند. کسانی‌که راه ورود اغیار بر دل بسته‌اند، و قلبشان پیوسته با یاد محبوب آباد و از همه تعلّقات آزاد است. آنان ذکر همیشگی امام سجاد(ع) را زمزمه می‌کنند؛ «مولایَ بِذکْرِک عاشَ قَلْبی» (۱)، «الهی ... أَذِقْنی بَرْدَ عَفْوِك و حَلاوَةَ ذِكْرِكَ» (۲). آنچه در این نوشتار می‌خوانید، بیان اسرار حج از زبان گویا و نورانی اهل بیت(ع) است. همچنین به بازتاب

۱- محمد بن حسن طوسی، مصباح المتهجد، ص ۵۹۰

۲- همان، ص ۸۳۱.

ص: ۱۱

تجربه بزرگان اهل عرفان و سلوك می‌پردازد. پس سعی‌تان این باشد که نشانه‌های ورود به ساحت باطنی حج را در بیان سالکان عرصه ملکوت دریابید. اندیشه در گفتار حکمت‌آموز ایشان، ما را مشتاق سرا پرده‌های اعمال ظاهری حج می‌کند، از غفلت و خاموشی و عادت‌های عاری از شور و حرکت نجات می‌دهد، در به دست آوردن استطاعت به کوشش وا می‌دارد و در هجرت به کوی دوست که شبیه هجرت از دنیا به آخرت است از انسان، مهاجری با هدف و آگاه به اسرارِ حرکت‌می‌سازد. حجاب‌ها را یکی پس از دیگری از دیده و دل بر می‌دارد و شوق دیدار یار را در جانمان شعله‌ور می‌سازد و ما را به واقع، خواهان کوی یار می‌کند. تا آنجا که از شدت فراقِ خدا، بی‌سروسامان می‌شویم، نفس‌های ما به شماره می‌افتد، سوز هجران، آثار غیر را در دل ریشه‌کن می‌سازد و ما را برای از خود گذشتن و قربانی شدن به مسلخ جانان می‌کشاند.

شیوه ما در نگارش این کتاب، گزارش‌گونه است و نجوای دلی مشتاق به لقای پروردگار، که با موانع و حجاب‌های فراوان دست به گریبان شده، از چنگ‌اندازی‌های شیطان خسته و از فتنه انگیزی‌های نفس، پریشان است. از آغاز حرکت به سوی خانه خدا، در سایه‌سار عنایت و ابر رحمت او راه می‌پیماید و پیوسته با خدای عزیزش اتصالی بی‌تکلّف دارد. ذکر او را مدام بر زبان می‌آورد و در پرتو این توجه، لمعاتی از حج بر او هویدا می‌شود و آن یافته‌ها را با زبان و رفتار خویش نمایان می‌سازد.

بر این باورم که با خواندن و گذر اجمالی از مطالب این نوشتار، دل

ص: ۱۲

مخاطب هوایی می‌شود و در دیار غربت، شوق وطن مألوف در سینه‌اش شعله‌ور می‌گردد. آنگاه شوق پیدا می‌کند تا در خلوتی تنهای تنها با خدا حرف بزند و عقده‌ها را از دل بگشاید؛ از این رو دفتر نیایش را ضمیمه این کتاب نمودیم تا خواننده به راحتی از انشای آن استفاده کند و در آن خلوت با محبوب دل‌نواز به نجوا بپردازد. عاجزانه خواستارم، در آن حال و هوای عرفانی که اشک دیده‌ات به خون دل آمیخته می‌شود و چون سیل جوشان از گونه‌های زیبایت جاری می‌گردد، این حقیر را به یاد آوری و در آن فضای عارفانه بنده را دعا کنید که سخت به دعای خیر شما نیازمندم.

والسلام

اسماعیل منصوری لاریجانی

سه شنبه بیست و دوم مرداد ۱۳۸۷ ه. ش

مطابق با دهم ماه شعبان ۱۴۲۹ ه. ق

ص: ۱۳

ص: ۱۴

ص: ۱۵

فصل اول اسرار ارض

اسرار ارض

اشاره

«ارض» بـه معنـای زمین است. کره‌ای خـاکی که مـا بر آن زنـدگی می‌کنیم، حکمت‌هـا و اسـرار بسـیاری در خـود نهفته دارد که به بررسی مهم‌ترین آنها در این نوشتار می‌پردازیم:

۱. ما از جنس خاک (زمین) هستیم

به هم‌جنس بودن ما با زمین؛ در آیات قرآن نیز اشاره شده:

هُوَ أَنشَأَکُم مِّنَ الأَرْضِ(هود: ۶۱)

او شما را از خاک آفرید.

إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِینٍ فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ(ص: ۷۱ و ۷۲)

من بشر را از گِل می‌آفرینم. پس آنگاه که او را به تناسب آفریدم و از روح خود در او دمیدم، برای او سجده کنید.

إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ، فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی(حجر: ۲۸ و ۲۹)

ص: ۱۶

من بشری را از ماده گِل ولای کهنه متغیر خلق خواهم کرد و چون آن را به اعتدال آراستم و از روح خود در او دمیدم، [همه بر او سجده کنید].

۲. زمین گهواره موجودات

در بسیاری از آیات قرآن، از زمین به گهواره(مهد) تعبیر شده است: أَلَمْ نَجْعَلِ الأَرْضَ مِهَادًا؛ «آیا زمین را مهد آسایش خلق نکردیم؟»(نبأ: ۶)

همان‌طور که تکان دادن و حرکت گهواره موجب آرامش کودک می‌شود، زمین نیز با دو نوع حرکت وضعی و انتقالی که از نظر علمی اثبات شده بهترین موقعیت رشد، پرورش و زندگی را برای موجودات ساکن در خود فراهم آورده است. مولوی نیز به شرایط ویژه زمین برای حیات اشاره کرده است؛ (۱)

این زمین از حلم حق دارد اثر تا نجاست برد و گل‌ها داد بر

تا بپوشد او پلیدی‌های ما در عوض بر روید از وی غنچه‌ها

زمین همه آلودگی‌های بشر را صبورانه می‌پذیرد و در بهار، آنها را به صورت گل‌های رنگارنگ، میوه‌ها و سبزی‌های دل‌پذیر بازمی‌گرداند. اما انسان بهترین چیزها را می‌خورد و بدترین چیزها را از خود تولید می‌کند.

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، وحی آمدن موسی(ع) را در عذر آن شبان.

ص: ۱۷

۳. زمین منشأ رزق ماست

زمین برای بشر مهربان‌تر از دایه است و سفره رزق او همیشه گسترده.
وَآيَةٌ لَّهُمُ الأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ(یس: ۳۳)
و یکی از نشانه‌ها بر آنها زمین مرده‌ای است که ما آن را زنده کردیم و از آن دانه‌ها رویاندیم که قوت و روزی شماست.

۴. خشوع زمین

از ویژگی‌های این کره خاکی که در آیات قرآن نیز به آن اشاره شده، خشوع، خضوع و فرمانبرداری آن در پیشگاه خداوند است. این هم از نشانه‌های قدرت الهی است و زمین در این زمینه می‌تواند الگوی خوبی برای انسان‌ها باشد. چرا که وقتی زمین با این وسعت، عظمت، زیبایی و شگفتی‌های گوناگونش در برابر قدرت خداوند و فرمان او تسلیم و خاشع است، چگونه ما انسان‌های ضعیفو ناتوان می‌توانیم در برابر فرامین الهی سرکش، عاصی و نافرمان باشیم!
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ(فصلت: ۳۹)
از جمله آیات قدرت الهی آن است که زمین را مطیع بنگری و چون ما آب باران را بر آن فرو آوریم، گیاه برآورد و اهتزاز و نشاط یابد.

ص: ۱۸

۵. تاریخ، شاهد جاودانه زمین

در بسیاری از آیات قرآن به انسان‌ها دستور داده شده که در زمین به گردش بپردازند.

قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ(روم: ۴۲)

(ای رسول) بگو به مردم که در زمین و احوالش سیر کنید تا از عاقبت طوایف پیش از خود آگاه شوید.

این سیاره در طول تاریخ شاهد شکل‌گیری تمدن‌های گوناگون و از بین رفتن آنها، روی کار آمدن‌ها و برکنار شدن اقوام و پادشاهان فراوان بوده است. همچنین جنگ‌ها، تهاجم‌ها و صلح‌های بین آدمیان، تغییرات و تحولات بسیار در مسیر زندگی بشر را به خود دیده است. پندها، درس‌ها و عبرت‌های بی‌شماری در سطور کتاب مصور آن جا دارد که با سیر و سیاحت در احوال و اطراف زمین می‌توان به مطالعه آن پرداخت و از درس‌های تاریخ عبرت گرفت.

۶. آخرین منزل دنیایی

مکانی که بعد از مرگ پذیرای جسم انسان خواهد بود نیز زمین است که همچون مادری فرزند بی‌پناه خود را که دیگران حتی نزدیکان، دوستان و خانواده توانایی تحمل جسم بی‌روح و بوی تعفن او را یک لحظه هم ندارند، مهربانانه در آغوش می‌گیرد و در دل خود جا می‌دهد.

ای زمین هم مادر و هم خانه‌ام جلوه گاه دلبر جانانه‌ام

ص: ۱۹

تربیت کردی مرا در دامنت روزی‌ام دادی ز رزق خرمنت

من به قربان صفا و صبر تو صد فسوس از آن ندانم قدر تو

مادرا مهرت فزون کن در دلم عاقبت کوی تو باشد منزلم

مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِيهَا نُعِيدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَى(طه: ۵۵)

شما را از خاک بیافریدیم و باز به این خاک بر می‌گردانیم و بار دیگر از این خاک بیرون می‌آوریم.

۷. خبر دادن از قیامت

بر اساس آیات قرآن اولین مخلوقی که با وحی و الهام خداوند از خبر وقوع قیامت باخبر می‌شود، سپس انسان را از آن آگاه می‌کند زمین است.

إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الإِنسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحَى لَهَا(زلزال: ۵۱)

آنگاه که زمین به سخت‌ترین زلزله خود بلرزد و بارهای سنگین خویش را از دل بیرون افکند، در آن روز آدمی گوید زمین را چه پیش آمد. آنگاه زمین مردم را از اخبار و حوادث خویش آگاه می‌سازد، با آنچه که خداوند به او وحی و الهام کند.

۸. زمین بستر مسجد

برای پی‌بردن به اهمیت این ویژگی زمین، لازم است اول با جایگاه و خصوصیات مسجد در اسلام آشنا شویم. مسجد مقدس‌ترین و بهترین

ص: ۲۰

جایگـاه عبـادت پروردگـار است. خداونـد متعال در قرآن آبادکردن مساجـد را یکی از ویژگی‌ها و صـفات مؤمنین واقعی و هدایت‌شدگان بیان فرموده، و این نشان‌دهنده قداست و اهمیّت مسجد است.

إِنَّمَـا یَعْمُرُ مَسَاجِـدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَی الزَّکَاةَ وَلَمْ یَخْشَ إِلَّا اللهَ فَعَسَـی أُوْلَئِکَ أَن یَکُونُواْ مِنَ الْمُهْتَدِینَ(توبه: ۱۸)

همانا آبادکردن مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز بپادارند و زکات مال خود را بدهند و از غیر خدا نترسند. آنها امیدوار باشند که از هدایت یافتگان هستند.

اینک به بیان برخی دیگر از خصوصیات مسجد می‌پردازیم:

سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ(اسراء: ۱)

پاک و منزه است آنکه شبی بنده‌اش(پیامبر) را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساختیم سیر داد تا آیات خود را به او بنماییم که او به حقیقت شنوا و بیناست.

مسجد ای آغاز معراج نبی شد از این مسجد به آن مسجد شبی

شبی باشد اسرار ازل در سینه‌اش روح پاک مؤمنین آئینه‌اش

هر که با مسجد رفیق و یار شد با خبر از جمله اسرار شد

ص: ۲۱

۹. مسجد خانه خدا است

مسجد خانه خدا است، پس نباید غیر او را در آن پرستش کرد.

مسجد محل عبادت و خانه مخصوص ملاقات با خداست. از این رو محل اجتماع انسان‌هایی است که خواهان ارتباط با خدا و نزدیکی هر چه بیشتر با او هستند. درِ این خانه همواره به سوی بنده‌ای که خواستار برقراری، تحکیم و تقویت رابطه خویش با خداوند باشد، گشوده است. به همین دلیل اسلام، ارزش فراوانی برای مسجد قائل شده است و مقام والایی برای افرادی که برای انجام فرایض به مسجد می‌روند و ارتباط خود را همواره با این حریم امن الهی حفظ می‌کنند، ترسیم کرده است. پیامبر خدا(ص) در این باره می‌فرماید: «المَسْجِدُ بَيْتُ كُلِّ تَقِيٍّ» (۱)؛ «مسجد خانه هر پرهیزکاری است.»

یعنی مسلمانانی که برای به‌جا آوردن عبادت‌های فردی و اجتماعی، و اطاعت از فرامین الهی مسجد را برمی‌گزینند، در واقع این خانه را از صاحبش اجاره کرده‌اند. خوشا به احوال کسانی که هر چه بیشتر به فضای ملکوتی چنین خانه‌ای پناهنده می‌شوند و در سایه کرامات صاحب خانه قرار می‌گیرند. خداوند نیز در حدیث قدسی چنین می‌فرماید:

انَّ بيُوتى فِى الارْضِ الْمساجِدُ، تُضيئُ لِاهلِ السَّماءِ كَما تُضيئُ النُّجومُ لأَهلِ الارضِ، أَلا طوبى لِمَنْ كانَتِ الْمَساجِدُ بيُوتَه، أَلا طوبى لِعَبْدٍ تَوَضَّأَ فِى بَيْتِه ثُّم زارنَى فِى بَيْتى، أَلا

۱- علی مشکینی، تحریرالمواعظ العددیه، ص ۲۱؛ ابن العربی، الفتوحات المکیهٔ، ج ۱، ص ۵۰۹.

ص: ۲۲

إنَّ عَلَی الْمَزورِ کَرامهَ الزّائرِ أَلا بَشِّرِ الْمَشّائینَ فِی الظُّلماتِ الَی الْمَساجدِ بِالنُّورِ السّاطعِ یَوْمَ الْقیامَهِ. (۱)

همانا خانه‌های من در روی زمین مساجد هستند که به اهل آسمان نور می‌افشانند، همچنان‌که ستارگان بر اهل زمین. خوشا به حال کسی که مسجد خانه اوست. خوشا به حال بنده‌ای که در خانه‌اش وضو بگیرد و سپس مرا در خانه‌ام ملاقات کند. همانا بزرگداشت زائر بر عهده زیارت شونده است. بشارت باد بر کسانی که در تاریکی شب به سوی مساجد می‌روند، که در روز قیامت نوری فروزان برای آنان است.

هر که در مسجد است زوار است ذکر او را خدا خریدار است

نور پاکش ستاره‌ای به سما همچو نور ستاره است بر ما

به خدا هر که ذکر خود بفروخت نور تابان به قبر خود افروخت

آیه‌های متعددی از قرآن کریم به نورافشانی چهره مؤمن در روز قیامت اشاره دارند، روزی که چهره گناهکاران از شدت تیرگی به سیاهی می‌زند و بهشت یا دوزخی بودن از روی چهره افراد قابل تشخیص است. در این باره می‌توان به عنوان نمونه به آیه زیر اشاره کرد:

یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَسْعَی نُورُهُم بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِم(حدید: ۱۲)

روزی که می‌بینی مردان و زنان مؤمن را در حالی که نورشان پیش روی و از سوی راست ایشان شتابان حرکت می‌کند.

۱- شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۸.

ص: ۲۳

پیامبر خدا(ص) در روایت دیگری با ارزش گذاری برای مؤمنانی که مسجد به نوعی خانه و محل آرامششان بوده است، می‌فرماید: ما مِنْ لَیلَهٍ الّا وَ مَلَکُ الْمَوتِ ینادی یا اهْلَ الْقبُورِ لِمَنْ تَغْبِطُونَ الْیومَ وَ قَدْ عایَنْتُم هَوْلَ الْمُطَّلِعِ؟ فیقُولُ الْموتَی: انَّما نَغبِطُ المؤمِنینَ فی مَساجِدِهِم ... (۱)

شبی نمی‌آید مگر آنکه فرشته مرگ ندا می‌دهد ای اهل قبور، در این روز به حال چه کسانی غبطه می‌خورید و حال آنکه بر آنچه بر شما پیش خواهد آمد آگاه هستید؟ پس مرده‌ها می‌گویند: همانا ما به مؤمنین که در مساجد هستند غبطه می‌خوریم.

البته در آیات و احادیث نکته‌های فراوانی پیرامون وظیفه مسلمانان، به‌ویژه مجاورین، در زمینه احیای مساجد وجود دارد. به عنوان مثال رسول اکرم(ص) در مورد غریبان دنیا فرمود:

یَکوُن الْغُرباءُ فِی الدُّنیا أرْبَعهً: قُرآنٌ فِی جَوْفِ ظالمٍ وَ مَسْجِدٌ بَیْنَ قَوْمٍ لایُصلُّونَ فیهِ وَ مُصْحَفٌ فِی بَیتٍ لایُقْرَءُ مِنْه وَ رَجُلٌ صالِحٌ بَیْنَ قَومٍ سُوءٍ. (۲)

غریبان دنیا عبارتند از: قرآن در چنگ ظالم و مسجد در وادی مردمی که در آن نماز نمی‌خوانند، قرآن در خانه‌ای که خوانده نشود و مرد صالح در میان مردم بد.

وظیفه رونق‌بخشی به مسجدها و فراهم کردن زمینه نقش‌آفرینی این

۱- حسن بن ابی حسن دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۵۳

۲- محمد بن‌محمدبن‌حسن حسینی عاملی، مواعظ العددیه، باب الاربعه.

ص: ۲۴

پایگاه‌های مهم دینی در بطن زندگی اجتماعی برعهده تک تک مسلمانان، به‌ویژه مجاورین مساجد است. مولای متقیان در پاسخ به پرسشی در مورد همسایه مسجد فرمود:

مَنْ جارُ الْمَسجِدِ یا امیرَ الْمُؤمِنین؟ قال مَنْ سَمِعَ النِّداءَ. (۱)

همسایه مسجد چه کسی است؟ کسی که صدای مسجد به گوشش برسد.

۱۰. کعبه

خداوند متعال برای گرامی داشتن زمین و بیان عظمت آن، تاج کعبه را بر سرش نهاد، و آن را مرکز و مدار عاشقان و دل‌باختگان خود قرار داد. رأس زمین، اولین نقطه‌ای است که از زیر آب خارج شد(دحوالارض) و پروردگار عالم اولین خانه‌اش را در آن نهاد، و آن را سرایی مبارک و مدار هدایت جهانیان و نشانه‌های روشن از جمله مقام ابراهیم(ع) و جایگاه آرامش دل‌ها قرار داد.

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکًا وَهُدًی لِّلْعَالَمِینَ* فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِناً(آل عمران: ۹۶ و ۹۷)

اوّلین خانه‌ای که برای مکان عبادت خلق، بنا شد همان خانه مکه است که در آن برکت و هدایت برای عالمیان است. در آن

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۳۸۰.

ص: ۲۵

خانه نشانه‌های روشن(از جمله) مقام ابراهیم خلیل است هر که در آنجا داخل شود، ایمن باشد.

حاجی کسی است که به قصد تحصیل برکات و انوار هدایت این خانه، عاشقانه به سوی آن می‌شتابد و نشانه‌های محبوب را با چشم بصیرت می‌بیند. در مقام ابراهیم خلعت عشق را به دست خلیل خدا می‌پوشد و قلبش را با در آغوش کشیدن جلوه جمال دوست آرام می‌کند.

امّا ای دوست مشتاق خانه خدا، برای رسیدن به این کمالات آدابی است که اگر به انجام آن موفق شدی و اعمال حج را با درک اسرار آن به جای آوردی، ان‌شاءالله به قلّه کمال و معرفت حج دست خواهی یازید.

ص: ۲۶

ص: ۲۷

ص: ۲۸

ص: ۲۹

فصل دوم تعریف دل

اشاره

دل یا قلب، مرکز وجود انسان است که ساحتی عرشی دارد و خانه خداوند متعال است. این تعریف کاملی است از دل. البته ویژگی‌های دل در قرآن کریم و احادیث به تفصیل بیان شده، که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. دل خانه خدا

این مطلب به صراحت در قرآن کریم بیان نشده، اما آیه‌هایی وجود دارند که مضمون آنها کاملًا این معنا را تأیید می‌کند. برخی از این آیه‌ها عبارتند از:

وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ(انفال: ۲۴)

بدانید که خداوند میان انسان و دلش حایل می‌شود و آنکه به سوی او گرد آورده می‌شوید.

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ(ق: ۱۶)

ما از رگ گردن به او(انسان) نزدیک‌تریم.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ(حدید: ۴)

و او با شماست، هر کجا که باشید.

ص: ۳۰

همچنان که از مضمون آیه‌های بالا برمی‌آید، خداوند با ما معیّت دارد. بدیهی است که این معیّت با مرکز وجود انسان، یعنی قلب می‌باشد. آنچه برداشت پیش گفته را تأیید می‌کند، تصریحی است که در بسیاری از روایت‌ها بر این معنا شده است. از جمله این روایت‌ها حدیثی است از امام صادق(ع) که فرمود: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللهِ فَلا تُسْكِنْ حَرَمَ اللهِ غَيْرَ اللهِ» (۱)؛ «قلب حرم خدا است غیر او را در قلبت جا مده».

امام صادق آن بحر حقایق چنین در وصف دل بودست ناطق

که دل تنها حرم باشد خدا را پس اندر وی مده جا، ماسوا را

بود این نکته تخم رستگاری که باید در زمینِ دل بکاری

پس اندر حفظ وی کن دیده‌بانی

که تا گردد ضمیرت آسمانی (۲)

حضرت علی(ع) نیز فرمودند:

قُلوبُ الْعِبادِ الطّاهِرةُ مَواضِعُ نَظَرِ اللهِ سُبحانَه، فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَه نَظَرَ الَیهِ. (۳)

دل‌های پاک بندگان جایگاه‌های نظر و توجّه خداوند است، پس هرکه دلش را پاک گرداند، خداوند به او نظر کند.

مولوی هم در این باره زیبا گفته است که: (۴)

کعبه هر چندی که خانه برّ اوست خلقت من نیز خانه سرّ اوست

۱- بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۵ باب ۴۳

۲- حسن زاده آملی، دفتر دل، باب هفتم

۳- عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم، حکمت ۳۷۴۳

۴- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۲۴۵ و ۲۲۴۶.

ص: ۳۱

تا بکرد آن خانه را در وی نرفت واندرین خانه به‌جز آن حی نرفت

شعر مولوی بیان دیگری است از این حدیث قدسی: «الإنسانُ سِرّی وَ أنا سِرُّه» (۱)؛ «انسان محرم راز من است و من نیز همراز او.»

همچنین در روایت قدسی دیگری آمده است:

لایَسَعُنی أرْضِی وَ لا سَمائی وَ لکِنْ یَسَعُنی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤمنِ. (۲)

زمین و آسمان گنجایش تحمل مرا ندارند ولی قلب بنده مؤمن گنجایش مرا دارد.

خدا اندر دل مؤمن بگنجد که مؤمن را دلی بی‌انتها است

مزن بر خانه دل بی‌وضو دست که این خانه حریم کبریا است

شراب صاف صوفی گر بنوشی بدانی اندرین پرده چه‌ها هست

البته فضیلت‌ها و خصیصه‌هایی که بیان شد اختصاص به دلی دارد که عاری از مهر اغیار است. دل صاحبان اسرار که فقط و فقط جایگاه عشق الهی است. مولوی نیز در این باره زیبا گفته است:

من ز صاحب‌دل کنم در تو نظر نی به نقش سجده و ایثار زر

تو دل خود را چو دل پنداشتی جست و جوی اهل دل بگذاشتی

دل که گر هفصد چو این هفت آسمان اندرو آید، شود یاوه نهان (۳)

۱- مثنوی، شرح ولی محمد اکبر آبادی، دفتر دوم، ص ۱۸۲

۲- همان، ص ۱۸۲؛ محمدبن علی احسائی، عوالی اللئآلی، ج ۴، ص ۷

۳- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۸۷۰ ۸۷۲.

ص: ۳۲

وی در جایی دیگر در مورد دل صاحبان سر گفته است:

آن دلی کز آسمان‌ها برتر است آن دل ابدال یا پیغمبر است

پاک گشته، آن ز گل صافی شده در فزونی آمده، وافی شده

(۱)

بی‌گمان چنین دلی خانه خداست که صاحب آن سراسر غرق عشق الهی گشته و اغیار را در آن راهی نیست.

۲. عرش دل

از آنجا که دل خانه محبوب است، محل ارتباط با او نیز به شمار می‌رود. این جایگاه را ارتباط با عرش یا تخت خدا گویند. پس دل عرش الهی است، «قَلْبُ الْمُؤمِنِ عَرْشُ اللهِ» (۲) و هم از این روست که فیض‌های الهی را بی‌واسطه دریافت می‌دارد. به قول مولوی:

تخت دل معمور شد، پاک از هوی بین‌که الرّحمن علی العرش استوی

حکم، بر دل بعد از این بی‌واسطه حق کند، چون یافت دل این رابطه

این سخن پایان ندارد، زیدکو؟ تا دهم پندش که رسوایی مجو

(۳)

که البته این ابیات اشاره دارد به آیه: الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی؛ یه

«خداوند بر عرش استیلا یافت.»(طه: ۵)

امام جواد(ع) نیز در این باره سخن زیبایی دارند. ایشان می‌فرمایند:

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم

۲- شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۳۹

۳- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۶۶۵ ۳۶۶۷.

ص: ۳۳

«الْقَصدُ الَی اللهِ تَعالَی بِالْقلُوبِ ابلَغُ مِنْ اتْعابِ الْجَوارِحِ بِالاعمالِ» (۱)؛ «عزم به سوی خدای متعال با دل، رساتر از زحمت اعضا و جوارح با اعمال است.»

اتصال بی‌تکلف بی‌قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس

در اینجا منظور از جان همان دل است. خوشا به حال چنین دلی که متصل به محبوب است. چنین دلی به قول مولوی قطب عالم است. البته اتصال کامل دل با محبوب، مخصوص اولیاء است.

آن دلی آور که قطب عالم اوست جانِ جانِ جانِ جانِ آدم اوست (۲)

۳. قلب (دل)، فرمانروای جسم

دل یا قلب آدمی، مرکز وجود اوست و همه اعضا از او پیروی می‌کنند و حالت‌ها و حرکت‌های آنها متأثر از حالات قلب است. همان‌طور که مولوی این پیروی را به زیبایی بیان کرده است:

هر طرف که دل اشارت کردشان می‌رود هر پنج حس، دامن‌کشان

دست و پا در امر دل اندر ملا همچو اندر دست موسی آن عصا

دل بخواهد پا درآید زو به رقص یا گریزد سوی افزونی ز نقص

دل بخواهد دست آید در حساب با اصابع تا نویسد او کتاب

۱- محمد بن مکی عاملی(شهید اول)، الدرّه الباهره، ص ۳۹، به نقل از میزان الحکمه

۲- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۷.

ص: ۳۴

دست در دست نهانی مانده است او درون، تن را برون بنشانده است

گر بخواهد بر عدو ماری شود ور بخواهد، بر ولی، یاری شود (۱)

نکته قابـل توجه اینکه، قرآن کریم نیز دل را مرکز وجود آدمی می‌دانـد. به عنوان مثال این کتاب آسـمانی، قلب پیامبر(ص) را محل نزول وحی بیان فرموده است:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمِینُ* عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ(شعراء: ۱۹۳ و ۱۹۴)

جبرئیل آن را بر قلب تو فرود آورد تا(مردم) را از عقاب خدا بترسانی.

از آنجا که قلب به خدا اختصاص دارد، دریافت و ابلاغ وحی در آن خالص خواهد بود و با اغراض شخصی پیامبر خدا(ص) آمیخته نخواهد گشت. اگرچه پیامبر(ص) خود ولی خداست، یعنی ظرف پاکی است برای دریافت افاضات الهی. این سـخن خداوند هم که در قرآن می‌فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الأَقَاوِیلِ* لأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ(حاقه: ۴۶۴۴)

اگر(رسول ما) بی‌جهت سخنانی به ما می‌بست، مسلماً او را به دست راست می‌گرفتیم و رگ حیاتش(قلبش) را قطع می‌کردیم.

از روی تأکیـد بر عصـمت پیـامبر(ص) و ضـمانت خـالص بودن وحی است. مطلبی که مولوی نیز در اشـعار خود اشاره زیبایی به آن کرده است؛

پس بدان کآب مبارک زآسمان وحی دل‌ها باشد و صدق بیان

ما چو آن کرّه هم آب جو خوریم سوی آن وسواس طاعن ننگریم

۱- مثنوی، دفتر، ابیات، ۳۵۶۷ ۳۵۷۲.

ص: ۳۵

پیرو پیغمبرانی ره سپر طعنه خلقان همه بادی شمر

آن خداوندان که ره طی کرده‌اند گوش ما بانگ سگان کی کرده‌اند؟ (۱)

۴. قلب، منشأ اخلاق

اخلاق هم صفت قلب است که در اعضا و جوارح ظاهر می‌شود. در واقع تا انسان قلباً متخلق به اخلاق نباشد، اعضا و جوارح او و در نتیجه رفتار و سکنات او از فضایل اخلاقی بی‌بهره خواهد بود. چنان‌که در قرآن هم خطاب به پیامبر(ص) چنین آمده است: وَلَوْ کُنتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لانفَضُّواْ مِنْ حَوْلِکَ؛ «اگر تندخوی و سنگ‌دل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند.»(آل عمران: ۱۵۹)

۵. ایمان قلبی

ایمان هم متعلق به قلب است. بالاترین مرتبه ایمان نیز، ایمان قلبی یا همان «یقین» است. به هر روی، جایگاه ایمان قلب است و سایر عضوها با تأثیرپذیری و فرمان دل به فعالیت‌ها و وظایف خویش می‌پردازند. در آیه‌های قرآن نیز این مطلب مورد تأیید قرار گرفته است؛

وَمَن یُؤْمِنْ بِاللهِ یَهْدِ قَلْبَهُ وَاللهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ(تغابن: ۱۱)

وآنکه به خدا ایمان آورد، دلش را رهبری کند و خدا به همه چیز دانا است.

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۳۱۷ ۴۳۲۰.

ص: ۳۶

حضرت ابراهیم(ع) هم در پاسخ به پرسش خداوند که فرمود: «آیا ایمان نیاوردی؟» عبارت لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی را به کار برد که نشان می‌دهد ایمان از صفات قلب است.

أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی(بقره: ۲۶۰)

مگر ایمان نیاوردی؟ گفت: بله، اما می‌خواهم قلب من مطمئن شود.

۶. رجوع قلبی به سوی خداوند

در بسیاری از آیه‌های قرآن عبارت‌هایی با این مضمون آمده است که در روز قیامت هیچ‌یک از ثروت‌های مادی(مال و فرزند) انسان را از عذاب حفظ نخواهند کرد، مگر کسی که با قلب سلیم به سوی خدا برود.

یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَی اللهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ(شعراء: ۸۸ و ۸۹)

روزی که اموال و فرزندان هیچ سودی نمی‌بخشند. مگر کسی که با قلبی سلیم نزد خدا بیاید.

این آیه و نمونه‌های دیگر شبیه به آن نشان‌دهنده این است که بازگشت ما به سوی پروردگار با قلب است(چه بعد از مرگ و چه در هنگام زندگی). در واقع بازگشت به سوی خدا یک برگشت قلبی است. اینک به آیه دیگری با این مضمون اشاره می‌کنیم که بیانگر توبه و بازگشت دل به سوی خدا، برای طلب آمرزش از گناهان است.

ص: ۳۷

مَنْ خَشِی الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ وَجاءَ بِقَلْبٍ مُّنِیبٍ(ق: ۳۳)

آنکه از خدای مهربان در نهان بترسد و با دلی توبه‌کننده نزد خدا بیاید.

از همین‌رو در روایت‌های مختلف نخستین شرط توبه صحیح، پشیمانی قلبی از انجام گناه و بازگشت قلبی به سوی خدا است.

۷. قلب و نزول واردات غیبی

قلب وسیله دریافت آیات و نشانه‌های الهی و پند گرفتن از آنها است. همچنین ظرفی است برای فرود واردات غیبیه:

إِنَّ فِی ذَلِکَ لَذِکْرَی لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ(ق: ۳۷)

در این(هلاک پیشینیان) پند و تذکر است برای آن کسی که قلب هوشیاری داشته باشد.

۸. فساد قلب

رذایل اخلاقی همچون زنگاری است که قلب انسان را که باید مانند آینه‌ای تجلی‌گاه آیات و نشانه‌های الهی باشد، به فساد و کدورت می‌کشاند.

در واقع قلبی که متّصف به صفت الهی نباشد، هرگز نخواهد توانست ظرف واردات غیبیه باشد. بنابراین نخواهد توانست زمینه رستگاری انسان در روز قیامت را فراهم نماید.

سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُواْ الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَکُواْ بِاللهِ(آل عمران: ۱۵۱)

و دل کافران را بیمناک و هراسان کنیم، زیرا که چیزی را برای

ص: ۳۸

خدا شریک قرار دادند.

کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللهُ عَلی قُلُوبِ الْکَافِرِینَ(اعراف: ۱۰۱)

خداوند این چنین دل‌های کافران را مهر خواهد زد.

فَإِنَّهَا لا تَعْمَی الأَبْصَارُ وَلَکِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ(حج: ۴۶)

کافران از چشم سر کور نیستند؛ لیکن چشم باطن و دیده دل آنها کور است.

پس این دل که مرکز همه اعضا و جوارح است بایـد با عالم غیب در تماس باشد و اصل دین زمانی در قلب اسـتقرار می‌یابد که این ارتباط برقرار شود.

جناب مولوی خوش گفته است که:

تا روم من سوی خلوت در نماز پرسم این احوال از دانای راز

خوی دارم در نماز آن التفات معنی قرّهٔ عینی فی الصّلاهٔ

روزن جانم گشاده‌ست از صفا می‌رسد بی‌واسطه نامه خدا

نامه و باران و نور از روزنم می‌فتد در خانه ام، از معدنم

دوزخ است آن خانه کان بی‌روزن است اصل دین ای بنده روزن کردن است (۱)

بنابراین قلب همه چیز است. هم از این روست که در قرآن آمده:

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا(آل عمران: ۸)

خداوندا! ما را به باطل میل مده پس از آنکه به حق هدایت فرمودی.

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۴۰۰ ۲۴۰۴.

ص: ۳۹

پنج حسی از برون میسور او پنج حسی از درون مأمور او

ده حس است و هفت اندام و دگر آنچه اندر گفت ناید می‌شُمَر (۱)

آن چیزی که نمی‌گذارد بین قلب و غیب رابطه برقرار شود و موجب بسته شدن این روزن می‌گردد و در واقع موجب میل دل به باطل می‌گردد، حضور اغیار در قلب است که مانع اشراق نور غیبی در قلب می‌شود. امام صادق(ع) فرمودند:

فی قوله تعالی(الّا مَنْ اتَی اللهَ بِقَلْبٍ سَلیم) الْقَلْبُ السَّلیمُ الَّذی یَلْقَی رَبَّه وَ لَیْسَ فِیه أَحَدٌ سِواهُ وَ کُلُّ قَلْبٍ فیهِ شِرْکٌ اوْ شَکٌّ فَهُو ساقِطٌ. (۲)

در گفته خداوند که فرمود: به جز با قلب سلیم به سوی او نمی‌روید، منظور قلب سلیمی است که خدا را ملاقات می‌کند و در آن کسی غیر از خدا نیست. قلبی که در او آثار شرک و شک باشد سقوطکننده است.

۹. کشور دل

دل کشوری است پهناور که تمامی اجزای جمال در آن شناورند. مولوی در این باره گفته است:

ما که باطن بین جمله کشوریم دل ببینیم و به ظاهر ننگریم

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم

۲- فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۶.

ص: ۴۰

یا می‌گوید:

گامی در صحرای دل باید نهاد زانکه در صحرای گل نبود گشاد

ایمن آبادست دل، ای دوستان چشمه‌ها و گلستان در گلستان (۱)

مهم‌ترین امتیاز قلب آن است که محل ندای خداوند به‌شمار می‌رود. مولای متقیان، علی(ع) در این باره فرمود:

عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِی فِکْرِهِمْ وَ کَلَّمَهُمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِم. (۲)

خدا را بندگانی است که با آنها در گوش جانشان نجوا می‌کند و در درون عقل‌هایشان با آنها سخن می‌گوید.

باطن عقل در واقع همان قلب است.

مولوی نیز قلب را به کوه تشبیه می‌کند که محل انعکاس ندای الهی و ندای فطرت خداجوست.

این صدا در کوه دل‌ها بانگ کیست؟ گه پر است از بانگ این کُه، گه‌تهی‌ست

هر کجا هست او حکیم است اوستاد بانگ او زین کوه دل خالی مباد

هست که آوا مثنا می‌کند هست که کآواز صد تا می‌کند

می‌رهاند کوه از آن آواز و قال صد هزاران چشمه آب زلال

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۵۱۴ ۵۱۵

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

ص: ۴۱

چون ز که آن لطف بیرون می‌شود آب‌ها در چشمه‌ها خون می‌شود (۱)

یا در جایی دیگر آورده است:

جان پذیرفت و خرد اجزای کوه ما کم از سنگیم آخر ای گروه

نه زجان یک چشمه جوشان می‌شود نه بدن از سبز پوشان می‌شود

نی صدای بانگ مشتاقی درو نی صفای جرعه ساقی درو

کو حمیّت تا ز تیشه و ز کُلَند این چنین کُه را به کلّی برکَنند؟

بوک بر اجزای او تابد مَهی بوک در وی تاب مَه یابد رهی

چون قیامت کوه‌ها را برکند بر سر ما سایه کی می‌افکند؟ (۲)

به راستی وقتی دل محل دریافت پیام خدا نباشد، در سحرها از ترس او نلرزد و چشمه‌های اشک از دیده جاری نشود، چنین دلی به کار دنیا و آخرت ما نمی‌آید. باید با کلنگ همّت و ریاضت آن را ویران کرد و از نو با انوار محبت خدا آباد نمود.

۱۰. اوصاف دل سالم

اشاره

دل سالم(قلب سلیم) که تنها وسیله رستگاری و نجات در روز قیامت است و محل واردات غیبیه و ندای الهی به شمار می‌رود، دارای ویژگی‌های زیر است:

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۳۲۷ ۱۳۳۱

۲- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۳۳۳ ۱۳۳۸؛ اشاره به آیه‌های(۶۴) از سوره مبارکه واقعه:(إِذَا رُجَّتِ الأَرْضُ رَجًّا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثًّا).

ص: ۴۲

الف) نور دل

دل سالم از صفا و روشنی خاصی برخوردار است، به قول مولوی:

صیقلی را بسته‌ای ای بی‌نماز و آن هوا را کرده‌ای دو دست باز

گر هوا را بند بنهاده شود صیقلی را دست بگشاده شود

آهنی کائینه، غیبی بدی جمله صورت‌ها درو مرسل شدی

تیره کردی، زنگ دادی در نهاد این بود یسعَون فی الأرض الفسادَ (۱)

تا کنون کردی چنین، اکنون مکن تیره کردی آب را، افزون مکن

برمشوران تا شود این آب، صاف و اندرو بین ماه و اختر در طواف (۲)

همچنان که دیدیم مولوی در این شعر صفا و روشنی قلب را در گرو دوری از هوای نفس دانسته و بیان می‌کند که تنها در پرتو دوری از هواهای نفسانی است که دل آئینه غیب‌نمای الهی می‌شود و صیقل می‌پذیرد.

پس چو آهن گر چه تیره هیکلی صیقلی کن، صیقلی کن، صیقلی

تا دلت آئینه گردد پر صُوَر اندرو هر سو ملیحی سیم بَر (۳)

خداوند متعال نیز در این باره می‌فرماید:

فَمَن یُرِدِ اللهُ أن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإسْلَام وَمَن یُرِدْ أن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجاً(انعام: ۱۲۵)

پس هر که خدا هدایت او را خواهد قلبش را به نور اسلام روشن

۱- قسمتی از آیه ۳۳ سوره مائده با اندکی تفاوت در بیت فوق بیان شده است:(وَ یَسْعَوْنَ فِی الأرْضِ فَسَاداً)؛ «... و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند.»

۲- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۴۷۶ ۲۴۸۱

۳- همان، ابیات ۲۴۶۹ و.

ص: ۴۳

و منشرح گرداند. و هر که را خواهد گمراه نماید، دل او را از پذیرفتن ایمان سخت تنگ گرداند.

هنگام نزول این آیه از پیامبر خدا(ص) درباره معنای «شرح صدر» پرسیدند، پیامبر(ص) فرمود:

نُورٌ یَقْذِفُهُ اللهُ فِی قَلْبِ الْمُؤمِنِ، فَیَنْشَرِحُ لَه صَدْرُه و یَنْفَسِحُ قالُوا فَهَلْ لِذلکَ مِنْ أمارَةٍ یعُرفُ بِها؟ قال: نَعَمْ الإنابَةُ الَی دارِالْخُلودِ وَ التَّجافی عَنْ دارِ الْغُرورِ وَالإسْتِعدادُ لِلْمَوتِ قَبْلَ نزُولِ الْمَوتِ. (۱)

نوری است که خداوند در قلب مؤمن روشن می‌کند، که باعث گشادگی صدر و وسعت آن می‌شود. گفتند: آیا برای آن نشانه‌ای وجود دارد؟ فرمود: البته، میل به دار آخرت و دوری از دار غرور و آماده شدن برای مرگ، قبل از اینکه فرا رسد.

ب) بیداری مدام

دل سالم و عاشقِ محبوب همواره بیدار است و حتی شب را تا صبح با خدا بیتوته می‌کند. چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِیَاماً؛ «کسانی که در حال سجده و قیام شب را با بیداری به صبح می‌رسانند.»(فرقان: ۶۴)

ای بسا بیدار چشم و خفته دل خود چه بیند دیدِ اهلِ آب و گل

آنکه دل بیدار دارد چشم سر گر بخسبد، برگشاید صد بصر

۱- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۶۱.

ص: ۴۴

گر تو اهل دل نه‌ای بیدار باش طالب دل باش و در پیکار باش (۱)

یا در جای دیگر که می گوید:

چشم من خفته دلم بیدار دان شکل بی‌کارِ مرا برکار دان

گفت پیغمبر(ص) که عینای تنام لاینام قلبی عن ربّ الأنام

چشم تو بیدار و دل خفته به خواب چشم من خفته، دلم در فتح باب

هر دلم را پنج حس دیگرست حس دل را هر دو عالم منظرست

تو زضعف خود مکن در من نگاه بر تو شب، بر من همان شب چاشتگاه

بر تو زندان، بر من آن زندان چو باغ عین مشغولی مرا گشته فراغ (۲)

اشاره‌ای است به حدیث نورانی نبی اکرم(ص) که فرمود: «تَنامُ عَیْنایَ وَ لایَنامُ قَلْبی»؛ (۳) «دیدگانم بر هم می‌روند ولی قلب من نمی‌خوابد.»

قلب بیدار هنگام خواب نیز در اندیشه یار است.

ج) طلب آب حیات

دل سالم همواره آب حیات را طلب می‌کند و عطش او تنها با سرکشیدن این باده فرو می‌نشیند؛

از درِ دل، و اهل دل، آب حیات چند نوشیدی و وا شد چشم‌هات

بس غذای سُکر و وجد و بیخودی از در اهل دلان برجان زدی

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۲۲۲ ۱۲۲۴

۲- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۵۴۸ ۳۵۵۳؛ اشاره به آیه(رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللهِ ...)(نور: ۳۷)

۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۹۹.

ص: ۴۵

باز این در را رها کردی ز حرص گِرد هر دکّان همی گردی چو خرس

بر درِ آن منعمان چرب دیگ می‌دوی بهر ترید مرده ریگ

چربش اینجا دان که جان فربه شود کار نا اومیّد اینجا به شود (۱)

آب حیات تنها نزد اولیاء الهی است و آن را باید از چشمه ولایت آنها نوشید. در سوره «جن» می‌خوانیم:

وَانْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَی الطَّرِیقَةِ لَأَسْقَیْنَاهُم مَاءً غَدَقاً(جن: ۱۶)

اگر بر طریقت(ولایت) استوار باشند به آنها آب فراوان [حیات] می‌نوشانیم.

امام باقر(ع) در بیان معنای آیه فرمود: «در این آیه منظور از کلمه «طریقه» ولایت ماست.» (۲)

چون طبیبان را نگه دارید دل خود ببینید و شوید از خود خَجِل

دفع این کوری به دست خلق نیست لیک اکرام طبیبان از هدی‌ست (۳)

این طبیبان را به جان بنده شوید تا به مشک و عنبر آکنده شوید (۴)

«لقمان حکیم» می‌فرماید:

یا بُنَیَّ جَالِسِ الْعُلَماءَ وَ زاحِمْهُمْ بِرُکْبَتِیْکَ فَانَّ اللهَ یُحْیِی الْقُلُوبَ بِنُورِ الْحِکْمَةِ کَما یُحیِی الارْضَ بِوابِلِ السَّماءِ. (۵)

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۹۷۲۹۳

۲- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ذیل آیه ۱۶ سوره جن

۳- مصراع اول، مضمون آیه ۵۶ سوره قصص را تداعی می‌کند:(إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ)؛ «تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.»

۴- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۷۳۰ ۲۷۳۲

۵- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۴.

ص: ۴۶

ای فرزندم: با علما همنشین باش و با زانوی ادب در برابر آنها تواضع کن. همانا خداوند به نور حکمت [آنها] دل‌ها را زنده می‌کند همان‌طور که زمین را با باران آسمان زنده می‌کند.

ای خنک جانی که با حق زنده شد در وجود زنده‌ای پاینده شد

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی برست

د) آه دل

درد و آه عارفانه نشانه قلب سالم و پیوسته به خدا است. از سویی این ناله‌های عرفانی باعث رقّت و صفای قلب می‌شود.

پیامبر اسلام(ص) فرمودند:

عَوِّدُوا قُلوبَكُم الرِّقَّةَ وَ اكْثِروا مِن التَّفكُّرِ وَ الْبُكاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ. (۱)

قلب‌های خود را رقیق، و با زیاد اندیشیدن و بسیار گریه کردن زنده کنید.

مولوی در این باره می‌گوید:

آه کردم، چون رسن شد آه من گشت آویزان رَسَن در چاه من

آن رَسن بگرفتم و بیرون شدم شاد و زفت و فربه و گلگون شدم

در بن چاهی همی بودم زبون در همه عالم نمی‌گنجم کنون

آفرین‌ها بر تو بادا ای خدا ناگهان کردی مرا از غم جدا

گر سر هر موی من یابد زبان شکرهای تو نیاید در بیان (۲)

۱- حسن بن‌محمد دیلمی، أعلام الدین، ص ۳۶۵

۲- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۳۱۱ ۲۳۱۵.

ص: ۴۷

به درستی نتیجه آه عاشقانه چیزی جز شادابی و لذّت مدام نیست. جلوه این «آه»، انسان را آسمانی می‌کند و از چاه غم و حقارت به اوج سعادت و بهجت می‌رساند.

یا در جای دیگر آورده است:

چون نشان مؤمنان مغلوبی است لیک در شکست مؤمن خوبی است

گر تو مشک و عنبری را بشکنی عالمی از بوی رَیحان پُر کنی

ورشکستی ناگهان سرگین خر خانه‌ها پر گند گردد تا به سر (۱)

همچنین گریه، تضرع و دل شکستگی در برابر خدای متعال نشانه عزیز شدن و ارجمندی مؤمن است. هر چه بشکند بی‌ارزش می‌شود، امّا دل اگر برای خدا بشکند قیمتش افزون می‌گردد.

ه) اجابت دعا

دل، اگر پاک باشد دعایش مستجاب می‌شود. یعنی از خدا هر چه بخواهد و خیر او در آن باشد، مورد اجابت واقع می‌شود. امام کاظم(ع) در این باره می‌فرماید:

أَوْحَی اللهُ تَعالَی الَی داوودَ(ع) یا داوودُ حَذِّرْ وَ أَنْذِرْ اصْحابَکَ عَنْ حُبِّ الشَّهَواتِ، فَانَّ الْمُعَلَّقَةَ قُلوبُهمْ بِشَهَواتِ الدُّنیا قُلوبُهم مَحْجُوبَةٌ عَنّی. (۲)

ای داوود! یاران خود را از حبّ شهوات برحذر دار، زیرا دل‌هایی که به شهوت‌های دنیا آویخته باشند از من دور هستند.

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ۴۴۹۹ ۴۵۰۱

۲- حسن بن‌علی حرانی، تحف العقول، ص ۳۹۷.

ص: ۴۸

پس اگر خداوند متعال برآورده شدن درخواست را ضمانت کرده، شرط آن طهارت و پاکی دل است.

نیک بنگر اندرین ای محتجب که دعا را بست حق استجب (۱)

هر که را دل پاک باشد زِ اعتلال آن دعا اش می‌رود تا ذوالجلال (۲)

۱- مصراع دوم، اشاره دارد به آیه ۶۰ سوره غافر:(ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُم)

۲- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۳۰۴ ۲۳۰۵.

ص: ۴۹

ص: ۵۰

ص: ۵۱

فصل سوم اسرار اداب حج

اشاره

اکنون که با حقیقت دل آشنا شدی، بدان که درک اسرار حج با «دل» است. اگر دل برای انجام اعمال حج آماده نباشد، حاجی از لطافت‌های حج محروم می‌ماند. پس بکوشیم تا قبل از سفر دل را مهیا سازیم. مهم‌ترین کار برای آمادگی دل به دست‌آوردن استطاعت است.

۱. استطاعت

اشاره

خداوند متعال حج را بر کسانی واجب کرد که توانایی انجام آن را دارا باشند. «استطاعت» قابلیّت قلب است برای دست پیدا کردن به اسرار حج. در این آیه بیاندیشیم که فرمود:

وَلِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا(آل عمران: ۹۷)

و برای خداست بر مردم حج خانه خدا، آنهایی که توانایی رفتن به سوی آن دارند.

در این آیه نکته‌های لطیفی وجود دارد که اشاره به آنها خالی از لطف نیست:

ص: ۵۲

اول اینکه خداوند عزیز و مهربان حج را به خود نسبت داده است(وَلِلّهِ). این نشان می‌دهد که حج، سیر من الله الی الله.

حاجی عزیز! دقت کن، باید از خدا به سوی خدا سفر کنی. اینجا سفر از من و ما به سوی خدا نیست. سفر از خلق به سوی حق نیست. صحبت از سفر حق به حق است. نشانه آن کلمه «سبیلًا» است. از این کلمه فهمیده می‌شود که استطاعت، تنها توانایی مادی نیست، بلکه قدرت یافتن برای سیر و سلوک، به سوی خداست. در واقع «سبیل» راه مجاهده به سوی خداست. یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ(مائده: ۵۴) یا در آخر سوره عنکبوت می‌خوانیم:

وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ(عنکبوت: ۶۹)

و کسانی که در راه ما مجاهده می‌کنند ما آنها را به راه خودمان هدایت می‌کنیم.

در معنای کلمه «فینا» دقت کنیم. خداوند فرمود: «فینا» نفرمود «عنّا».

جاهدوا فینا بگفت آن شهریار جاهدوا عنّا نگفت ای بی‌قرار

این عبارت نشان می‌دهد «سبیل» راهی باطنی به سوی خداست، و حج مرتبه‌ای درونی است که رهرو آن دل ماست و باید بر سبیل خدا حرکت کند. به راستی چه دعوت زیبا و شریفی است. حاجی به چه مقام والایی فراخوانده شده است. افسوس، قدر این مرتبه را نمی‌دانیم و دلمان استطاعت سیر و سلوک، در سبیل خدا را ندارد. خوشا به حال آنانی که به مقام استطاعت رسیده‌اند و قلب خود را مهیای سفر روحانی به سوی خدا کرده‌اند.

ص: ۵۳

نشانه‌های استطاعت

اشاره

ای حاجی عزیز! استطاعت را نشانه‌هایی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف) توبه صادق

توبه صادق آن است که به خویشتن بازگردی و این امر ممکن نشود مگر آنکه موانع را از خود دور کنی. چه موانعی بزرگ‌تر از گناه، غفلت و دل مشغولی‌های بی‌حاصل؟

موانع تا نگردانی ز خود دور درون خانه دل نایدت نور

تو را تا آینه زنگار باشد حجاب دیدن دلدار باشد

آری، توبه صادق آن است که در نیمه‌های شب گناهانت را با آب دیده‌شستشو دهی، با آه سوزان سحر، ریشه دل‌بستگی‌ها را بسوزانی، لباس ریا را به دور اندازی. جامه خشوع و خضوع بر اندام دل بپوشانی و یاد هر چه غیر از خدا را بر خود حرام گردانی.

امام صادق(ع) آن بحر حقایق در این باره فرمودند:

ثُمَّ اغْتَسِلْ بماءِ التَّوبةِ الْخالِصَةِ مِن الذُّنوبِ وَ الْبَسْ كِسْوَةَ الصِّدقِ وَ الصَّفا وَ الْخُضوعِ وَ الْخُشوعِ وَ احْرِمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَمنعُكَ عَنْ ذِكرِ اللهِ وَ يَحْجُبُكَ عَنْ طاعَتِه. (۱)

سپس با آب خالص توبه گناهانت را شستشو ده و خلعت راستی و پاکی و خضوع و خشوع را به دل بپوشان و هر چه

۱- منسوب به امام صادق(ص)، مصباح الشریعه، ص ۸۹.

ص: ۵۴

که تو را از یاد خدا باز می‌دارد و از اطاعت او محروم می‌کند، بر خود حرام کن.

خوشا آنان که توفیق توبه خالص را پیدا کرده‌اند و لباس تعلقات دنیوی را از تن به در نموده‌اند. کسوت صفا و خلوص را زینت جان کرده‌اند و با خشوع و خضوع مدام راه ورود اغیار بر دل بسته‌اند و پیوسته با ذکر محبوب در گوشه خلوت نشسته‌اند.

چاک شو و چاک شو عاشق چالاک شو

پاک شدی، خاک شو جانب افلاک شو

ب) هجرت

دومین علامت استطاعت و کسب قابلیّت، هجرت است. یعنی حاجی واقعاً عزم کوی یار کرده باشد. هیچ چیز دنیا او را آرام نکند و آرامش خود را تنها در لقاء محبوب بداند. حال افراد مهاجر را داشته باشد. یعنی برای رفتن به سوی خدا بی‌قراری کند و قلب او برای کوچ آماده باشد. همان‌طور که تن را برای خانه خدا آماده می‌کند، دل را برای لقای پروردگار آماده کند و این آیه شریفه را زیاد بخواند:

وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیتِهِ مُهاجِراً الَی اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوتُ فَقَدْ وَقَعَ اجرُهُ عَلی اللهِ(نساء: ۱۰۰)

و کسی که از خانه خود به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و سپس مرگ، او را دریابد اجر و مزد او بر خدای متعال است.

البته این مرگ، عبور از منزل تاریک نفس و خواسته‌های نفسانی است. کسی که از قید و بند دنیا فرار کند و هواپرستی‌ها را از خود دور

ص: ۵۵

کند، مهاجر واقعی است وگرنه خود را فریب داده، بیهوده زحمت‌های بی‌شماری را تحمل می‌کند.

هرکس که هوای کوی دلبر دارد از سر بنهد هر آنچه در سر دارد

و رنه به هزار چلّه ار بنشیند سودش ندهد که نفس کافر دارد

آری حاجی عزیز! هجرت در راه مکه و مدینه به نوعی درک مرگ و قیامت است. در واقع تجربه صحرای محشر و چگونگی ورود به بهشت، قبل از سفر حقیقی از این دنیاست. امام صادق(ع) در این باره فرمود:

وَاعْلَمْ بِاَنَّ اللهَ تَعالیَ لَمْ یَفْرِضِ الْحَجَّ وَ لَمْ یَخُصَّه مِنْ جَمیعِ الطّاعاتِ بِالاضافَةِ إلَی نَفْسِه بقَولِه تَعالَی: وَلِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیتِ مَنِ اسْتَطاعَ الَیهِ سَبیلًا وَ لاشَرَعَ نَبیُّه(ص) سُنَّةً فِی خِلالِ الْمَناسِکِ عَلَی تَرتیبِ ما شَرَعَهُ إلّا لِلاسْتِعانهٔ (۱) وَ الإشارَةِ الَی الْمَوتِ وَ الْقَبرِ وَ الْبَعثِ وَ الْقِیامَةِ وَ فَصْلِ بَیانِ السَّبقِ مِن الدُّخولِ فِی الْجَنَّةِ أهلُها وَ دُخولِ النّارِ أهلُها بِمُشاهَدَةِ مَناسِکِ الْحَجِّ مِنْ اوَّلِها إلَی آخِرِها لأُولی الألبابِ وَ أُولی النُّهی. (۲)

و بدان خداوند حج را بدین سبب واجب کرده و در بین همه عبادت‌ها آن را به خود نسبت داده و فرمود:

وَلله عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیتِ مَنِ اسْتَطاعَ الَیهِ سَبیلًا

و پیامبر اکرم(ص) مناسک آن

۱- در برخی منابع مانند مصباح الشریعه به جای واژه «للاستعانه» واژه «للاستعداد» آمده است

۲- محمد بن‌حسن بن‌شاه مرتضی(فیض کاشانی)، محجه البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۸.

ص: ۵۶

را تشریح کرده تا مردم را برای درک عوالم مرگ، برانگیختگی و قیامت کمک کنند و صاحبان عقل قبل از ورود به صحنه محشر، با مشاهده اعمال حج از اوّل تا آخر چگونگی ورود اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به جهنّم مشاهده می کنند.

خوشا آنان که حج را سفر آخرت می‌دانند و آن‌چنان عازم کوی معبود می‌شوند، گویی قصد بازگشت ندارند. و چنان دل از دیار و زن و فرزند و مال بر می گیرند که گویی برای همیشه رفته‌اند. مگر نه اینکه وجود ما بین دنیا و آخرت قرار گرفته است؟ اگر این حجاب زدوده شود، نه تنها مرگ، قیامت و صحرای محشر را می‌بینیم، بلکه همه ساکنان ملک و ملکوت را مشاهده خواهیم کرد.

چه خوش گفت حافظ:

ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

پس بیاییم مهاجر واقعی باشیم و پیش از وداع ابدی با جهان در سفر حج، مرگ و قیامت را تجربه کنیم. همچنین توان از خود به در آمدن و به خدا پیوستن را به دست آوریم که این، شرط استطاعت خداست. مبادا نفس سرکش را با خود به این سفر ببریم و برگردانیم و از انوار باطنی حج محروم بمانیم. کلماتی را بر زبان بیاوریم بدون آنکه از معنی آن باخبر باشیم و چون از سفر بازگشتیم، دوباره برای دنیای همه هیچ خیز برداریم.

ج) شوق دیدار

یکی از نشانه‌های استطاعت، شوق دیدار پروردگار است. چرا که خداوند متعال خانه خود را جایگاه کمال حضور و قرب خود قرار داده

ص: ۵۷

است. بـدون شک هر که را به خانه خود دعوت کنـد قصد دیدار او را دارد. از این‌رو حاجی، از شدّت اشتیاق دیدار در پوست خود نمی‌گنجد و برای سفر به منزل یار لحظه شماری می‌کند. امام صادق(ع) در بیان نشانه‌های این علاقه‌مندی فرمودند:

الْمُشـتاقُ لایَشْتَهی طَعاماً وَ لا یَلْتَذُّ شـراباً و لا یَسْتَطیبُ رُقاداً وَ لایأْنَسُ حَمیماً وَ لایَأْوِی داراً و لایَسْکُنُ عُمراناً وَ لا یَلْبَسُ ثیاباً و لا یَقِرُّ قَراراً. (۱)

مشـتاق(خدا) میل به خوراک ندارد و از نوشیدنی‌ها لذّت نمی‌برد و خوابیدن را خوش ندارد و با کسی انس نمی‌گیرد و در خانه‌ای قرار نمی‌یابد و در شهری ساکن نمی‌شود و لباس فاخر نمی‌پوشد و به دنبال قرارگاهی نیست.

به جز از تو خدا نمی‌جویم عشق رویت تنیده در خویم

بی شریک و یگانه معبودی غایت آرزو و مقصودی

تو خداوند مهربان منی تو انیسی، تو هم‌زبان منی

هر که باشد مسافر کویت ره نشانش دهی به هر سویت

دل کند تازه با ترانه عشق پرگشاید به آشیانه عشق (۲)

چنین شـخص مشـتاقی برای آنکه عنان اختیار از دست ندهد و از دل تنگی خدا قالب تهی نکند، خدا را شبانه‌روز عبادت می‌کند و هر چه

۱- مصباح الشریعه، ص ۸۹

۲- دیوان مؤلف.

ص: ۵۸

دارد در راه دوست می‌بخشد. چنان‌که امام صادق(ع) فرمود:

وَ يَعْبُدُ اللهَ لَيلًا وَ نَهاراً راجِياً بِأَنْ يَصلَ الَى ما يَشْتاقُ الَيه و يُناجِيهُ بِلسانِ الشَّوْقِ مُعبِّراً عَمّا فی سَرِيرَتِه كَما أَخْبَرَ اللهُ تعالی عَنْ موسَى(ع) فی ميعادِ رَبِّه

وَ عَجِلْتُ اليكَ رَبِّ لِتَرضى

وَفَسَّر النَّبِيُّ(ص) عَنْ حَالِهِ انّه ما اكَلَ و لا شَرِبَ وَ لا نامَ وَ لَا اشْتَهى شَيئاً مِنْ ذلكَ فِي ذِهابِه و مَجيئِه ارْبعينَ يَوْماً شَوْقاً الَى رَبِّه. (۱)

و شب و روز خدا را عبادت می‌کند، به امید اینکه به آنچه مشتاق آن است، برسد. او را با زبان شوق مناجات می‌کند، چنان‌که خدای متعال از حال موسی(ع) در میقات پروردگارش خبر داده و فرموده است: شتاب کردم به سوی تو ای پروردگارم تا تو خشنود شوی، و پیامبر(ص) حالت او را این‌گونه تفسیر نمود که: به دلیل شوقی که برای دیدار خدا داشت تا چهل روز نخورد و نیاشامید و نخوابید و به چیزی از اینها میل نکرد.

آری حاجی عزیز! اگر شوق دیدار خدا در تو نیست، بکوش مشتاق او شوی. می‌دانی که دل من و شما از جنس دلبر است. مگر می‌شود دل، دل واقعی باشد امّا دلتنگ خدا نباشد. اصلًا نشانه زنده بودن دل شوق لقای پرودگار است. اگر، این شوق در دل ما نباشد در واقع مرده است. دل مرده که لایق حج نیست.

۱- مصباح الشریعهٔ، ص ۸۹.

ص: ۵۹

پس سعی کنیم تا نگذاریم دلمان بمیرد و با عبادت خالصانه، حداقل در یک اربعین خود را آماده سفر به خانه خدا کنیم. بکوشیم پیش از سفر، شوق زیارت یار را در دل شعله‌ور کنیم و در نیمه‌های شب تا سحر، شمع هجران را روشن نماییم. شمع، نماد شعله شوق است که از تنور فراق می‌گدازد. چه خوش گفت حافظ:

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع شب‌نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع

روز و شب خوابم نمی‌آید به چشم غم پرست بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع

رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد همچنان در آتش هجر تو سوزانم چو شمع

همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدار تو چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع

به راستی ما چه اندازه دلتنگ خدای مهربان هستیم؟ آیا شده شبی از غم هجران خدا خوابمان نبرد؟ آیا می‌دانیم درد هجران یعنی چه؟ دلی که در فراق خدا نسوزد و برای لقای او بی‌تابی نکند، در واقع آماده نیست. بیاییم دل را زنده کنیم و با اشک‌های عارفانه در سحرها غبار غفلت و دنیاطلبی را از دل شستشو دهیم. تا آنجا که خواهان دیدار خدا شویم و اشتیاق دل، آرام و قرار را از ما بگیرد و شب و روز را با گریه و

ص: ۶۰

تضرع بگذرانیم. از شدّت فراق خدا، بی‌سرو سامان شویم و در دل صحراها و دامنه کوه‌ها هر روز بنالیم و قلندروار آواره کوچه‌ها و شهرها شویم. تا جایی که سازمان حج و زیارت مجبور شود سالانه عاشقان بی‌قرار را که آماده جان افشانی‌اند به سرعت به کعبه معبود برساند تا از یک نفس باقی، به دیدار یار برسند و از آتش هجران خود جهانی را بسوزانند.

د) سفر آخرت

سفر حج، شبیه سفر آخرت است امّا یک تفاوت با آن دارد. در مسافرت ابدی پیمانه عمر انسان پر شده است. چه بخواهد و چه نخواهد باید دنیا را ترک کند و خود را به مأمورین قبض روح بسپارد. امّا در سفر حج، مرگ اختیاری است. یعنی کسانی که آمادگی لازم را کسب کرده و همه استعداد بالقوه آنان به فعلیت رسیده است، این دنیا را برای خود تنگ و تار می‌بینند و آرزوی جهانی را دارند که پهناور و ابدی است. به همین سبب عاشقانه، به سفر حج که تداعی‌کننده سفر قیامت است می‌شتابند.

امام صادق(ع) در توضیح آیه: وِللهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیتِ مَنِ اسْتَطاعَ الَیه سَبیلًا کمال استطاعت برای حاجی را، شوق مرگ و قیامت و درک مراحل آن در سفر حج می‌دانند:

ولا شَرَعَ نَبیُّهُ(ص) فی خِلالِ الْمناسِکِ علی تَرتیبِ ما شَرَعَهُ إلّا لِلإسْتعدادِ و الإشارةِ الَی الْمَوْتِ وَ الْقَبرِ وَ الْبعثِ وَ الْقِیامةِ و فَصلِ بَیانِ السَّبقِ مِن دُخولِ الْجَنّةِ أهلُها وَ دُخولِ

ص: ۶۱

النّارِ أهلُها بِمُشاهَدةِ مَناسِكِ الْحَجِّ مِنْ اوّلها الَی آخِرِها لأُولی الألبابِ وَ أُولی النُّهی. (۱)

پیامبر اکرم(ص) در خلال مناسک حج، احکام آن را تشریع نفرموده‌اند مگر به دلیل آماده کردن مردم برای درک عوالم مرگ، قبر، زنده شدن و صحرای قیامت. صاحبان دل و خرد با مشاهده ابتدا تا انتهای مناسک حج چگونگی ورود اهل بهشت را به بهشت و دوزخیان به جهنّم را قبل از ورود به صحنه محشر شهود می‌کنند.

البته این مشاهده از جنس شهود قلبی است نه مشاهده با چشم سر. خوشا به حال آنان که دل از دنیا بریده‌اند و میل به قیامت و لقای پروردگار، مرگ را در نظر آنان زیبا کرده است. همین باعث شده تا قلب زنده و روح سرشار از ایمان، نور یقین را در آنها جلوه‌گر نماید. آنان با این سرمایه و استطاعت معنوی راهی کعبه معشوق می‌شوند، و با سفر حج، در ملکوت سیر می‌کنند و به جای خانه در آغوش صاحب خانه آرام می‌گیرند:

جلوه بر من مفروش ای ملك الحاج که تو

خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

خداوند سبحان، بنی‌آدم را از خاک آفرید و ایشان را به سوی لقاء خود، دعوت فرمود. چون آدمی در اوایل کار، به سبب فرو رفتن در تاریکی‌های عالم طبیعت و اسارت در زندان آب و گل، به این عوالم عالی دست نخواهد یافت، به لطف خویش از عالم خودشان معموره‌ای

۱- مصباح الشریعه، ص ۹۴.

ص: ۶۲

ساخت و نام آن را «بیت الله» نهاد. آن را مطاف زائران، قرار داد تا دورش بچرخند و آن را زیارت نمایند، با پروردگار خود انس پیدا کنند و بنابر ظرفیت وجودی خود با او مأنوس شوند. بدین ترتیب برای وصول به عوالم ما فوق آن آمادگی پیدا کنند. و برای زیارت راه‌هایی قرار داد که تمام آنها، پله‌هایی برای ترقی و بالا رفتن از عالم ملك به عوالم ملکوت است.

به دیگر سخن این مناسك، کسانی که به آنها عمل کنند را برای زیارت کعبه حقیقی، یعنی دل آماده می‌کنند که در اهمیت آن فرمود:

«لا یَسعُنی ارْضِی وَ لاسَمائی بَلْ یَسعُنی قَلبُ عَبدی الْمُؤمنِ» (۱)؛ «در آسمان و زمین خود نمی‌گنجم، بلکه جای من دل بنده با ایمان من است.»

مزن بر خانه دل بی‌وضو دست که این خانه مقام کبریا است

خدا اندر دل مؤمن بگنجد که مؤمن را دلی بی‌انتها است

سنائی غزنوی هم زیبا گفته است که:

راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم خانه پردازیم و سوی خانه یزدان شویم

طبل جانبازی فرو کوبیم در میدان دل بی‌زن و فرزند و بی‌خان و سر و سامان شویم

مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی نیز می‌فرماید: «(حج‌گزار) با قطع صحراها و سیر در بیابان‌ها و فروآمدن از گردنه‌ها، متذکّر سفر آخرت، از حین مرگ تا نزول به دار الثواب شود. و بداند که به فرمایش

۱- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷.

ص: ۶۳

حضـرت امیر(ع): «فیهـا عقبـات کَنـودهٔ» در آنجـا گردنه‌هـای دشـواری اسـت کـه جز گریه‌کننـدگان از ترس خـدا در دنیـا، از آن نمی‌گذرند و آسان‌ترین آن عقبات مرگ است و آنچه بعد از مرگ است، بزرگ‌تر و ترسناک‌تر است.» (۱)

۲.احرام

احرام نشـانه تسـلیم و خشوع نزد پروردگار است. ای حاجی سالک! حال که از سـفر دور و دراز میقات عاشـقان رسـیده‌ای؛ بایـد در نهـایت اخلاـص و کمـال انقطـاع لبـاس دنیوی را از تن خـارج کنی و از همه تعلقـات ظاهری و باطنی عاری شوی. حقیقت غسل در اینجا آن است که؛ خـدایا ظاهر بـدنم را از آلودگی‌ها پاک می‌کنم، اندام برهنه‌ام در زیرِ آب نشانه عریانی‌ام از غیر توست، پس ای خـدای ظاهر و طاهر! باطنم را از گناهان و تأثیر اغیار پاک کن. سرّ نیت احرام آن است که صدا را به گریه بلند کنی و از خدا برای سوز وصـال و آتش هجران یـاری طلب کنی. هر چه غیر اوست از ریشه بسوزانی و ظـاهر عریـان را با دلی بریان همراه کنی. اگر دل نسوزد و بریان نشود عریانی ظاهری فایده‌ای به حال ما نخواهد داشت.

احرام، یعنی حرام کردن هرچه غیر دوست، بر خـود. اگر پس از پوشـیدن احرام چنین حـالتی احسـاس نشـود، در آمـادگی مـا تردید وجود دارد. واقعاً از خود و دنیای ظاهری نبریده‌ایم، احرام‌پوشی که شبیه

۱- میرزا جواد ملکی تبریزی، المراقبات، ج ۲، ص ۲۲۱.

ص: ۶۴

کفن‌پوشی مردگان است باید با مرگِ خودِ ظاهری همراه باشد تا حیات روحانی حج آغاز شود.

امام صادق(ع) در حدیثی نورانی فرمودند:

وَ احْرِمْ عَنْ کُلِّ شَیْءٍ یَمنَعُک عَنْ ذِکرِ اللهِ عَزَّوَجلَّ وَ یَحجُبُک عَنْ طاعَتِهِ. (۱)

پس از پوشیدن لباس احرام، نیت احرام کن و آنچه که تو را از یاد خداوند متعال باز می‌دارد و مانع اطاعت او می‌شود بر خود حرام کن.

هرکس که هوای کوی دلبر دارد از سر بنهد هر آنچه در سر دارد

ورنه به هزار چلّه ار بنشیند سودش ندهد که نفس کافر دارد

آری، احرام خلعت دیدار برای زیارت یار است. نکند بر تن نفس شرور و آلوده، جامه سفید بپوشانیم. بی‌شک این کار موجب رسوایی و شرمساری ما نزد پروردگار خواهد بود. مبادا لباس عشق بر اندام ما نازیبا جلوه کند و بوی گناهان و هوا و هوس از سفیدی احراممان هویدا شود و فرشتگان باطن بین و ارواح حاضر در مراسم حج ما را سرزنش کنند. اگر فردی در حال احرام ناخواسته، احساس می‌کند که قلب او به طور کامل تسلیم نیست و حال خوشی ندارد بهتر است ذکرهای زیر را زیاد تکرار کند تا ان‌شاءالله خود را از مشتهیات نفسانی و اشتغال به غیر خدا رها کند.

۱- مصباح الشریعهٔ، ص ۹۰.

ص: ۶۵

«الهی اعوذُ بِک مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطینِ»(۷ مرتبه).

«الهی اعوذُ بِک مِنْ شِرارِ نَفْسی»(۷ مرتبه).

«الهی اعوذُ بک مِنْ وَسواسِ صَدْری»(۷ مرتبه).

«حَسبیَ اللُّه، توکَّلتُ عَلَی اللهِ»(۱۰ مرتبه).

البته خدای بسیار مهربان که حج را وسیله تقرّب بندگان به ساحت قدسی خود قرار داده و توفیق این ضیافت روحانی را به ما عطا کرده، بدون شک دست همه ما را خواهد گرفت و توان غلبه بر هواهای نفسانی و خیالات شیطانی را به همگان ارزانی خواهد داشت.

۳. مقام تلبیه

اشاره

«تلبیه» حساس‌ترین بخش حج است. زیرا لبیک در میقات، اجابت دعوت خداوند متعال است که فرموده: وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا(حج: ۲۷).

پس حاجی نباید بدون توجه به گفتن ذکر بپردازد، بلکه باید با همه وجود متوجه پروردگار باشد. خود را به طور کامل در محضر او ببیند و صدای دعوت خداوند را با گوش جان شنوا باشد. رمز قبولی یا ردّ اعمال حج دریافت همین پیام است. اینجاست که نَفَس اولیاء الهی به شماره می‌افتد، خود را میان خوف و رجاء معلّق می‌بینند و لرزه بر اندام آنها می‌افتد.

در روایت است که: چون امام سجاد(ع) احرام بست و بر مرکب سوار شد، رخسارش زرد گشت، بر اندامش لرزه افتاد و نتوانست تلبیه

ص: ۶۶

گوید. پرسیدند: چرا لبیک نمی گویی؟ فرمود: «می ترسم که پروردگارم بگوید:

«لالبّیک و لاسعدیک»

. پس چون تلبیه گفت، بی‌هوش شد، از مرکب فرو افتاد و پیوسته این حال او را فرا می گرفت تا اعمال حج را به پایان رساند.

آری حاجی عزیز! وقتی حال امام سجاد(ع) که در نهایت قرب و بالا ـترین درجه معنوی قرار دارد در مقام تلبیه این گونه است، تکلیف بنده و شما روشن است. باید به هنگام گفتن لبیک بسیار هراسان و در عین حال امیدوار باشیم تا از دریافت رمز قبولی حج محروم نمانیم.

ممکن است این پرسش برای ما پیش بیاید که چگونه ممکن است خداوند متعال حاجی را به مهمانی دعوت کند امّا لبیک بعضی‌ها را اجابت ننماید؟ پاسخ آن است که؛ دعوت پروردگار مهربان فراگیر است، امّا موانعی برای دریافت در خود ما وجود دارد. حال برای اطمینان از اجابت خدا و برای پی بردن به اسرار این کلمه الهی باید شرایط زیر را فراهم کنیم.

الف) احرام درد و نیاز

حقیقت احرام درد و نیازمندی به خداست. زمانی که این لباس را بر تن می‌پوشانیم باید عطش نیاز و درد اشتیاق در قلب ما شعله‌ور شود. در واقع لبیک ما، تنها ذکر زبانی نباشد بلکه با این فریاد، قلب یکسره در یاد خدا مستغرق شود. چه زیبا فرمود شیخ عطار:

لبیک عشق زن تو درین راه خوفناک و احرام درد گیر درین کعبه رجا

ص: ۶۷

ب) وارستگی کامل

در مقـام «تلبیه» بایـد خـدا را بـا همه وجود طلب کنیم، یعنی همه جوارح و جوانـح ما منتظر دریافت پیام پروردگار باشـند. این توفیق زمـانی به دست می‌آیـد که حواس بـاطنی مـا فعال باشـند. نفس ما هم دارای حواس ظاهری است و هم باطنی. در هنگام «تلبیه» باید حواس باطنی که ابزار عالم غیب هستند، فعال شوند و اسرار غیبی را دریافت کنند. جناب مولوی زیبا گفته است:

پنبه آن گوش سر، گوش سرست تا نگردد این کر آن باطن کرست

پنبه اندر گوش حس دون کنید بند حس از چشم خود بیرون کنید

بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید تا پیام ارجعی را بشنوید

یعنی آنچه مـانع دریـافت پیـام غیبی می‌شود همین حواس ظـاهری هسـتند که در این حـال، نفس ما در مقام اسـتغراق حضور نیست. زمانی که حواس باطنی ما به کار بیافتنـد نفس ما مطمئنه می‌شود، حواس ظاهری به طور کلی تعطیل می‌گردنـد و حاجی سالك پیام ارجعی را کاملًا می‌شنود. و این همان راز «تلبیه» است که در نفس مطمئنه ما تحقق پیدا می‌کند.

البته این نکته را خـاطر نشـان می‌کنیم که پیام «ارجعی» خـدا در همه حالات و آنات هستی به طور پیوسـته وجود دارد، این ما هستیم که بـا موانع و حجاب‌های گوناگون دست به گریبانیم و رابطه قلبی خود را که محل دریافت این پیام است با خـدا قطع نموده‌ایم. در حـالی که بزرگان عرصه معرفت اتفاق نظر دارنـد که برای حیات قلب، دریافت پیام از خـدا حـداقل یك‌بار در هفته لازم است. اگر سالیانی بگذرد و قلب از این نعمت محروم بماند قلب که نه، قبر است و باید برای آن فاتحه خواند.

ص: ۶۸

ای دل آمد سحر و حال دعایی نبود زنگ دل را به یکی قطره صفایی

دلق و سجاده و تسبیح در آتش بفکن گرت از مأذن دل مژده ز جایی نبود

پس ای حاجی عزیز! بکوش تا از راز

«لبیک اللّهمّ لبیک»

آگاه شوی و از سرا پرده دل پیام یار را دریافت کنی، در حلاوت آن مستغرق شوی و در شادمانی وصال از خود به درآیی. از شوق حضور، دنیا و آخرت را فراموش کنی تا قبل از طواف کعبه کمال انقطاع برایت به دست آید.

۴. طواف

طواف کعبه در حقیقت مقام وصال و قرب الهی است. با مشاهده خانه خدا، حاجی باید بر وجد و شوق خود غلبه کند و پیوسته خدا را شکرگزار باشد که او را به شرف مهمانی خانه‌اش مفتخر کرده است. مرحوم نراقی در آداب ورود به شهر مکّه فرمودند:

و چون چشم حج گزار به خانه افتد، باید عظمت صاحب خانه را در دل آرد، و چنان تصور کند که گویا خداوند متعال او را می‌بیند. و امیدوار شود که لقای خود را روزی او کند، چنان‌که دیدار خانه خود را روزی کرد. و خدا را شکر گزارد که او را به خانه خود رسانید و در زمره میهمانان خود درآورد. و به یاد آرد که در قیامت، همه خلایق امید و آرزوی دخول به بهشت را دارند. سپس منقسم شوند؛ بعضی را اذن دخول باشد و بعضی را بازگردانند همانند انقسام حاجیان که بعضی را قبول کنند و بعضی را ردّ نمایند. (۱)

۱- محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۹۱.

ص: ۶۹

آری بایـد دو چشم ظـاهر و بـاطن حاجی بیـدار باشـد. با چشم سـر خانه را ببینـد و با دیـده‌باطن به دنبال صاحب خانه باشـد. خواجه عبدالله انصاری، چه زیبا گفته است:

بـدان که خدای تعالی در ظاهر کعبه‌ای بنا کرده که از سـنگ و گل است و در باطن کعبه‌ای ساخته که از جان و دل است. آن کعبه سـاخته ابراهیم خلیل است و این کعبه بنا کرده رب جلیل. آن کعبه منظور نظر مؤمنان است و این کعبه نظر گاه خداونـد رحمان. آن کعبه حجـاز است و این کعبه راز. آن کعبه اصـناف خلا‌یق است و این کعبه عطـای حضـرت خـالق. آنجا چاه زمزم است و اینجا آه دمادم، آنجا مروه و عرفات است و اینجا محل نور ذات. حضـرت محمد مصـطفی(ص) آن کعبه را از بتان پاک کرد، تو این کعبه را از اصنام هوا و هوس پاک گردان.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل

تا حد توان زیارت دل‌ها کن کافزون زهزار کعبه باشد یک دل (۱)

زائر عزیز! آگـاه باش که به حریم امن الهی پا می‌گـذاری، وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً انسان در آن فضای روحانی آرامش پیـدا می‌کنـد و نسـیم رحمت الهی روح و جـانت را نوازش می‌دهـد. قـدر این فرصت را بـدان و سـعی کن تا می‌توانی از انوار قدسـی آن بی‌انـدازه بهره‌مند شوی. تا می‌توانی بر شوق

۱- مناجات خواجه عبدالله انصاری، ص ۳۸.

ص: ۷۰

طلب و تمنایت بیفزا و گدایی کوشا در دریافت فیوضات ربانی باش.

افسوس که ما ارزش این توفیق بزرگ را نمی‌دانیم، عظمت حضور خدا را درک نمی‌کنیم. با شتاب به انجام اعمال می‌پردازیم و سراسیمه به سراغ بازار رفته، مشغول خرید سوغاتی‌های گوناگون می‌شویم. اگر غافل نباشیم این فرصت خرید در شهرهای خودمان فراهم است. سفر حج فرصتی معنوی و استثنایی است. در آنجا همه اعضا و جوارح و حواسمان مهمان خدا هستند. اگر صرف عبادت نشوند در واقع بی‌حرمتی به ساحت خانه خدا و نقض غرض این سفر روحانی است.

چقدر ما بیچاره‌ایم که میهمانی معنوی حج که معلوم نیست بار دیگر موفق به آن شویم، صرف کارهای بیهوده می‌کنیم، و به جای آنکه همه حرکات و سکنات ما برای خدا باشد، آسوده به گردش و خرید در بازار تلف می‌شود. مشکل این است که ما گرفتار زنگارهای درونی هستیم و چرک غفلت را از دل دور نکرده‌ایم. چه زیبا فرمود استاد حسن زاده آملی:

زنگ دل را زدای تا یاری بدهد در حریم خود بارت

به خدای علیم بی‌همتا حاجبی نیست غیر زنگارت

خواهش گونه‌گون نفسانی کرد در دام خود گرفتارت

سر تسلیم بایدت بودن گر به زارت کنند بر دارت

از آن گذشته دل را حرم یار نمی‌دانیم و حدیث

«القلب حرم الله

» را فراموش کرده‌ایم و به طهارت و آبادانی آن نپرداخته‌ایم. و ناگفته پیداست که با دل بیمار عظمت کعبه درک نمی‌شود و از اسرار آن چیزی نصیب ما نمی‌گردد. مرحوم کاشفی بیهقی در این‌باره می‌فرماید:

ص: ۷۱

ای عزیز! حرم دو است، حرم ظاهر و حرم باطن؛ گرد بر گرد مکّه، حرم ظاهر است و گرد بر گرد دل مؤمن، حرم باطن. در میان حرم ظاهر، کعبه‌ای است قبله مؤمنان و در میان حرم باطن، خانه‌ای است نشانه نظر رحمت رحمان که:

«قَلْبُ الْمُؤْمِن بَيْتُ الله»

. کعبه ظاهر مقصد زوار است و کعبه باطن محل انوار که:

«فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»

. احرام آن کعبه لبیک زبان است، احرام این کعبه بیزاری از دو جهان. آن کعبه، قبله معامله است و این کعبه، قبله مشاهده. آنجا روند همه در و دیوار بینند و اینجا که رسند، همه انوار دیدار. (۱) یعنی خداوند انوارش را در حرم دل تجلّی می‌دهد و کعبه ظاهری نمادی برای توجه حاجیان به حرم باطنی است. عیب ما این است که از صورت به معنای حج نمی‌رسیم و حتی گاهی وقت‌ها صورت را هم از بین می‌بریم. چه خوش گفت مولوی:

ای قوم به حج رفته کجائید، کجائید؟ معشوق همین جاست، بیایید، بیایید

معشوق تو همسایه دیوار به دیوار در بادیه سرگشته شما در چه هوایید؟

گر صورت بی‌صورت معشوق ببینید هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمایید

ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یک بار از این خانه بر این بام برآیید

ای حاجی عزیز! طواف گرد خانه خدا نشانه محبت و عشق بی‌پایان به پروردگار متعال است. باید حالت فدایی شدن در حین چرخیدن و طواف در ما هویدا باشد. همانند پروانه‌که عاشق شمع است و آن‌قدر به دور

۱- کمال الدین حسین کاشفی بیهقی، الرسالة العلیة، ص ۹۴.

ص: ۷۲

شمع می‌چرخد تا سرانجام بال و پرش را در شعله‌های شمع می‌سوزاند و خود را عاشقانه تسلیم می‌کند. مگر ممکن است حاجی به طواف خانه یار بپردازد، امّا شمیم لقاء یار او را از خود به در نبرد؟ آیا می‌شود بوی یار به مشام کسی برسد امّا مدهوش و بی‌قرار خود را در آغوش او قرار ندهد؟

وقوف دل که به کوی تو مستدام افتاد طواف کعبه چه حاجت که تو حجاز منی

شیخ محمد بهاری همدانی در حقیقت طواف فرمودند:

(حاجی) چون شروع به طواف نماید، باید هیبت، عظمت و خوف و خشیت و رجاءعفو و رحمت شراشر وجود او را بگیرد؛ اگر جوارح خارجیه نلرزد، اقلّا دلش بلرزد، مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً به این نحو طواف می‌کنند. اگر بخواهد متشبّه به آنها باشد(چنان‌که در اخبار است) و باید ملتفت باشد که طواف، منحصر به طواف جسمانی نیست. بلکه طواف دیگری هم هست که اصل طواف حقیقی اوست و آن را طواف قلبی گویند، به ذکر ربّ البیت و اصیل بودن آن برای این است که اعمال جسمانیه را امثله آنها قرار داده‌اند که انسان از اینها پی به آنها ببرد. چنان‌که مضمون روایت است و ایضاً باید بداند که همچنان که بی‌قطع علاقه از اشتغال دنیویه و زن و فرزند و غیره نمی‌شود به این خانه آمد، آن کعبه حقیقی هم چنان است که عمده حُجب عُلقه است و در بوسیدن حجرالاسود و ملصق به مستجار و استلام حطیم و دامن کعبه را گرفتن، باید حال او، حال مقصّری باشد که از اذیت و داغ و کشتن فرار کرده، به خود آن بزرگ ملتجی شده که او از تقصیراتش بگذرد. این است که گاهی دست و

ص: ۷۳

پایش را می‌بوسد، گاهی دامن او را می‌گیرد، گاهی خود را به او می‌چسباند. گاهی گریه می‌کند و گاهی او را به اعزّ اشخاص پیش او قسم می‌دهد. گاهی تضرع می‌نماید که بلکه او را از مهلکه نجات دهد. خصوصاً اگر کسی باشد که انسان بداند غیر از او ملجأ و پناهی نیست، ببین تا فرمان استخلاص نگرفته از خدمت او بر می‌گردد؟

«لا وَ رَبّ الْكَعْبه»

در امورات دنیویه، انسان چنین است. و امّا بالنسبه به عذاب اخروی چون نسیه است، هیچ در فکر این مطالب نیست، حجّاج دروغی قدری می‌دوند دور کعبه، بعد می‌روند به تماشای سنگ‌ها و بازارها و دیوارها. (۱) آری حاجی گرامی! باید قدر فرصت‌های حج را بدانید. به ویژه در طواف کعبه قلب را عاشقانه تسلیم خدا کنید. بوسیدن حجرالاسود، لمس خال سویدای یار است، نکند لب بر حجر بگذاری و دل تسلیم خدا نکنی. امام صادق(ع) فرمود:

وَاسْتَلِمِ الْحَجَرَ رِضاً بِقِسْمَتِهِ وَ خُضوعاً لِعِزَّتِه. (۲)

حجر الاسود را با رضا به قسمت او و خضوع در برابر عزّت او استلام کن.

ملا محسن کاشانی در حقیقت استلام حجرالاسود می‌نویسد:

استلام حجرالاسود، به منزله دست راست خداست. پیامبر خدا(ص) فرموده‌اند: به استلام رکن بپردازید که مانند دست راست خداست که با بندگان خود، مانند بنده‌ای که با مولای خود

۱- محمد بهاری همدانی، تذکرة المتقین، ص ۹۰ و ۹۱

۲- مصباح الشریعة، ص ۹۰.

ص: ۷۴

مصافحه می کند، یا شخصی که دیگری را در کار خود مداخله می‌دهد، مصافحه می‌نماید و گواهی می‌دهد که وی به عهد خود وفا کرده است. مقصود از رکن حجرالاسود است، چون واسطه میان خلق و خدا بوده که حاجیان را به آرزوی دیرینشان می‌رساند. (۱)

حضرت صادق(ع) می‌فرمایند: «هنگامی که خدای تعالی، از مردم پیمان گرفت، فرمان داد تا حجرالاسود همه آنها(پیمان‌ها) را نزد خود نگهداری کند. به همین مناسبت حاجی باید در حین استلام، متوجه این منظور بوده و بگوید:

أَمانَتی ادَّیْتُها وَ میثاقی تَعاهَدْتُه لِتَشْهَدَ لی بِالْموافاتِ. (۲)

ای سنگ! امانتی که در دست داشتم، به محلّش برگرداندم و پیمان خود را با استلام تو به‌جا آوردم تا فردای قیامت، گواهی دهی که من به عهد خود وفا کردم.

رکن یمانی نیز دری از درهای بهشت است و از روزی که خدای متعال، آن را گشوده دیگر نبسته است.

حضرت صادق(ع) رکن یمانی را به در بهشت تشبیه فرموده که استلام آن باعث می‌شود انسان وارد بهشت گردد. همچنین آن را مانند نهری می‌داند که گناهان مردم را می‌شوید.

«حج کننده هنگام استلام حجر، باید نیتش آن باشد که بدین وسیله، به ساحت کبریایی او نزدیک شود و محبّت بیت پروردگار را در دل

۱- محسن فیض کاشانی، حقایق در اخلاق سیر و سلوک، ص ۵۳۸

۲- الکافی، ج ۴، ص ۱۸۴.

ص: ۷۵

بپروراند. از لمس کردن آن تبرّک بجوید و بخواهد هر جزئی از بدنش که با آن تماس پیدا می‌کند، از خطرات مردم در امان باشد». (۱) ای حاجی عزیز! نشانه قبولی طواف و ورود به بارگاه کبریایی حضرت حق، احساس شادابی و سبکی پس از آن است. تو گویی روح انسان از بار سنگین غفلت‌ها و حجاب‌های تاریک رهایی یافته، و سبک‌بال خود را در اوج آسمان‌ها می‌بیند. در این حال است که آن‌چنان جذبه و وجد روحانی به او دست می‌دهد که بی‌اختیار حجرالاسود را به عنوان مرکز جاذبه الهی می‌بوسد.

علّامه سید حیدر آملی/ در اسرار این حالات می‌نویسد:

حاجی در هر شوط از اشواط هفتگانه، از هفت حجاب به عدد ابواب دوزخ خارج می‌شود که شامل: عجب، کبر، حسد، حرص، بخل، غضب و شهوت می‌باشد و در عین حال به هفت صفت خوب آراسته می‌گردد که شامل: علم، حکمت، عفت، شجاعت، عدالت، کرم، تواضع است. شاید سرّ هفت مرتبه طواف به دور خانه خدا همین باشد که حاجی در هر دور یکی از صفات زشت را رها و به صفت خوب آراسته می‌شود. (۲) آراسته شدن به صفت‌های نیکو و درآمدن از خصلت‌های زشت ویرانگر، موجب می‌شود که حاجی احساس سبک‌باری کند و وجدی وصف‌ناشدنی به او دست دهد و در یک لحظه خود را معلّق در آستان

۱- حقایق در اخلاق سیر و سلوک، ص ۵۳۹

۲- سید حیدر آملی، اسرار الشریعهٔ و اطوار الطریقهٔ و انوار الحقیقهٔ، باب حج.

ص: ۷۶

عزّ قدسی ببیند. این همان راز طواف است که از زبان مبارک امام صادق(ع) جاری شده است:

وَطُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلائِکَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوافِکَ مَعَ الْمُسلِمینَ بِنَفْسِکَ حَوْلَ الْبیتِ. (۱)

در جمع ملائک، با قلبت عرش خدا را طواف کن. همان‌گونه که جسمت خانه کعبه را با مسلمانان طواف می‌کند.

به قول خاقانی:

عاشقان اوّل طواف کعبه جان کرده‌اند

پس طواف کعبه تن فرض فرمان دیده‌اند

در طواف کعبه جان ساکنان عرش را

چون حُلّیِ دلبران، در رقص و افغان دیده‌اند

۵. مقام ابراهیم

(ع)

حاجیان به شکرانه آراستگی به صفت‌های حمیده و اتصال به مقام قرب الهی نماز شکر به جا می‌آورند و آن‌چنان در آرامش روحانی مستغرق می‌شوند که حاضر نیستند از این بهجت و لذت معنوی فارغ شوند. تو گویی آرزوی دیرینه ایشان تحقق یافته و دوران سخت هجران به سر آمده، خورشید وصال طلوع کرده و پیام ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ همه وجودشان را فرا گرفته است. خلعت رضای خداوند بر نفس مطمئنه خود پوشانده‌اند و شوق حضور، آنها را از رکوع و سجود بسیار باز نمی‌دارد.

۱- مصباح الشریعهٔ، ص ۹۰.

ص: ۷۷

چسان توان که سرم را ز سجده برگیرم

به صبح و شام که دائم تو در نماز منی

وقوف دل که به کوی تو مستدام افتاد

طواف کعبه چه حاجت که تو حجاز منی

خداوند متعال درباره مقام ابراهیم(ع) می‌فرماید:

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ(بقره: ۱۲۵)

به یاد آر هنگامی که ما کعبه را مقام امن و مرجع دین خلق مقرر داشته‌ایم. دستور داده شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار دهید و از ابراهیم و اسماعیل تعهد گرفته‌ایم که خانه خدا را پاکیزه نگه دارید تا اینکه اهل ایمان برای طواف و اعتکاف به حرم بیایند و نماز و طاعت خدا را به جا آورند.

حاجی عزیز! همان‌گونه که خدای متعال از حضرت ابراهیم و اسماعیل ۸ تعهد گرفته که کعبه را برای عاشقانش پاک نگه دارند، از ما هم تعهد می‌گیرد که خانه دل را برای او تمیز نگه‌داریم. حال که در شریعه حج، دل را شستشو دادیم و از اغیار پاک نمودیم، با خدای خویش عهد می‌بندیم که دیگر آن را به گناه آلوده نکنیم. باید در این پیمان از پروردگار توانا یاری بخواهیم و از سویدای دل بگوییم:

اللّهُمَّ ایماناً بِکَ وَ تَصْدیقاً بکتابِکَ وَ وَفاءً بِعَهْدِکَ.

خداوندا به تو ایمان دارم و کتابت(قرآن) را تصدیق می‌کنم و به عهد(خود با) تو وفا دارم.

ص: ۷۸

مولای متقیان، علی(ع) مهم‌ترین نشانه صداقت در بندگی را وفای به عهد و استواری بر این پیمان می‌داند: «احْسَنُ الصِّدْقِ الوَفاءُ بِالْعَهْدِ» (۱)؛ «بهترین نوع صداقت، وفا کردن به عهد است».

امام صادق(ع) نیز فرمودند: «اسماعیل، صادق العهد نامیده شد زیرا در جایی با مردی وعده گذاشت. او تا یک سال نیامد و حضرتش در آنجا انتظار او را کشید. از این جهت خدای عزّوجلّ او را «صادق الوعد» نامید». (۲) پس حاجی، در مقام ابراهیم(ع) با خدای خویش پیمان بندگی می‌بندد و قول می‌دهد که برای همیشه پاکی دل را حفظ کند و هرگز آن را به گناه آلوده نکند. سرانجام در صحرای قیامت از اینکه در عهد خود استوار بوده مباهات می‌کند. چه خوش گفت جناب حافظ:

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم

همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم

کوس ناموس تو بر کنگره عرش زنیم

علم عشق تو بربام سماوات بریم

خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا

همه بر فرق سر از بر بهر مباهات بریم

همچنین حاجی بیدار دل برای اطمینان از زدوده‌شدن آثار غیر از قلبش و تضمین پیمان ابدی با خدای متعال به پرده‌های کعبه تبرک می‌جوید. طلب مغفرت بسیار می‌کند و با گریه از خدای خویش اخلاص

۱- عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۹۸

۲- محمد کلینی، اصول کافی، ج ۳، باب عهد.

ص: ۷۹

همیشگی در کارهایش را خواستار می‌شود. او می‌داند که این دو، شرط پایبندی بر عهد با خدای متعال است.

همچنین منظور دیگر پرده کعبه آن است که حـاجی فقـط خـدا را به عنوان پناهگـاه خویش انتخـاب کنـد. از همه لغزش‌ها به او پناه برده و از او بخواهد که هرگز به حال خود رهایش نکند و همواره او را در ادای امانت و حفظ عهد بندگی یاری دهد. مرحوم فیض فرمودند:

منظور از گرفتن پرده‌های کعبه، آن باشد که آمرزش گناهانش را بخواهد و مانند گناهکاری که خود را به دامن بزرگی می‌افکند تا از تقصیر او در گـذرد، خـود را به پرده‌هـای کعبه بیـاویزد و از خـدایی که پنـاه همه به اوست و امیـدی جز به عفو و کرم او نـدارد، آمرزش گناهان را بخواهد و چنین وانمود کند که تا از تقصیر من نگذری و مرا در آینده از خطرات معصیت نگه نداری، دست از پرده کعبه‌ات برندارم. (۱)

ره به سویت همواره هموار است خوش به حال کسی که رهوار است

هر که باشد مسافر کویت ره نشانش دهی به هر سویت

تو که نور همه جهان باشی در پس پرده کی نهان باشی

۶. سعی بین صفا و مروه

«صـفا» و «مروه» نـام دو کوه است که در کنار مسـجدالحرام، روبروی هم قرار دارنـد. حاجی در موقف سوم، بایـد آنجا حضور پیـدا کند و هفت

۱- حقایق، ص ۵۳۹.

ص: ۸۰

بار بین دو کوه را بپیماید و در اصطلاح سعی بین صفا و مروه را به‌جا بیاورد. خداوند درباره این مقام فرمود:

إِنَّ الصَّفـا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ(بقره: ۱۵۸)

همانا صفا و مروه از نشانه‌های دین خداست. پس هرکس حج خانه خدا را با اعمال مخصوص عمره به جای آورده باکی بر او نیست که سعی صفا و مروه را نیز به جا آورد و هر کس به راه خیر و نیکی شتابد، خدا پاداش وی را خواهد داد که او به همه امور عالم آگاه است.

امام صادق(ع) در سرّ سعی بین صفا و مروه می‌فرماید: «وَ هَرْوِلْ هَرْباً مِنْ هواك و تَبَرّیاً مِنْ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِکَ»؛ (۱) «از هواهای نفسانی و قوای خود با حالت هروله به سوی خدا فرار کن».

ای حاجی عزیز! در این سخن نورانی امام صادق(ع) بیاندیش و در این موقف از هوای نفس به خدا و از رذایل به فضائل و در نهایت از ظاهر به باطن و از ملك به ملکوت بگریز. «هروله»، رمزی است که صداقت حاجی را در بازگشت به ساحت الهی نشان می‌دهد. در واقع نوعی فرار از هر چه غیر و ورود به بارگاه ملکوتی یار است. طبیعی است در این رجوع یاد گناهان و خیال‌های باطل گذشته می‌تواند صفای حرکت و شوق دیدار محبوب را کم کند. پس «هروله» نوعی گریختن،

۱- مصباح الشریعهٔ، ص ۹۷.

ص: ۸۱

از چنبر همه چیز و مست لقای یار شدن است.

ای که در این کوی قدم می‌نهی روی توجه به حرم می‌نهی

پای ز اوّل به سر خویش نه خویش رها کن، قدمی پیش نه

چون که نهی بر سر هر کام، گام یابی از آن سیر به هر گام، کام

حاجی عزیز! بدان که هر لحظه امکان بازگشت گناهان و صفات زشتی که در حین طواف خانه خدا از ما جدا شدند، وجود دارد. زیرا نفس، عمری با آنها خوگرفته و حاضر نیست به سادگی فراموششان کند. از این رو زائر پس از طواف با سرعت به صفا و مروه می‌رود، با دلی لرزان دست به دامن کبریایی پروردگار می‌شود و عاجزانه از پیشگاه او می‌خواهد که پاکی به دست آمده را در جانش برقرار سازد، هرگز او را به حالت پیش از آن برنگرداند و اوصاف الهی را در او ملکه کند و زیارت جمالش را نصیب جان خسته و مشتاق او نماید.

دل به امید روی او همدم جان نمی‌شود جان به هوای کوی او خدمت تن نمی‌کند

مرحوم فیض کاشانی در مورد سعی بین صفا و مروه تعبیر زیبایی دارد: «(حاجی) باید هنگامی که سعی بین صفا و مروه را انجام می‌دهد، از بالا و پایین آمدن دو کفّه ترازوی اعمال در عرصه قیامت، یاد کند و صفا را کفّه حسنات و مروه را کفّه سیّئات انگارد و به خاطر آورد که در آن‌هنگام نظر او بر رجحان و نقصان این دو کفّه، دوخته می‌شود و میان

ص: ۸۲

عذاب و آمرزش حیران و مردّد خواهد بود». (۱) به قول حافظ:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کِشته خویش آمد و هنگام درو

گر روی پاک و مجّرد چو مسیحا به فلک از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو

ای حاجی عزیز! رمز صفا و مروه کشف موجودیت تو در حضور خداوند است. حاجی در آن حال از حقیقت وجودش آگاه می‌شود و به ارزش خود پی می‌برد. کمتر کسی است که در این موقف خود را ناچیز نبیند و دار و ندارش را مایه شرمساری در پیشگاه خدای متعال نداند. از این رو در حال «هروله» فریاد برمی‌آورد و بر قصورش در بندگی اعتراف می‌کند. خدای متعال نیز در قبول اعتراف حاجی از او می‌خواهد که این حالت را با «تقصیر» خاتمه دهد.

۷. تقصیر

زمانی که حاجی به حقارت خود نزد رب العالمین پی برد، چاره‌ای جز اعتراف به گذشته و کوتاهی در بندگی ندارد. او با زبان حال می‌گوید: این بنده شرمنده، خود را در پیشگاهت ناچیز می‌بیند و پیش از آنکه تو او را محکوم کنی، خود را درخور عذاب تو می‌داند. خدایا اینک از اعمال زشتم و از وجودم که با بدی‌ها خو گرفته، بیزارم.

البته تقصیر کردن نشانه بیزاری و بیرون آمدن از نفس اماره است.

ای حاجی عزیز! سرّ «تقصیر»، بروز حالتی در ماست که از گناهان

۱- محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۲.

ص: ۸۳

خود پیوسته بیزاری بجوییم، و از کارهـای بـد گذشـته اظهار پشـیمانی کنیم. زبان به سـرزنش خود گشاییم، تا جایی که از خودمان نفرت پیـدا کنیم. خودی که سالیان دراز با ما بوده و هرچه کارخوب و بـد انجام داده‌ایم به امر او و همواره در خدمت منافع او بوده. امّا در حـال تقصـیر از او بیزار می‌شویم. داشـتن چنین نفسـی را در دنیـا مـایه سـعادت و در آخرت بـاعث رضایت حضـرت دوسـت نمی‌دانیم. پس اگر چنین حـالتی به مـا دست داد، بـدانیم که از سرّ تقصـیر آگـاهی یـافته‌ایم و جانمـان برای همیشه از گناهان پاک خواهد بود. حتی یاد گذشـته‌ها به فریادمان می‌آورد و حال تبرّی از زشتی‌ها را در ما تقویت می‌کند. از طرفی پیوسـته بر شوق راز و نیـاز بـا خـدا و عـذرخواهی از دوران تاریک زنـدگی می‌افزایـد. اینجاست که خالق بی‌همتا سـفره دیگری برای ما می‌گسترانـد و از بندگان گریزپا و پشیمان در عرفات پذیرایی می‌کند.

دردم از یارست و درمان نیز هم دل فدای او شد و جان نیز هم

اینکه می‌گویند آن خوش‌تر زحسن یار ما این دارد و آن نیز هم

۸. صحرای عرفات

«وقوف» در عرفات در واقع ورود به «ملکوت» حج است. انسان در این مقام باید با پای دل وارد شود، عاشقانه محبوبش را فریاد زند و همه انـدوخته‌های عرفانی را به‌کار گیرد. بایـد بداند که عرفات فضایی ملکوتی است و نسـیم نفحات ربّانی در آن در حال وزیدن است. هر نَفَس حاجی در این ساحت نشان ذکر است. باید قدر لحظه‌ها را دانست و با همه

ص: ۸۴

وجود در چنبر جذبه الهی قرار گرفت. آنجاست که باید زبان دل گویا باشد و عارفانه از خدا طلب معرفت نماید. این اولین و بهترین درخواست حاجی بیدار دل است. عارف صاحب دل آقا میرزا جواد ملکی تبریزی در این باره فرمود:

منتهای جـدیت خود را به خرج بـده که در عرفات، به کمال معرفت نائل شوی و بدان که اجتماع حاجیان برای دعا در یک میدان و صحنه واحد، به ویژه به لحاظ حضور صالحان و اهل باطن از ابدال و اوتاد یا غیر آنها از کاملان که هیچ وقت حج از بعضی از آنان خـالی نیست لامحـاله بـا اجتمـاع دل‌هـا و همت‌هـا برای طلب نزول رحمت و طلب باران، ابرهای جود و کرم با گردن‌های کشـیده و دیـده‌های خیره شده، و تضـرع و زاری و ابتهال که خود، شاید علت تامّه اجابت دعا باشد. (۱) آری، صحرای عرفات دریای وحدت است. در آنجا همه تعیّنات و تعلّقات فردی محو شـده، جان‌ها همه یکی می‌شوند، بدون گره و صاف، چون آب زلال. در این اتحاد روان‌های پاک و بلند اهل باطن و صاحب‌دلان دریادل به کمک روان‌های ضعیف می‌آیند و همه با هم می‌آمیزند. یک صدا خدا را با زبان حال می‌خوانند و ناله‌های آن‌ها به آسمان می‌رود. در حالی که گریه‌هایشان زینت عرش و فرش می‌شود. فرشتگان و ساکنان ملکوت در حیرت تمنای حاجیان و سوز دل عاشقان

۱- المراقبات، ج ۲، ص ۲۲۵.

ص: ۸۵

محو می گردند و دعاست که در آن حال علت تامّه هر حاجتی می‌شود.

به راستی چه زیباست صحرای عرفات، سرزمین عشق و دلداگی، وادی نور و سرور، کوی ملاقات عاشق و معشوق. صحرایی شدن و از همه چیز بریدن. عقده‌های دل را گشودن. در توبه و انابه را باز دیدن. خرمن تقوا و اخلاص را دروکردن. صحرای سحرداران و دل‌شکستگان را به نظاره نشستن. با خدا بی‌واسطه سخن گفتن و در نزول باران رحمت غسل حضور کردن. پرواز دل‌ها را تماشا کردن. از بارش اشک‌دیدگان سیر نشدن. در آغوش انس با خدا آرمیدن. از تابش آفتاب عرفات لذّت بردن. بر روی شن‌های داغ پا برهنه دویدن و خود را در محضر ربوبی فقیر دیدن. در آستانه حضور، چرخ مستانه زدن. در انوار قدسی محبوب فنا شدن یا به قول حافظ:

کسی به وصل تو چون شمع، یافت پروانه که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد

به پای بوس تو دست کسی رسید که او چو آستانه بدین در همیشه سر دارد

دل شکسته حافظ به خاک خواهد برد چو لاله داغ هوائی که بر جگر دارد

آری حاجی عزیز! صحرای عرفات فرصتی استثنایی است که شاید دیگر نصیب ما نشود. در این موقف هرچه داری به خدای مهربان عرضه کن. در گوشه‌ای بنشین و با چشمی گریان و دلی لرزان، با خدا راز و نیاز نما. از پریشان حالی و درماندگی سخن بگو و از نفس خطرناک و گناه طلب، تا می‌توانی شکوه کن. تاریکی قبر و تنگی لحد را به خاطر بیاور. به یاد آر روزی را که همه چشم‌ها در آن گریانند. این مناجات را از زبان عارف روشن ضمیر حاج ملاحسینقلی همدانی/ زمزمه کن:

ص: ۸۶

خدایا! نمی‌دانم حال ما در پیشگاه تو چگونه است؟ و چه مناسبتی بین گوشت و استخوان با آن آتش است؟ و کیست که طاقت آن زنجیرها و غل‌ها و عقرب‌ها و مارهایی را که مانند کوه‌اند، داشته باشد؟ و کدام جسم برای نوشیدن زقّوم تلخ و ضریع بد بو، سرپا می‌ایستد؟ و کیست که در این گرفتاری‌ها و محنت‌ها به فریاد ما برسد و ما را از این سختی‌ها و فتنه‌ها نجات بخشد و تو فریادرسِ فریادرس خواهانی و مهربان‌ترین مهربانی. وای از این مصیبت که ما بر غفلت خود افزودیم و در محضر پر عظمت تو، به ارتکاب گناهان کشنده و جرم‌های مهلک جرأت نمودیم. روی خود و نامه اعمالمان سیاه کردیم و با گناهان و گندابِ کارهایمان، فرشتگانی که اعمال زشت ما را می‌نگارند، آزردیم.

(خدایا!) آیا توفیق توبه راستین و مقبول را به ما می‌دهی؟ شاید ما به یاری تو، برخی از آنچه را که از دست داده‌ایم به کمک خواری و فروتنی و خشوع و رکوع و سجود دریابیم.

وای بر ما! اگر ما را بر این حالت ناپاک و اوصاف کشنده و کارهای نامبارک و قلب‌های سخت و مرض‌های لاعلاج و هلاک‌کننده، رها کنی، ای کریم! به فریاد ما رس، به فریادمان رس. (۱) ای حاجی گرامی! هر لحظه عرفات به اندازه روزگار است، ارزش آن را بدان. هر دعایی که می‌توانی عاشقانه بخوان، به خصوص دعای پرشور

۱- تذکرهٔ المتقین، صص ۲۰۵ و ۲۰۴.

ص: ۸۷

عرفه امام حسین(ع) را که موجب تقرّب ما به ساحت نورانی او می‌شود. در حد توان تضرّع و زاری کن و بر بی‌قراری دلت بیافزا، تا جایی که همه وجودت به لرزه درآید. شاید همه حجاب‌های درونی و بیرونی فرو افتند، و چشم بصیرت ما بینا شود.

اگر حال تو چندان یاری نمی‌کند، سعی کن از صالحان و پاک‌دلانی که در گوشه گوشه این صحرا و دامنه کوه‌ها به نیایش مشغولند، طلب حال کنی و از نَفَس گرم و دل سوخته آنان بهره‌مند شوی. بدان‌که در این مکان شریف ارواح همه اولیاء و انبیاء حضور دارند، و برای من و شما دعا می‌کنند. به‌خصوص آقا امام زمان [که ملتمسانه برای منتظران صادق و عاشقش دعا می‌کند. خوشا به حال آنانی که در این موقف روحانی، محضر آن بزرگوار شرفیاب می‌شوند و درد هجران و خسته‌دلی‌را با زیارت او درمان می‌کنند.

از برکت‌های دیگر عرفات آن است که از توحید افعالی و صفاتی عبور کنی و جانت را به خلعت وحدانیت مزین نمایی. آن‌گاه با حضرت حق پیمان ببندی که در باقیمانده عمر، مظهر اوصاف الهی باشی، طوری که هر کس تو را می‌بیند و رفتارت را مشاهده می‌کند، به یاد خدا بیافتد. به عبارت دیگر، در این مقام باید صبغه الهی پیدا کنی و رنگ بندگی در تو آشکار شود. از آن پس در هر کجا هر کس را رنگ خدایی ببخشی و از کسی اثر نپذیری. خداوند درباره این خلعت زیبا فرمود: صِبْغَةَ اللهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً؛ «زیباتر و بالاتر از خلعت خدا خلعتی نیست.»(بقره: ۱۳۸)

خوشا به حال حاجیانی که در موقف عرفات این خلعت زیبا را زیور

ص: ۸۸

جان می‌کنند و به صفت‌های الهی که نشان تقرب به خداست متصف می‌شوند.

امام عارفان، حضرت صادق(ع) در سرّ موقف عرفات فرمودند:

وَاعْتَرِفْ بِالْخطایا بِعَرفاتٍ وَجَدِّدْ عَهْدَك عِندَ اللهِ تَعالی بِوَحدانیّتِه. (۱)

و اعتراف کن به خطاها و لغزش‌های خود در عرفات و در یگانه دانستن خداوند تجدید عهد کن.

به جز از تو خدا نمی‌جویم عشق رویت تنیده در خویم

تو خداوند مهربان منی تو انیسی تو همزبان منی

به تماشای تو دلم شاد است چون به یاد تو است آباد است؟؟؟

۹. وقوف در مشعر

حج‌گزار عزیز! پس از آنکه در موقف عرفات به کمال انقطاع رسیدی، از تعلقات بیرونی و درونی رهایی یافتی و از همه اوصاف خلقی فارغ شدی، خدای مهربان تو را به بارگاه حضور دعوت می‌کند. از این رو موقف مشعر جزء حرم پروردگارست. و حاجی بعد از آنکه در سلوک باطنی‌اش به دریای زلال عرفه رسید و خود را از هر چه غیر او پاک کرد، به حریم قرب الهی باز می‌گردد. حاجی عزیز، در مشعر باید همواره بیدار بود و قدر لحظه‌های آن شب را دانست و تا حد توان اظهار بندگی نمود. سر بر خاک عبودیت

۱- مصباح الشریعه، ص ۹۲.

ص: ۸۹

گذاشت و تا توان هست گریه کرد تا رخصت حضور صادر شود.

نشانه رخصت حضور تجلّی نور جمال بر پرده قلب توست. با همه وجود آماده‌دریافت این تجلی باش. مشفقانه برای آن لحظه بی‌قراری کن. مبادا در آن ساحت ملکوتی غفلت کنی و ناگهان محبوب نظر کند و تو بی‌خبر باشی.

یک چشم زدن غافل از این ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

نشانه آمادگی در این موقف، حال بی‌قرار و جان مشتاق است. سعی کنیم با انجام راز و نیاز و ریختن اشک‌های عاشقانه بر این آمادگی بیافزاییم و آتش حرمان را هر لحظه گدازنده‌ترکنیم. در شعله‌زار آه زنگار از دل بزداییم و غبار سینه را با آب دیده صیقل دهیم تا آئینه‌ای شود برای جمال یار.

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

شیخ اجل «سعدی» فرمود: «آتش دو است: آتش معیشت و آتش معصیت. آتش معیشت را آب آسمان کُشد وآتش معصیت را آب دیدگان. و نیز آتش معصیت را به دو چیز توان کُشت: به خاک و آب؛ به خاک پیشانی و به آب پشیمانی. خاک پیشانی، در سجود و آب پشیمانی، گریه از ترس خداوند ودود». (۱) ای حاجی عزیز! علت حساسیت این موقف آن است که خورشید حقیقت در مشعر طلوع می‌کند و در پرتو این تابش، دل به شعور باطنی یا

۱- کلیات سعدی، ص ۱۶۹.

ص: ۹۰

«کشف» می‌رسد. این است رمز در رمز همه اسرار حج. همه اولیاء الهی و کُمّل عارفان، به خاطر همین سرّ است که در این موقف با هیجان عجیبی شب را به صبح اشراق می‌رسانند.

جناب کمیل از حضرت علی(ع) سؤال می‌کند:

«ما الْحَقیقهُ؟

فقال عَلیٌّ(ع):

ما لک وَ الْحَقیقهُ؟

فَقال کُمیل

: اوَلَسْتُ صاحبَ سِرّکَ؟

قال علیٌّ(ع):

بَلی وَلکنْ یُرَشِّحُ عَلیکَ ما یَطفَحُ مِنّی.

فَقالَ کُمیل

: اوَ مِثْلُک یُخیِّبُ سائلًا

فَقالَ عَلیٌّ(ع):

الْحَقیقهُ کَشْفُ سُبَحاتِ الْجَلالِ مِنْ غَیرِ اشارَهٍ

فَقالَ کُمیلُ:

زِدْنی بیاناً

فَقالَ عَلیٌّ(ع)

: مَحْوُ الْمَوهومِ صَحْوَ الْمَعلومِ

فَقالَ کُمیل

: زِدْنی بیاناً

فَقالَ عَلیٌّ(ع):

هَتْکُ السِّتْرِ لِغَلَبهِ السِّرِّ

فَقالَ کُمیل

: زِدنْی بیاناً

فَقالَ عَلیٌّ(ع):

الْحَقیقهُ نورٌ یَشرَقُ صُبْحَ الأزلِ فَیَلوحُ عَلی هَیاکِلِ التَّوحیدِ آثارُه

قالَ کُمیل:

زِدْنی بیاناً

قالَ عَلیٌّ(ع):

اطْفِ السِّراجَ فَقَدْ طَلعَ الصُّبحُ. (۱)

حقیقت چیست؟ حضرت فرمود: تو را با حقیقت چه کار؟ عرض

۱- علی شیخ الاسلامی، راه و رسم منزل‌ها، ص ۲۲.

ص: ۹۱

کرد: آیا من رازدار تو نیستم؟ فرمود: چنین است، اما آنچه از من می‌تراود بر تو می‌بارد. عرض کرد: آیا چون تویی پرسش‌کننده را نا امید می‌کند؟ فرمود: «حقیقت» پرده برگرفتن از پرتوهای جلال حق است بدون اشاره. عرض کرد: بر بیان بیافزای. فرمود: از میان رفتن موهوم به گاه پایداری معلوم. عرض کرد: بر بیان بیافزای. فرمود: پرده‌دری در پی چیرگی راز است. عرض کرد: بر بیان بیافزای. فرمود: حقیقت، نوری است که از بامداد ازلی می‌درخشد و پرتوهایش بر آثار توحید می‌تابد. عرض کرد: بر بیان بیافزای، فرمود: چراغ را خاموش کن که صبح دمیده است.

ای حاجی عزیز! پس از این اشراق و طلوع نور حقیقت است که دل به مقام کشف و شهود می‌رسد و در پرتو این شناخت به ملأ اعلی پرواز می‌کند. حجاب‌های جسمی و نوری را یکی پس از دیگری کنار می‌زند، و آن‌چنان به وجد و شوق می‌آید که بی‌اختیار در کوه‌های اطراف بالا و پایین می‌دود. این بی‌قراری نشانه عروج روح فرد به ساحت قرب الهی است. امام صادق(ع) در سرّ وقوف به مزدلفه چه زیبا فرمود:

وَاتَّقِهْ بِمُزْدَلَفَةَ وَ اصْعَدْ بِروحِكَ الَی الْمَلأِ الاعلی بِصُعودِكَ عَلَی الْجَبلِ. (۱)

با ترس و تقوای دل به مزدلفه وارد شو و با بالا رفتن از کوه با روح خود به ملأ اعلی پرواز کن.

۱- مصباح الشریعه، ص ۹۲.

ص: ۹۲

۱۰. منا (قربانگاه عاشقان)

آن گاه که وقوف حج گزار پس از طلوع آفتاب در مشعرالحرام تمام می‌شود، به سمت منا حرکت می کند. لازم است که هنگام حرکت، به طرف چپ یا راست متمایل نباشد و فاصله مشعر و منا را در محدوده معیّن شده طی نماید.

ای حاجی عزیز! راز این فاصله، درک صراط مستقیم هدایت است. صراطی که ارزش‌های الهی و فضیلت‌های معنوی را در تو شکوفا می کند.

مولای متقیان علی(ع) فرمود:

الْیمینُ وَ الشِّمالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّریقُ الْوُسْطی هیَ الْجادَّةُ، عَلیها باقِی الْکِتابِ وَ آثارُ النُّبوۀِ وَ مِنها مَنفَذُ السُّنَّۀِ. (۱)

انحراف به راست و چپ، گمراهی است. راه وسط، جاده(صراط مستقیم) است که قرآن و ارزش‌های رسالت نبوی و شکوفایی سنت الهی بر آن استوار است.

آری! ما امتی هستیم که آیه: وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ(بقره: ۱۴۳) در شأن ما نازل شده است. بنابراین باید با اعتدال گرایی دیانت را در خود شکوفا کنیم، تا جایی که شهید و گواه ارزش‌های دینی و اخلاقی برای سایرین باشیم. با روحیه اعتدال است که می‌توانیم رمز منا، رمی جمرات و قربانی را درک کنیم.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

ص: ۹۳

کلمه «مِنـا» از مـادّه تمنی و منیه به معنای آرزو است. با میانه‌روی می‌توانیم همه تمایلات و آرزوها را در خود تعـدیل کنیم و همه را تحت تأثیر یک تمنّا و آرزو قرار دهیم که شوق وصال پروردگار است.

در «منا» تنها یک ندا ما را می‌خواند و یک میل در ما شکوفا می‌شود و آن بانگ مشتاقی و صفای جرعه ساقی است. در اینجا برای ثابت‌کردن صفای دل، صدق بندگی و اعلام آمادگی برای استغراق در حضرت رحمانی و مشروب شدن به شریعه حضرت رحیمی بایـد قربانی کنی. رمز قربانی کردن در واقع ذبح «انانیت» و یا ذبح خود حقیقی در برابر خداست. اگر پس از قربانی آثار منیّت در ما باشد، حقیقت آن تحقق پیدا نکرده است.

مولوی در مثنوی خود حکایتی را نقل می‌کند که: عاشقی درب منزل معشوق را می‌زند، معشوق می‌پرسد پشت در کیست؟

گفت من، گفتش برو هنگام نیست برچنین خوانی مقام خام نیست

خام را جز آتش هجر و فراق که پزد؟ که وا رهاند از نفاق

چون توییّ تو هنوز از تو نرفت سوختن باید تو را در نار تفت

عاشق، نا امید بازمی‌گردد. پس از یک‌سال آثار منیّت را به‌طور کامل از خود دور می‌کند و دوباره به درب منزل معشوق می‌آید.

بانگ زد یارش که بر در کیست آن گفت: بر در هم تویی ای دل‌ستان

گفت: اکنون چون منی، ای من درآ نیست گنجایی دو من در یک سرا

البته این حکـایت مربـوط به بایزیـد بسـطامی است. وی یـک شب در خلوت خـانه مکاشـفه‌ها، کمنـد شوق را بر کنگره کبریـایی او انداخت، آتش عشق در نهاد خود برافروخت و زبان را از سر درماندگی بگشاد و

ص: ۹۴

گفت: «یا رَبِّ مَتَی اصِلُ إلَیْکَ؟»؛ «بار خدایا! تا کی در آتش هجران تو بسوزم؟ کی مرا شربت وصال دهی؟» به سرش ندا آمد که: بایزید! هنوز توییِ تو همراه تو است؛ اگر خواهی که به ما رسی «دَعْ نَفْسَکَ وَتَعَال» خود را بر در بگذار و درآی. (۱)

ای حاجی عزیز! حتی راز تراشیدن مو، آن است که در مقام قربانی، به عنوان سرآغاز نزدیک شدن به خدا نباید تار مویی از تعلقات ظاهری و باطنی در تو باقی باشد. چه زیبا فرمود امام صادق(ع)

وَ اذْبَح حَنجرةَ الْهَوی وَ الطَّمَعِ عِندَ الذّبیحَةِ ... و احْلِقْ الْعیُوبَ الظّاهِرةَ وَ الْباطِنَةَ بِحَلْقِ شَعْرِک. (۲)

به هنگام قربانی، حنجره هوس و طمع را قطع کن و با زدودن مو، عیوب ظاهری و باطنی را از خود دور نما.

پس ای حاجی! ارزش فرصت حضور در منا را بدان، و ریشه تعلقات ظاهری و باطنی را برای همیشه قطع کن. با خدای مهربان عهد نما که پیوسته با او و برای او هستی و کمال انقطاع را با ترک هواهای نفسانی و امیال شیطانی لمس کن. با این کار شیرینی حضور و لذّت وصول را بچش، تا برای ابد از لغزش‌ها و آوارگی‌ها در امان باشی.

باز در آن کوش که قربان کنی هر چه کنی کوش که با جان کنی

هر که نشد کشته شمشیر دوست لاشه مردار به از جان اوست

۱- کلیات سعدی، ص ۱۱۶۱

۲- مصباح الشریعه، ص ۹۲.

ص: ۹۵

۱۱. رمی جمرات

وقتی که حاجی از همه تعلقات بیرونی و درونی رها می‌شود و انانیت خود را در قربانگاه حضور قربانی می کند، شیطان به شدت عصبانی شده، با تمام قوا به او حمله‌ور می گردد. به همین سبب رمی جمرات، دور کردن جنود شیطان از درون و بیرون است. همچنین تشبّه جستن به حضرت ابراهیم(ع) است. زیرا شیطان در این محل نزد او آمد تا شبهه‌ای در حج او پدید آورد، یا با ارتکاب گناهی، او را دچار فتنه‌ای سازد. از این‌رو خداوند متعال به ابراهیم(ع) دستور داد که با انداختن سنگ، او را دور و از خود مأیوس گرداند.

شیطان ابتدا عقل را به شبهه و تردید وادار می کند، که با رمی اولی او رانده می‌شود. سپس در کمین خیال می‌نشیند که با رمی وسطی دور می‌شود. در مرتبه سوم نفس را وسوسه می کند ولی با رمی آخر مأیوس می گردد.

مرحوم فیض کاشانی در این باره می‌فرماید:

اگر از دلت بگذرد که ابراهیم(ع) به شیطان سنگ انداخت و او را از پیش خود دور ساخت، برای این بود که شیطان بر او وارد شده بود و ابراهیم(ع) او را دید، لیکن شیطان نزد من نیامده و من او را ندیده‌ام، دیگر سنگ انداختن چه معنا دارد؟

باید بدانی که این خیال از شیطان است و او آن را در دل تو انداخته تا اراده‌ات را در رمی جمرات سست گرداند و به دلت اندازد که این کاری بیهوده و شبیه بازی کودکان است که نباید به آن مشغول شوی؛ لیکن تو باید با جدیت و کوشش در رمی، او را از

ص: ۹۶

پیش خود برانی و دماغش را به خاک بمالی و بدانی که تو در ظاهر سنگ به سوی «عقبه» می‌اندازی؛ امّا در واقع سنگ را بر چهره شیطانی می‌زنی و پشت او را می‌شکنی؛ زیرا خواری و مقهوریت شیطان جز با تعظیم و امتثال امر الهی و به مجرّد فرمان او بی‌آنکه عقل و نفس در آن دخالتی کنند حاصل نمی‌شود. (۱) البته ای حاجی عزیز! جدا شدن از صفات دنیوی و خصوصیاتی که عمری با آن زندگی کرده‌ایم کار آسانی نیست. لکن عنایت الهی و تأثیر مقدسات روحانی اعمال حج این توفیق بزرگ را نصیب ما کرده. با این وجود تا استقرار حالات معنوی و صفات الهی در نفس، از تهدیدهای جنود شیطان در امان نیستیم. باید با هوشیاری و فرمانبرداری محض از این نوسانات عبور کنیم تا ان‌شاءالله به مقام تمکین و اتصاف به خلعت ربوبی نایل شویم.

۱۲. احرام ربوبی

وقتی در این مقام حاجی از انانیّت و اوصاف بشری خارج شد، با نور روح قدسی احرام می‌بندد. یعنی به خلعت اوصاف الهی آراسته می‌شود و با این احرام مجدداً به طواف کعبه می‌آید. امّا این بار وارد کعبه دل می‌شود که حرم سرّ الهی است. عارفانه هفت بار طواف می‌کند. آن‌گاه در کوی قرب و انس معتکف می‌شود و به رؤیت معتکفان می‌رسد. چنان‌که خدای مهربان فرمود:

۱- المحجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۲.

ص: ۹۷

(وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ)(بقره: ۱۲۵)

از حضرت ابراهیم و اسماعیل(ع) تعهد گرفتیم که خانه مرا برای طواف‌کنندگان و معتکفان و خاکساران پاکیزه نگه دارند.

سپس جمال احدیت را نظاره‌گر می‌شود و قدح وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً(انسان: ۲۱) را از دست محبوبش می‌نوشد و با نور جمال به نظاره‌اش می‌نشیند، با ندایش بالا می‌رود و به مقامی می‌رسد که: «ما لا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لا اذُنٌ سَمِعَتْ وَ لا خَطَرَ عَلى قَلْبِ بَشَرٍ» (۱)؛ «جایی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر دل بشری خطور نکرده است». البته این مقام، لقاء الله است.

حاجی در این مقام از همه تصرفات نفسانی رهایی می‌یابد و شوق حضور جذبه معشوق او را از خود به در می‌کند. همه چیز را به رنگ توحید می‌بیند و با تکرار اسماء الهی، تسبیحِ هماهنگ موجودات را می‌شنود. اینجاست که به اسرار لباب واقف می‌شود و مرگ حقیقی او که تبدیل از نشئه طبیعی به نورستان حضور است اتفاق می‌افتد.

جناب مولوی در این مقام فرمودند:

مرگ را بگزین و بر در این حجاب بی‌حجابت باید اسرار لباب

نه چنان مرگی که در گوری روی مرگ تبدیلی که در نوری روی

لکن خداوند متعال به منظور: لِيُقْضى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ(انعام: ۶۰) حاجی را به دنیا برمی‌گرداند، تا حقیقت: صِبْغَةَ اللهِ

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۵.

ص: ۹۸

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً(بقره: ۱۳۸) را برای مردم هدیه آورد. به گونه‌ای که مردم رنگ و بوی الهی را در رفتار او تماشا کنند و به حقیقت «حج» یقین حاصل نمایند و از سبوی زمزم او شراب معرفت بنوشند.

ای حاجی عزیز! بعد از بازگشت از سفر روحانی حج ظاهر و باطن ما باید به اوصاف خدایی آراسته گردد. طوری که مردم صبغه‌ای الهی را در اعمال و رفتار ما ببینند؛ از سبوی جان ما پیوسته آب زمزم بجوشد، یعنی سوز و گداز شبانه و آه سحر باید از خاکستان قلب ما چشمه زمزم را جاری کند؛

چو اسماعیل بزن پایی که جوشد خاکستان قلبم زمزم ای رشک

بایـد مردم در همه حال بی‌قراری و خاکساری ما را به کعبه حضور احساس کنند و همگان مشتاق این سفر روحانی شوند. البته این تأثیر معنوی به دست نمی‌آید مگر اینکه توشه این سفر معنوی را در سایه اخلاص حفظ کنیم.

ما در عمره مفرده طاعت و عبادت خویش را خالص می‌کنیم، که فرمود:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ(بیّنه: ۵)

و امر نشدند مگر بر اینکه خدا را به اخلاص کامل در دین پرستش کنند و از غیر دین حق رو بگردانند.

اما در حج تمتع خود را برای خدا خالص می‌کنیم: إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ)؛ «مگر بندگان خالص خدا.»(صافات: ۴۰)

مقام مخلَص جایی است که دیگر شیطان نمی‌تواند بر انسان مسلط شود؛ چنان‌که سوگند یاد کرد: «همه بندگانت را گمراه می‌کنم مگر آنانی که مخلَص شدند: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ

ص: ۹۹

مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.(ص: ۸۲ و ۸۳)

مقام مخلصین، مقام اتصاف به صفات الهی است و بنده خالص در فضای قرب الهی سیر می‌کند. اوصاف قدسی در او ملکه شده و جایی برای تصرف شیطان وجود ندارد. مانند آئینه‌ای که دیگر آهن نمی‌شود یا نان پخته که هرگز گندم نمی‌گردد و یا انگور که هرگز غوره نمی‌شود؛

هیچ آئینه دگر آهن نشد هیچ نانی گندم خرمن نشد

هیچ انگوری دگر غوره نشد هیچ میوه پخته با کوره نشد

پخته گرد و از تغّیر دور شو همچو برهان محقق نور شو

حاجی گرامی! اخلاص، راه رهایی از تصرف اغیار است و کعبه حج را از آن جهت «بیت العتیق» خوانده‌اند که پرچم اخلاص یعنی رهایی را در صورت انجام درست اعمال به دست من و شما می‌دهد تا از منافع آن در دوران حیات بهره‌مند شویم و دیگران را نیز بهره‌مند سازیم.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ(حج: ۳۳)

این شعائر الهی برای شما تا زمان معین فوایدی دارد، که مرکز آن خانه کعبه است.

پس بکوش تا بدون این نشانه از حج برنگردی، چرا که بدون اخلاص به آزادگی نخواهیم رسید. اگر از آزادگی محروم شویم ما را به «بیت العتیق» یعنی کعبه دل راه نمی‌دهند و اگر به کعبه دل راهی نیابیم، حقیقت «تقوی القلوب» در ما ساری و جاری نمی‌شود:

ص: ۱۰۰

ذَلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ(حج: ۳۲)

این است و هر کس نشانه‌های دین خدا را بزرگ و محترم دارد این صفتِ‌دل‌های باتقوا است.

خوشا به حال حاجیانی که به حقیقت حج راه یافته‌اند و از اسرار آن باخبر شده‌اند. از همه تعلقات مادی و معنوی رهیده و در کوی انس محبوب شراب حضور چشیده‌اند، پرچم اخلاص و آزادی را بر بام وجود برافراشته و به صفت «تقوی القلوب» آراستگی یافته‌اند.

۱۳. ورود به مدینه

زیارت فخر کائنات و اشرف مخلوقات، محمد بن عبدالله(ص) در مدینه و قبور ائمه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین، مکمل اعمال حاجی در مکه است. در واقع، ولایت روح کعبه است که حاجی در مواقف مختلف حج به اسرار آن آگاهی یافته است:

روح کعبه در ولایت خفته است این حقیقت را محمد گفته است

عارف واصل، میرزا جواد ملکی تبریزی در این‌باره گفته است:

آنچه که عقیده اسلام بر آن است، آنکه پیغمبر ما(ص) اشرف خلق خداست کافةً و او آقای خلق خدا و حبیب خداست. در روایت معتبر از آن حضرت رسیده است که: «اوَّلُ ما خَلَقَ اللّهُ نُوری». و او در معراجش به پروردگار خود به حدّی نزدیک شد که جبرئیل نتوانست او را همراهی کند، و آن حضرت نزدیک شد، مانند رسیدن دو قوس کمان به یکدیگر، بلکه

ص: ۱۰۱

نزدیک‌تر (۱) به مقام عالی اعلی گردید و اسم اعظم خدا و صاحب وسیله و حوض و شفاعت کبری و او مثل اعلی است. و او واسطه بین خدای متعال و تمام ممکنات است. و او نزدیک‌ترین حجاب و طرف ممکن است و بالجمله بداند که مکانت او در دربار خدای تعالی، به حدّی است که انبیاء مرسلین از اولین و آخرین و ملائکه مقربین، به آن غبطه می‌برند و ما را ممکن نیست که به کنه معرفت او برسیم.

و امّا معرفت حق او و در این باب حدیث: «لَوْلاکَ لَمَا خَلَقْتُ الافلاک» کافی است که او علت غایی تمام آفریدگان و رحمت عالمیان است. این بالنسبه به عامه ممکنات است و امّا خصوص امت او، حقوق خاصه هدایت او بر آن افزوده می‌شود و تحمّل آزاری که به آن حضرت در این راه وارد گشته است، بر آن اضافه می‌گردد که فرمود: هیچ پیامبری به مانند من آزار نکشید. و او به تصدیق کتاب خدا، از هوا سخن نمی‌راند و چون جلالت حق او را شناختی و دانستی که او زنده و در نزد پروردگار خود به زائر خویش نظر دارد و سلام آنها را می‌شنود و از ضمیر آنها آگاه است، برای گناهان آنان طلب آمرزش می‌کند و در نیازمندی‌های آنان شفاعت می‌نماید.

در این صورت او را زیارت کن، چنان‌که او زنده است و تو را می‌بیند و با تو رو به روست و چیزی تو را از توجه به او مشغول نمی‌سازد و سراسر وجود تو به حضرت او، با محبّت و هیبت او متوجه خواهد بود. و هرگز از طول مناجات با او و عرض حوائج خود به آن حضرت،

۱- (دَنَی فَتَدَلَّی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی)(نجم: ۸).

ص: ۱۰۲

خسته نخواهی گشت. و در حرم آن حضرت، با کسی تکلّم نخواهی کرد، بلکه بر چیزی که تو را از مراقبت باز دارد، نظر نخواهی کرد، چون می‌دانی که او به حال تو داناست و به تو نظر دارد.

برای تمام بیماری‌های خود، از او طلب درمان می‌کنی و به جلب عطوفت او و طلب باران از ابر جود و رأفت او، حوائج خود را می‌خواهی، و به یقین که او کریم‌ترین تمام خلایق است و بخشنده‌تر از هر جواد و کریم ... و خداوند او را در کتاب عزیزش به(لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ) توصیف فرموده و در طلب رحمت و سؤال و تضرّع و ابتهال نباید تسامح کنی، زیرا شخص کریم حرمت واردین را ضایع نمی‌سازد. (۱) حاجی عزیز! با دل وارد شهر مدینه شو، تا انوار قدسیه خاتم رسولان و ارواح ائمه بقیع(ع) را شهود نموده، بوی آشنایی را از در و دیوار شهر استشمام کنی و با طهارت جان حضور گرم پیامبر خدا(ص) و صدای گام‌های دلنشین او را دریابی و جلوه آنچه را که در مکه اندوختی، به وضوح در مسجد النبی و کنار قبر حضرت زهرا(س) و خاک پاک قبرستان بقیع مشاهده کنی.

مرحوم فیض کاشانی در این باره فرمود:

هنگامی که چشمت به دیوارهای مدینه افتاد، به خاطر آور این شهری است که خداوند آن را برای پیامبرش برگزیده و هجرتش را از مکّه به این شهر قرار داد و این جایی است که

۱- المراقبات، ج ۲، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.

ص: ۱۰۳

رسول اکرم(ص) احکام پروردگارش را در آن تشریح کرد و سنت‌های خویش را برقرار فرمود. در آن با دشمنان خدا به نبرد پرداخت و دین خدا را در آن آشکار ساخت، تا آن گاه که خداوند روح مقدسش را قبض فرمود و تربت او را در این شهر قرار داد.

سپس جای قدم‌های پیامبر(ص) را که در آن رفت و آمد می‌کرده است، در نفس خویش تصور کن؛ زیرا بر هیچ جای پایی از زمین مدینه گام نمی‌نهی، مگر اینکه آن، جای پای مقدّس حضرت رسول(ص) است.

بنابراین در زمین آنجا جز با آرامش و امید قدم مگذار و به یاد آور که پیامبر(ص) در کوچه‌های این شهر رفت و آمد می‌کرد، و خشوع و وقار او را در راه رفتن به خاطر آور و آنچه را خداوند از کمال معرفت خود، در دل وی به ودیعت نهاده و آوازه‌اش را بلند گردانیده و نام او را قرین نام خویش کرده و اعمال کسی را که هتك حرمت آن حضرت نمود(هر چند به بلند کردن صدای خود بر صدای او باشد) بی‌ثمر شمرده، از نظر بگذران.

سپس نعمتی را که خداوند به کسانی ارزانی داشت که به مصاحبت او مشرّف و به مشاهده و استماع گفتار او نایل شدند، به یاد آور و از اینکه به هم‌نشینی با او و اصحابش توفیق نیافته‌ای، بسیار اندوهگین باش و بیاندیش که تو در دنیا از دیدن او محروم بوده‌ای و از دیدن او در آخرت، در اثر شك و تردید محروم نمانی، و یا اعمال بد تو، میان او و تو حائل گردد. چنان‌که فرموده است: گروه‌هایی نزد من آورده می‌شوند که می‌گویند: یا

ص: ۱۰۴

محمـد! یا محمـد! من می گویم: پروردگارا! اینها یاران منند؟ پاسخ می‌رسد: تو نمی‌دانی اینها پس از تو چه کرده‌اند، پس می گویم: دور و هلاک باشند. (۱) به قول شهریار:

به جز فرشته عرش آشیان وحی الهی پرنده پر نتواند زدن به بام محمد

به شاهراه هدایت گشوده باب شفاعت صلای خوان کرم بین و بار عام محمد

آری حاجی عزیز! قبولی اعمال ما در مـدینه، باید با مهر خاتم ولایت و نبوت تأیید شود و تا جواز قبولی اعمال را دریافت نکردیم از جوار رحمت «رحمه للعالمین» خارج نشویم. بدان که نشانه پذیرفته‌شدن آن است که دل در تمنای او بی‌قرار شود و جدا کردن او از جوار مزار نورانی پیامبر(ص) ممکن نباشد.

در آن حال داسـتان سـتون «حنّانه» را به یاد آور که وقتی پیامبر خـدا(ص) منبری تازه برای خود ساخت، هنوز بر آن تکیه نکرده بود که به فریاد آمـد و از طول و عرض شـروع به لرزیدن کرد، طوری که همه اصـحاب متوجه این بی‌تابی شدند و در حیرت فرو رفتند. از پیامبر خـدا(ص) علت آن را پرسـیدند. پیامبر خدا(ص) به سـتون فرمود: «از چه می‌لرزی و فریاد می کنی؟» سـتون حنّانه در پاسـخ گفت: «از فراق تو بی‌تابی می کنم».

۱- محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۰۵.

ص: ۱۰۵

نکند ما از چوب کمتر باشیم، و به هنگام وداع با پیامبر(ص) دلمان بی‌قراری نکند و تمنایی برای حضور مدام در کنار او نباشد.

چه زیبا فرمود مولانا:

در تحیر مانده اصحاب رسول از چه می‌لرزد ستون با عرض و طول

گفت پیغمبر: چه خواهی ای ستون؟ گفت: جانم از فراغت گشته خون

از فراق تو مرا چون سوخت جان چون ننالم بی‌تو ای جان جهان

من همان خواهم که قائم شد بقاش بشنو ای غافل کم از چوبی مباش

ای حاجی عزیز! اگر دلی داری که حاضر به ترک جوار نورانی پیامبر(ص) نیست بر خود ببال و سجده شکر کن. با آن حال روحانی، نزدیک منبر بیا. دست برآن بکش و سرو صورت بر پایه زیرین آن بگذار تا به درد چشم مبتلا نشوی. این فرموده امام صادق(ع) است که از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند: «میان خانه و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است و منبر من بر دری از درهای کوچک بهشت قرار گرفته است». کسی پرسید: «آیا امروز هم باغی از همان باغ‌هاست؟» فرمود: «اگر پرده گشوده شود، آن باغ را خواهید دید». (۱) خوشا به حال کسانی که این پرده بر آنها گشوده می‌شود و عظمت باغ بهشت را که همان ساحت ولایت کلیّه است، مشاهده می‌کنند.

۱۴. زیارت حضرت زهرا ۳

آن‌گاه که زیارت مرقد نبوی را انجام دادی، با عجله زائر قبر حضرت زهرا(س) شو. مزار آن بزرگوار اگر چه به ظاهر پنهان است امّا برای

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲، روایت ۵.

ص: ۱۰۶

عاشقان ایشان پنهان نیست، زیرا نور فراگیر زهرا(س) روشنگر عرش و فرش است.

فاطمه(س) را از آن جهت «زهرا» گویند که خدای متعال او را از نور عظمت خود آفرید، و این نور در مشکات زهرا(س) روشنی بخش محفل دل‌هاست.

در یک روایت جابر از امام صادق(ع) می‌پرسد: «چرا فاطمه(س)، زهرا نامیده شده است؟» حضرت در پاسخ فرمود: «لِأَنَّ اللهَ عَزَّ و جَلَّ خَلَقها مِنْ نُورِ عَظَمَتِه»؛ (۱) «برای اینکه خدای عزوجل آن حضرت را از نور عظمتش آفرید».

بزرگی حضرت زهرا(س) با ساحت ولایت نبوی و علوی است، چرا که دو دریای نورانی و موّاج ولایت علوی و نبوی را به هم متصل می‌کند.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبْغِيَانِ(الرحمن: ۱۹ و ۲۰)

دو دریا را(ولایت نبوی و ولایت علوی) به هم آمیخت و بین آنها فاصله است(ولایت فاطمی) تا حدود هر دو را حفظ کند.

و از مخلوطشدن این دو دریا در ساحت ولایت فاطمی است که: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ؛ «لؤلؤ(حسن) و مرجان(حسین) خارج می‌شود.»(الرحمن: ۲۲)

۱- حقایق، ص ۵۴۵.

ص: ۱۰۷

یعنی ولایت در وجود مقدس حضرت زهرا(س) استقرار و تداوم پیدا کرد که التقای ساحت نبوی و علوی است.

طره حسن لم یزل سایه کشان به هر کجا حرکت نقطه‌ای شد از دایره کمال دوست

حرکت جوهری کجا نسخه نویس حکمت است جوهر عشق ای حکیم خفته به زیر خال دوست

بیا که مختصر کنم حدیث رهروان عشق حب محمد و علی است خطه اعتدال دوست

آب بقای زندگی سوره کوثر آمدست موج زند ز فاطمه چشمه لایزال دوست

اهل ولایت ار شوی به چشم دل نظر کنی وجهه اهل بیت را حلقه اتصال دوست

آری ای حاجی عزیز! اگر با پاکی دل، عشق جوشان و چشمی گریان، در جست‌وجوی قبر بانوی دو عالم باشی، عنقریب تو را صدا می‌زند و در جوار ملکوتی و ساحت ولایی خود جا می‌دهد، طوری که همه جای مدینه را آکنده از نور زهرا(س) خواهی یافت.

۱۵. زیارت ائمه بقیع

پس از زیارت امّ الائمه حضرت زهرا(س) به طرف بارگاه بقیع که محل فرود ملائکه و ارواح قدسی است گام بردار، و دل را در فضای جذبه ملکوتی چهار امام عزیز(امام حسن مجتبی(ع)، امام سجاد(ع)، امام

ص: ۱۰۸

باقر(ع) و امام صادق(ع) رها کن؛ تا حالاتی که تاکنون ندیده‌ای و تجربه نکرده‌ای را مشاهده کنی و استعداد دل را در عروج آسمان ولایت بشناسی و در عالم ملکوت، جام جهان‌نمای ولایت را در خاک به ظاهر خاموش بقیع نظاره‌گر باشی.

ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

جام جهان‌نمای ولایت، همان بقعه قرب الهی و بهشت رضوان است که نبی اکرم(ص) نوید آن را به امام علی(ع) مظهر ولایت مطلقه داده بود:

یا اباالحسن! به درستی که خدای متعال قبر تو و فرزندان تو را، بقعه‌هایی کرده است از بقعه‌های بهشت و عرصه‌ای از عرصه‌های آن و دل‌های خلق و برگزیدگان بندگان خود را به آنها مایل ساخته، تا خواری و اذیت راه شما را متحمل شوند و برای نزدیک شدن به خدا و دوستی پیغمبر او قبور شما را تعمیر کنند و بسیار به زیارت شما بیایند.

یا علی! شفاعت من مخصوص این طایفه است. بر حوض من وارد می‌شوند و ایشان فردای قیامت، در بهشت زیارت‌کنندگان و همسایگان من هستند. (۱) حج‌گزار گرامی! در هنگام زیارت ائمه(ع) باید عظمت شأن آنها را در نظر آوری، و بدانی که آنان از زیارت من و شما در هر مکانی آگاهند و سلام و درود ما را می‌شنوند. پس سعی کنیم در کمال خشوع و ادب در برابر مزارشان توقف نماییم و برای ورود به حرم اجازه

۱- معراج السعاده، ص ۷۰۳.

ص: ۱۰۹

بخواهیم و بعد از اطمینان به اذن دخول آرام آرام به مرقدشان نزدیک شویم. در این حال، دل را هم برای زیارت آنها آماده نماییم. احادیث نورانی ایشان را زمزمه کنیم، و از بدعهدی‌های گذشته عذرخواهی نماییم.

آن‌گاه زیارت مخصوص هر یک را به‌جا آوریم. بعد از زیارت در گوشه‌ای خلوت برای مظلومیت آنها تا می‌توانیم گریه کنیم. آنگاه اگر حال خوشی پیدا کردیم، به خود و کارهایمان نظر کنیم که آیا شیعه آنها هستیم یا خیر.

این حدیث نورانی حضرت زهرا(س) را به یاد آوریم که فرمود: «پدرم روزی به چهره علی(ع) نظر کرد و بیان داشت: «هذا وَ شیعَتهُ فی الجَنَّةِ» (۱)؛ «این مرد(علی(ع) و پیروانش در بهشت‌اند».

اکنون خوب به حال و روزت نظر کن که آیا به واقع شیعه علی(ع) هستی؟ آیا اعمال و رفتار ما منطبق بر سیره اهل بیت(ع) بوده است؟

خلاصه کلام اینکه، حاجی در مدینه با درک درست محضر اهل بیت(ع) و زیارت شب و روز، به معراج ولایت سیر می‌کند و عصاره معرفت حج را از سبوی اهل بیت(ع) سرمی‌کشد. در این حال در می‌یابد که روح کعبه در ولایت خفته است. یعنی در کعبه خلعت عشق می‌پوشد و در مدینه جام عشق می‌نوشد:

هرکه را از عشق خلعت داده‌اند باده از جام ولایت داده‌اند

۱- ینابیع المودة، ص ۴۰.

ص: ۱۱۰

ص: ۱۱۱

ص: ۱۱۲

ص: ۱۱۳

فصل چهارم آثار معنوی حج

اشاره

پس از بـازگشت از حـج رفته رفته، آثـار معنوی حـج در حـج‌گزار ظهور می‌کنـد و هـم خودش و هـم دیگران از برکات آن بهره‌مند می‌شونـد. حاجی تا زمانی که زنـده است با همان آثار و نشانه‌ها زندگی می‌کند. در این بخش مهم‌ترین نشانه‌های حاجی را پس از زیارت خانه خدا و مدینه‌النبی به طور خلاصه بیان می‌کنیم تا ان‌شاءالله همه ما به این اوصاف متخلّق بمانیم.

۱. یاد مرگ

حـاجی، کسـی است که روزی دو تـا سه بـار یاد مرگ بیافتـد، قلب او با شوق لقای حق همواره زنـده بمانـد. مگر نه این است که با پوشیدن احرام مرگ و قیامت را تجربه کرده است. پس تا زنده است باید آن حالات را در خود حفظ کند. البته همه مؤمنین باید به یـاد مرگ باشـند، چرا که اثر تربیـتی و روانی فراوانی در رشـد انسـان دارد و بـاعث دوری از غفلت و بیـداری عقـل و دل می‌شود و محبت غیر خدا را از انسان دور می‌کند. چه زیبا فرمود امام صادق(ع):

ذِکْرُ المَوْتِ یُمیتُ الشَّهَواتِ فِی النَّفْس، وَ یَقْلَعُ مَنَابِتَ

ص: ۱۱۴

الْغَفْلَةِ، وَ يُقَوِّی الْقَلْبَ بِمَواعِدِ اللهِ وَ يُرِقُّ الطَّبْعَ، وَ يَكْسِرُ أَعْلامَ الْهَوَی و يُطْفِئُ نَارَ الْحِرصِ وَ يُحَقِّرُ الدُّنيا. (۱)

یاد مرگ، شهوت‌ها را در انسان می‌کشد، از خواب غفلت دور می‌کند و قلب را در انجام وظایف الهی نیرومند می‌سازد. طبع انسان را رقیق می‌کند. نشانه‌های هوا و هوس را در هم می‌کوبد و آتش حرص را خاموش می‌نماید و دنیا را در چشم انسان حقیر و کوچک می‌سازد.

همچنین امام باقر(ع) فرمود:

إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً نَادَی مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَدْ دَنَا الرَّحِيلُ فَأَعِدَّ الزَّاد. (۲) زمانی که انسان به سن چهل سالگی می‌رسد، منادی از آسمان ندا می‌کند که وقت رفتن نزدیک است، پس توشه سفر را آماده کن.

انسان اگر مؤمن و خداطلب باشد، این ندای آسمانی را می‌شنود. اگر پس از سن چهل سالگی نشنید باید به حال خود گریه کند و با تلاش خالصانه و ریاضت موانع را از خود دور گرداند. امّا پس از سفر حج همواره باید این ندا در گوش حاجی طنین‌انداز باشد، چون او در مراحل مختلف حج این حجاب‌ها را بر گرفته و مانع‌ها را زدوده است. وی باید هر لحظه با این ندای آسمانی طوری منقلب شود که نزدیکان از تغییر حالات او مطلع شوند و آنها نیز به برکت این حالات معنوی منقلب

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۳

۲- علی بن حسن طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۱۷۰.

ص: ۱۱۵

شوند. اگر پس از حج حاجی این چنین نباشد، معلوم است در کار او مشکلی وجود دارد.

۲. مراقبه و محاسبه

حاجی بایـد از اندوخته‌های معنوی خود مراقبت کند تا از چنگ‌اندازی‌های شـیطان در امان باشـند. البته این کار مهم تنها با محاسـبه هر روزه امکان‌پـذیر است. هر چنـد این وظیفه هر مسـلمان است که شامگـاه و بامـداد به حسـاب اعمـال خـود رسـیدگی کنـد. امـام کاظم(ع) در این باره فرمود:

لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِی کُلِّ یَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَناً اسْتَزَادَ اللهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَیِّئاً اسْتَغْفَرَ اللهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَیْه. (۱)

کسـی که هر روز خود را حساب‌رسی نکند، از ما نیست. پس اگر عمل خیر او افزون بود، طلب زیادی کار خیر بکند و اگر عمل بد انجام داد از خدا طلب بخشش کند و توبه نماید.

خوشـا به حال آنان که همیشه به مراقبه و محاسـبه نفس خود مشـغولند و لحظه‌ای از مراقبه نفس خود دست برنمی‌دارنـد و این کلام مولای متقیان علی(ع) را همواره آویزه گوش جان دارند:

یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الرَّجُلُ مُهَیْمِناً عَلَی نَفْسِهِ مُرَاقِباً قَلْبَهُ حَافِظاً لِسَانَه. (۲)

شایسته است که انسان از خودش بیم داشته و مراقب قلب خود باشد و زبان خود را نگه دارد.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۳

۲- غررالحکم، ح ۱۰۹۴۷.

ص: ۱۱۶

اگر انسان از مراقبه و محاسبه نفس غفلت کند، ناخودآگاه همه چیز او به تاراج هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی می‌رود. روزی به خود می‌آید که تنها اسم حاجی برای او مانده است. آنگاه حسرت می‌خورد که از زهد، ایمان، خداپرستی، زیارت خانه خدا و اماکن مقدسه چیزی برای او نمانده و از حرص و دنیا خواهی و دوز و کلک روزگار رهایی نیافته است.

گرچه به درویشی و زهد شدم چهره لیک بوی ریا می‌دهد دلق سینه فام من

صیدی ز عالم نشد بر من مسکین نصیب هر چه که اندوختم دانه شد و دام من

۳. محبت خدا در دل داشتن

حاجی باید همواره محبتی را که از خدا ذخیره کرده، حفظ کند. و نیز روزبه‌روز بر عشق و محبت خود نسبت به خدا بیافزاید تا مصداق عینی این آیه شریفه باشد:

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ(بقره: ۱۶۵)

و کسانی که اهل ایمانند کمال محبت و عشق را برای خدا ذخیره دارند.

البته این وظیفه هر مؤمن است که شبانه‌روز در تحصیل محبت خدا تلاش کند. بهترین راه دریافت محبت الهی ذکر الله است: «عَلامَةُ حُبِّ اللهِ تَعَالَى حُبُّ ذِكْرِ الله» (۱)؛ «نشانه دوستی خدای تعالی علاقه به یاد اوست.»

۱- علی بن حسام الدین الهندی، کنزالعمال، ح ۱۷۷۶.

ص: ۱۱۷

انسان می‌تواند تا آنجایی در رسیدن به عشق الهی پیشروی کند که قلب او از عشق خدا لبریز شود و دیگر جایی برای اغیار نماند. به قول حافظ:

چنان پرشد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم

امّا حاجی که در ایام حج لذّت محبت خدا را چشیده است و آرامش قلبی را در ذکر مدام الهی تجربه نموده، به طریق اولی باید حریم دل را برای پروردگار حفظ کند و نه تنها از حضور اغیار جلوگیری کند، بلکه پیوسته بر محبت و ارادت خود به خدا بیافزاید. تا جایی که عشق و دلدادگی او ثابت شود. آنگاه است که خداوند پاسدار قلب عاشقانش می‌شود. البته پاسداری خدا همان عشق موّاج است که مانع ورود اغیار می‌شود.

حاجی باید روز و شب از پروردگار بخواهد که عشق خود را فزونی دهد و او را در زدودن اغیار و عوامل بیگانه در دل یاری کند و این مناجات عاشقانه امام حسین(ع) را زیاد تکرار کند: «إِلَهی أَنْتَ الَّذِی أَزَلْتَ الأَغْیَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبّائِکَ»؛ (۱) «خدای من! تو کسی هستی که هجوم اغیار را از دل‌های عاشقانت می‌زدایی».

خالق یگانه به دوستانش محبت زیادی دارد و همواره آنها را از خطر حفظ می‌کند به شرط آنکه ما، در دوستی با خدا صادق باشیم. شخصی، از بیابان به سوی مدینه می‌آمد. در بیابان پرنده‌ای را دید که سراغ جوجه‌های خود در لانه رفت. مرد مسافر سراغ لانه رفت، جوجه‌ها

۱- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

ص: ۱۱۸

را گرفت و به عنوان هدیه نزد پیامبر(ص) برد.

وقتی حضور پیامبر(ص) رسید، جوجه‌ها را نزد آن حضرت نهاد. جمعی از اصحاب پیرامون پیامبر خدا(ص) حاضر بودند. ناگاه پرنده مادر را دیدند که بدون وحشت به خاطر جوجه‌هایش به دنبال آن شخص آمده و آن‌قدر به فرزندانش علاقه داشته که بدون ترس خود را روی جوجه‌هایش انداخت. پیامبر خدا(ص) فرمود: «این محبت مادر را نسبت به جوجه‌هایش درک کردید، ولی بدانید خداوند هزار برابر این علاقه، به بندگانش عشق می‌ورزد». (۱) برای زیاد کردن محبّت خداوند متعال بسیار به جاست که مناجات امیرالمؤمنین علی(ع) را مرتب بخوانیم:

إِلَهِی کَفَی بِی عِزّاً أَنْ أَکُونَ لَکَ عَبْداً. وَ کَفَی بِی فَخْراً أَنْ تَکُونَ لِی رَبّاً، أَنْتَ کَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِی کَمَا تُحِبّ. (۲)

خدای من! برایم همین عزّت بس که بنده توام، و همین افتخار مرا کافی است که تو خدای منی. تو همانی که من دوست دارم، مرا آن کن که تو دوست بداری.

۴. علاقه به نماز شب

قلب، سرمایه مؤمن در دنیا و آخرت است و قلبی ارزش دارد که از نور ایمان روشن باشد. چراغ این نور شب‌زنده‌داری است. به خصوص

۱- مصطفی زمانی وجدانی، داستان‌ها و پندها، ج ۵، ص ۱۱۲

۲- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

ص: ۱۱۹

مؤمن به حج رفته باید نورانیت خانه خدا را همواره با شب‌زنده‌داری و سحرخیزی حفظ کند. نماز شب چنان نورانیتی به دل می‌دهد که شعاع آن آسمان‌ها را روشن می‌کند. امام رضا(ع) در این‌باره فرمودند:

إِنَّ الْبُيُوتَ الَّتِي يُصَلَّى فِيهَا بِاللَّيْلِ يَزْهَرُ نُورُهَا لأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لأَهْلِ الأَرْضِ. (۱)

خانه‌هایی که در آن نماز شب خوانده می‌شود نوری از آنها تابش می‌کند که روشنی آن برای اهل آسمان ظاهر می‌شود. همان‌طوری که نور ستارگان در شب برای ساکنان زمین روشن است.

شب‌زنده‌داری اگر با سوز دل و اشک دیده همراه باشد، و ترس از خدا بر دل چیره شود، سلامت نفس و نورانیت قلب مؤمن برای همیشه تضمین می‌گردد. مولای متقیان دراین باره فرمودند:

أَلْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَ يَعْصِمُ مِنْ مُعَاوَدَةِ الذَّنْب. (۲)

گریه از ترس خداوند قلب را نورانی و در برابر گناهان حفظ می‌کند.

جناب حافظ هم زیبا گفته است:

دلا به سوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یار پریچهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد بلا بکند

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

سعدی می‌گوید:

۱- همان، ج ۸۴، ص ۱۶۱

۲- غررالحکم، ح ۲۰۱۶.

ص: ۱۲۰

«یک شب از آغاز تا انجام، همراه کاروانی حرکت می‌کردم. سحرگاه کنار جنگلی رسیدیم و در آنجا خوابیدم. در این سفر، «شوریده‌دلی» همراه ما بود، نعره از دل برکشید و سر به بیابان زد و یک نفس به راز و نیاز پرداخت.

هنگامی که روز شد به او گفتم: این چه حالتی بود که دیشب پیدا کردی؟ در پاسخ گفت: بلبلان را بر روی درخت و کبک‌ها را بر روی کوه، قورباغه‌ها را در میان آب و حیوانات مختلف را در میان جنگل دیدم. همه می‌نالیدند، فکر کردم که از جوانمردی به دور است که همه در تسبیح باشند و من در خواب غفلت.

گفت: باور نداشتم که تو را بانگ مرغی کند چنین مدهوش

گفت: این رسم آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش». (۱)

البته یکی از اوصاف مؤمنین در قرآن همین است که اهل شب زنده داری و سحر خیزی باشند.

کَانُوا قَلِیلًا مِّنَ اللَّیْلِ مَا یَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ(ذاریات: ۱۷ و ۱۸)

پاسی از شب را به تهجّد و در سحرگاهان به استغفار مشغولند.

امّا حاجی باید این صفت عارفانه را تا هنگام مرگ، با خود همراه کند و به خودش ببالد که به برکت سفر حج، شب‌ها را عاشقانه با محبوب خود سحر می‌کند و همواره بر این نعمت الهی شکرگزار باشد. و

۱- گلستان سعدی، ص ۱۲۷.

ص: ۱۲۱

با خود زمزمه کند:

مرا سرمایه دنیا سحر شد خیال این و آن از دل به در شد

چنان تیر حقیقت خورده بر دل که از اسرار غیبی با خبر شد

بیاور کیمیای زرشناسان که اشک جمله شب‌هایم گهر شد

بگو بلبل ز هجر گل ننالد به باغم رویش گل مستمر شد

۵. کمک به نیازمندان

یکی از اوصاف برجسته حج گزار و هر مسلمان پرهیزکار، کمک مادی و معنوی به نیازمندان است. حاجی محترم در سفر حج می‌آموزد که باید از هر چه دارد در راه خدا ببخشد، پس باید در دارایی‌های خود حقی را برای نیازمندان قائل شود و به این آیه شریفه جامه عمل بپوشاند: وَفِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛ «(مؤمنین) در اموالشان حقی را برای نیازمند و درمانده قائلند.»(ذاریات: ۱۹)

فرهنگ انفاق به عنوان مهم‌ترین عامل مبارزه با نابرابری در جامعه، باید به وسیله همه مسلمانان با پیش‌داری حاجیان خداجو، گسترش یابد. آنان باید همه را به صورت آشکار و پنهان به انجام این وظیفه الهی دعوت نمایند و این آیه را منشور رفتار اجتماعی و اقتصادی خود قرار دهند:

الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَرَبِّهِمْ وَلَاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ(بقره: ۲۷۴)

کسانی که اموال خود را شب و روز به صورت آشکار و نهان در راه خدا می‌بخشند برایشان اجر عظیم نزد پروردگارشان است و هیچ غم و ترسی برای آنان نخواهد بود.

ص: ۱۲۲

البته انفاق نوعی مبادله مادی با معنویت است و مزدی که خدا در برابر بخشندگی مادی می‌دهد را نمی‌شود محاسبه کرد. اما در کارهای عام‌المنفعه انفاق به صورت آشکار بهتر است، چون موجب تشویق دیگران می‌شود. البته بخشش سرّی، در مواردی است که آبروی اشخاص نیازمند در میان است. اینجا فرد بخشنده باید همه جوانب را رعایت کند تا باعث حقارت نیازمندان نشود.

حارث می‌گوید: «شبی در خدمت امیرمؤمنان(ع) به گفت‌وگو مشغول بودیم. در میان صحبت‌ها عرض کردم برای من مشکلی پیش آمده است. امام فرمودند: ای حارث! آیا مرا برای بیان نمودن حاجتت شایسته می‌دانی؟ عرض کردم: البته یا علی! خدا شما را جزای خیر دهد.

ناگهان امام از جای برخاست چراغ را خاموش کرد و با مهربانی هر چه بیشتر مخصوص به خود پهلو به پهلوی من نشست و فرمود: می‌دانی چرا چراغ را خاموش کردم؟ برای اینکه بدون ملاحظه و رودربایستی، هر چه در دل داری بگویی و من ذلّت احتیاج را در چهره‌ات نبینم. اکنون هر حرفی داری بزن. شنیدم پیامبر(ص) فرمود: در صورتی که نیازهای مردم به دل دیگری سپرده شود یک امانت الهی است که باید آن را از دیگران پنهان داشت. کسی که آن را فاش نکند به او ثواب عبادت می‌دهند و اگر افشا گردید، شایسته است هرکس که می‌شنود به کمک حاجتمند برخیزد و برای او کارسازی نماید». (۱)

۱- مهدی فقیه ایمانی، با مردم این‌گونه برخورد کنیم، ص ۹۵؛ محسن فیض کاشانی، وافی، ج ۶، ص ۵۹.

ص: ۱۲۳

آری، خدای متعال چه موفقیت ارزشمندی را نصیب توانگران کرده تا در دنیا وآخرت به نیکویی شهره شوند. به قول حافظ:

وانگرا دل درویش خود به دست آور که مخزن زر و گنج درم نمی‌ماند

برین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر که جز نکوئی اهل کرم نمی‌ماند

به هر حال حج‌گزاران باید آن‌چنان زبانزد باشند که نیازمندان به راحتی نیازهای خود را با آنان در میان بگذارند و به رفع آن یقین داشته باشند. حتی بهتر آن است که حاجیان قبل از رجوع نیازمندان، خود به رفع حوائج آنان اقدام نمایند. طوری که اگر در یک محلّه چند حاجی زندگی می‌کنند، اثری از نداری و قرض نباشد.

۶. خلوت نشینی

مؤمن باید هر روز یا چند ساعت در هفته با خدا خلوت کند. بسیاری از افاضات الهی بدون خلوت کردن به دست نمی‌آید. همچنین روح انسان برای اینکه از هیاهوی روزگار فارغ شود، به این خلوت‌نشینی نیاز دارد.

اندیشیدن در آثار صنع الهی و حالات درونی و بیرونی، بدون سکون در خلوت ممکن نیست. اگر قرآن کریم ما را به تفکر دعوت می‌کند، این تفکر باید در آرامش و در جایی خلوت انجام پذیرد. ذکر هم باید به یاری فکر بیاید. یعنی ساحت ذکر و فکر در خلوت است، در آیاتی نظیر:

ص: ۱۲۴

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لآیَاتٍ لأُوْلِی الألْبَابِ* الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ(آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱)

همانـا در آفرینش آسـمان‌ها و زمین و اختلاـف شب و روز نشانه‌هـایی برای صاحبان خرد است. کسانی که در حال قیام و قعود و به حالت(خوابیده به) پهلو یاد خدا می‌کنند و در آفرینش آسـمان‌ها و زمین می‌اندیشـند و می‌گویند: پروردگارا! ما را بیهوده نیافریدی. ای که منزهی ما را از عذاب دوزخ رهایی بخش.

همچنین آیه:

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغافِلِینَ(اعراف: ۲۰۵)

خدای خود را با تضرّع و(به صورت) پنهانی و بی‌آنکه صدایت را بلند کنی در دل خود در صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش.

از این آیه فهمیـده می‌شود که خلوت دو نوع است: خلوت آشـکار و خلوت نهـان. در خلوت آشـکار انسان مؤمن و سالک در ظاهر خود را از همه چیز دور می‌کند و در مکانی مقدس مقیم می‌شود. امّا در خلوت نهان دل را از غیر تهی می‌سازد و آن را به کوی یار مبدّل می‌کند تا در آن تجلی یابد. به قول خواجه شیراز:

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است تا کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است

ص: ۱۲۵

حج‌گزاران عزیز که لذّت خلوت با خدا و دوری از اغیار را در سفر حج چشیده‌اند باید این لذت خلوت‌نشینی را همواره حفظ کنند و دوباره دل را به لذّت دروغین دنیا نسپارند. اگر هم کسانی آنها را به لذّت‌جویی دنیا دعوت می‌کنند، پاسخ حالشان این بیت سعدی باشد:

هر کس به تماشایی رفتند به صحرایی ما را که تو منظوری خاطر نرود جایی

امام باقر(ع) در اهمیت خلوت‌نشینی فرمودند: «تَعَرَّضْ لِرِقَّةِ الْقَلْبِ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ فِي الْخَلَوَاتِ» (۱)؛ «قلب را با ذکر بسیار در خلوت‌ها رقیق و نورانی کنید».

قلب ذاکر، نورانی می‌شود، و این نورانیت دوای دردهای دنیوی است. در روزگاری که همه از غفلت و زیاده روی در مسائل مادی می‌نالند، صاحبان قلب‌های باصفا می‌توانند طبیب بیماری‌های روحی و اخلاقی بشر باشند. در واقع، زندگی بشر بدون حضور این خلوت‌نشینان عاشق، به تیرگی کشیده خواهد شد.

جناب حافظ فرمود:

درون‌ها تیره شد باشد که از غیب چراغی برکند خلوت نشینی

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

۷. پرهیز از دنیا طلبی

انسان مؤمن کسی است که ماهیت دنیا را خوب می‌شناسد و این شناخت را در زیارت خانه خدا به کمال می‌رساند. از بی‌اعتبار بودن

۱- ابومحمد حسن حرانی، تحف العقول، ص ۲۸۵.

ص: ۱۲۶

دنیا آگاه می‌شود و پیام این آیه نورانی قرآن را دریافت می کند که فرمود:

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَوَابًا وَخَیْرٌ أَمَلًا(کهف: ۴۶)

مال و فرزندان زینت زندگی دنیا هستند و عمل صالح نزد خدا پایدار و نیکوست.

حاجی در حج تکلیف خود را با دنیا یکسره می‌کند و تنها دل را به آخرت می‌سپارد و عمر باقی مانده را صرف عبادت و تحصیل باقیات الصالحات می کند. دیگران را نیز از حرص و دنیاخواهی منع می‌نماید و این حدیث امام رضا(ع) را برای همه می‌خواند که فرمود:

لا یَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ: بِبُخْلٍ شَدِیدٍ وَ أَمَلٍ طَوِیلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِیعَهِٔ الرَّحِمِ وَ إِیثَارِ الدُّنْیَا عَلَی الآخِرَهْ. (۱)

ثروت جمع نمی‌شود مگر با داشتن پنج ویژگی: بخل زیاد و آرزوی دراز و حرص مسلط بر انسان و قطع رحم و ترک خویشاوندان و ترجیح دنیا بر آخرت.

وای بر کسی که عهد خود را با خدا بشکند، یا در سفر حج نتواند محبت دنیا را از دلش ریشه‌کن سازد و دوباره راه ثروت‌اندوزی را در پیش گیرد. یا امیال و آرزوها که در حج او را رها نکردند دوباره در وجودش فعال شوند. چنین کسی نه تنها حاجی نشده بلکه حج و سایر عبادت‌ها را وسیله رسیدن به دنیای خویش قرار داده است. اعمال چنین

۱- شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۸۳.

ص: ۱۲۷

فردی هزار بار بدتر از کسی است که اصلًا به حج نرفته. چنین فردی عاقبت مصداق این آیه شریفه می‌شود:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالأَخْسَرِینَ أَعْمالًا* الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً(کهف: ۱۰۴ و ۱۰۳)

آیا شما را خبر کنیم از زیان‌بارترین کارها؟ عمل کسانی که در تلاش دنیا طلبی خود گم شده‌اند، و گمان می‌کنند که اعمال آنها بهترین عمل است.

عزّ دنیا بایدت با دین به هم دین و دنیای کسی ناید به هم

دنیا چنان خود را بر انسان تحمیل می‌کند و به کارهای بیهوده وا می‌دارد که آدمی گاهی به شدّت احساس خستگی می‌کند و نمی‌داند که چرا تا این اندازه کلافه و کم حوصله است. هر چند فرصت زیارت خانه خدا او را از چنگال امیال دنیوی نجات داده است، اما نباید کاری کند که دوباره دنیا و مشغله‌های بی‌حاصل بر او مسلط شوند و لذّت حضور در حج را از او بستانند.

حضرت استاد حسن زاده آملی با آن همه مراتب علمی و عرفانی و سلوک در طول زندگی مدام می‌فرماید:

باز در سوز و گدازم ز تف دل چه کنم کار مشکل شده مشکل چه کنم؟

دفتر عمر گشودم که چه بگذشت از آن هیچ نگذشت مگر عاطل و باطل چه کنم؟

وقتی شخصیت بزرگی همانند ایشان از حاصل عمرش ناخشنود است،

ص: ۱۲۸

ما بیچارگان دنیا گزیده باید چه خاکی بر سر خودمان بریزیم و از کجا چاره بجوییم؟ پس بیاییم نورانیت حج را در خود حفظ کنیم و از برکت‌های آن در رونق کارهای خیر به ویژه امور آخرت که سرای همیشگی ماست، استفاده کنیم. و به شیطان و وسوسه‌های او فرصت ندهیم تا نتواند دوباره ما را گرفتار امیال و آرزوهای دنیوی کند، به خصوص حرص که بلای جان‌سوزی است.

۸. دوری از حرص

حرص، بیماری خطرناکی است که دین و دنیای انسان را از بین می‌برد و مفاسد دیگری چون بخل و حسد را در او، ریشه‌دار می‌کند. او را بی‌دلیل به دنبال دنیا می‌کشد و در جمع‌آوری مال از راه حلال و حرام حریص می‌کند.

سعدی می‌گوید:

شنیدم بازرگانی صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل غلام خدمتکار که شهر به شهر حرکت می‌کرد برای تجارت. یک شب در جزیره کیش مرا به حجره خود دعوت کرد. به حجره‌اش رفتم. از آغاز شب تا صبح آرامش نداشت. مکرّر پریشان گویی می‌کرد و می‌گفت: فلان انبارم در تاکستان است و فلان کالایم در هندوستان. این قباله و سند فلان زمین می‌باشد و فلان چیز در گرو فلان جنس است. فلان کس ضامن فلان وام است. در آن اندیشه‌ام که به اسکندریه بروم که هوای خوش دارد ولی دریای مدیترانه طوفانی است. ای سعدی! سفر دیگری در پیش دارم، اگر آن را انجام دهم باقیمانده

ص: ۱۲۹

عمر گوشه‌نشین گردم و دیگر به سفر نروم. پرسیدم آن کدام سفر است که بعد از آن ترک سفر می کنی و گوشه‌نشین می‌شوی؟ در پاسخ گفت: می‌خواهم گوگرد ایرانی را به چین ببرم که شنیده‌ام این کالا در چین بهای گران دارد و از چین کاسه چینی بخرم و به روم ببرم و در روم حریر نیک رومی بخرم و به هند ببرم و در هند فولاد هندی بخرم و به شهر حلب(سوریه) ببرم و در آنجا شیشه و آینه حلبی بخرم و به یمن ببرم و از آنجا لباس یمانی بخرم و به پارس(ایران) بیاورم. بعد از آن تجارت را ترک کنم ودر دکانی بنشینم. او این گونه اندیشه‌های دیوانه‌وار را آن‌قدر به زبان آورد که خسته شد و دیگر تاب گفتار نداشت و در پایان گفت: ای سعدی تو هم سخنی از آنچه دیده‌ای و شنیده‌ای بگو، گفتم: آن را خبر داری که در دورترین جا از سرزمین هور(میان هرات و غزنه) بازرگان قافله سالاری از پشت مرکب بر زمین افتاد. یکی گفت: چشم تنگ دنیاپرست حریص را تنها دو چیز پر می کند، یا قناعت یا خاک گور. (۱) مرض حرص موجب می‌شود که انسان در خرید و فروش‌هایش حقوق خدا و مردم را رعایت نکند. در آن صورت نه تنها «الکاسب حبیب الله» درباره او صدق نمی کند بلکه شیطان دوست او می‌شود، هرچند به ظاهر از خدا و دین مایه بگذارد. به خصوص حج گزاری که عنوان مکه و مدینه رفتن خود را در راه مال‌اندوزی هزینه کند، دنیاطلبی حرفه‌ای می‌شود که شیطان به وجود او افتخار می کند.

۱- حکایت‌های گلستان، ص ۱۶۶.

ص: ۱۳۰

سعدی در کتاب گلستان خود حکایت می کند:

فردی مال مردم را به تلبیس و سوداگری می‌خورد، امّا لقلقه زبانش لعن بر شیطان بود، غافل از اینکه شیطان را باید با عمل از خود دور کرد. روزی شیطان او را دید و گفت: تو که حلال و حرام نمی‌شناسی و با هر حیله‌ای مال مردم را می‌خوری، رفیق شفیق من هستی، با این لعن و نفرین‌های ظاهری که دشمن من نمی‌شوی:

یکی مال مردم به تلبیس خورد چو برخواست لعنت بر ابلیس کرد

بدو گفت ابلیس اندر رهی که هرگز ندیدم چنین ابلهی

تو را با من است ای فلان آشتی به جنگم چرا گردن افراشتی (۱)

۹. بدی را با خوبی پاسخ دادن

یکی از اوصاف پسندیده مؤمن آن است که بدی‌های دیگران را با خوبی پاسخ می‌دهد. خداوند متعال در بیان چند صفت مؤمن می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ صَبَرُواْ ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُواْ الصَّلَاةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُوْلَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ)(رعد: ۲۲)

و کسانی که برای رضای خدا صبر و شکیبایی پیشه می کنند و نماز به پا می‌دارند و از آنچه روزی آنها کردیم انفاق می کنند در

۱- کلیات سعدی.

ص: ۱۳۱

نهان و آشکار و بدی‌ها را با خوبی جبران می‌کنند. آنان کسانی هستند که عاقبتی پایدار در انتظار آنهاست.

در این آیه شریفه به چهار صفت مهم انسان مؤمن اشاره شده است که مهم‌ترین آن صفت‌ها پاسخ بدی‌ها را با خوبی‌دادن است. چه خصوصیت زیبایی، که اگر در حج‌گزاران زنده شود و به عنوان هدیه این سفر روحانی به جامعه عرضه گردد، بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی و ناهنجاری‌های اخلاقی کاهش پیدا می‌کند.

«روزی امام حسن(ع) سواره، در راهی با مردی از اهل شام ملاقات می‌کند. مرد پی در پی او را لعن و ناسزا می‌گفت. امام(ع) هیچ نفرمود تا مرد شامی از دشنام دادن خسته شد. آنگاه امام رو به مرد شامی کرد، سلام نمود و فرمود: «ای آقا! گمان می‌کنم غریب باشی و گویا امر بر تو مشتبه شده است. اگر از ما طلب رضایت می‌جویی از تو راضی می‌شویم. اگر چیزی سؤال کنی عطاء می‌کنیم. اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد می‌کنیم. اگر گرسنه باشی تو را سیر می‌کنیم. اگر برهنه باشی تو را می‌پوشانیم. اگر محتاج باشی بی‌نیازت می‌کنیم. اگر رانده شده‌ای پناهت می‌دهیم. اگر حاجت داری حاجتت را بر می‌آوریم. اگر بار خود را بر خانه ما فرود آوری و میهمان ما باشی تا وقت رفتن از تو پذیرایی خواهیم کرد.

مرد شامی چون این سخنان را از حضرت شنید، به گریه افتاد و گفت: «شهادت می‌دهم که تویی خلیفه‌الله روی زمین و خدا بهتر می‌داند که خلافت و رسالت را در کجا قرار دهد. پیش از آنکه تو را ملاقات کنم، تو و پدرت دشمن‌ترین خلق نزد من بودید، و الان محبوب‌ترین خلق نزد من

ص: ۱۳۲

هستید». پس بار خود را به خانه حضرت فرود آورد و تا وقتی که در مدینه بود مهمان امام مجتبی(ع) بود و از محبان و عاشقان اهل بیت گردید». (۱) پاسخ بدی را با خوبی دادن باید به عنوان یک اصل تربیتی مورد توجه ما باشد. به خصوص کسانی که مدعی اخلاق دینی هستند، باید این رکن اساسی را در همه بخش‌های زندگی مورد توجه قرار دهند زیرا که آثار اخلاقی فراوانی در پی دارد. مولای متقیان علی(ع) در این باره فرمود:

فَإِنَّ الْعَفْوَ مَعَ الْعَدْلِ أَشَدُّ مِنَ الضَّرْبِ لِمَنْ كَانَ لَهُ عَقْلٌ. (۲)

گذشت همراه با عدالت بهتر از برخورد مستقیم با(بی‌ادب) است؛ برای کسی که صاحب عقل و خرد باشد.

روزی شیخ جعفر کاشف‌الغطاء که از علمای بزرگ بود، مبلغی پول بین فقرای اصفهان تقسیم کرد. پس از تمام شدن پول برای خواندن نماز جماعت به مسجد رفت. در بین دو نماز که مشغول خواندن تعقیبات بود سید فقیری آمد، مقابل شیخ ایستاد و با بی‌ادبی گفت: «ای شیخ مال جدّم(خمس و سهم امام) را به من بده».

شیخ فرمود: «قدری دیر آمدی، متأسفانه چیزی باقی نمانده است». سید فقیر با کمال جسارت آب دهان خود را به محاسن شیخ انداخت. شیخ جعفر نه تنها هیچ عکس‌العمل خشونت‌آمیزی از خود نشان نداد بلکه برخاست و در حالی که دامن خود را گرفته بود، میان صفوف نمازگزاران گردش کرد و گفت: «هرکس ریش شیخ را دوست دارد به

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۲۲

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۶.

ص: ۱۳۳

این سید کمک کند». مردم که ناظر این صحنه بودند اطاعت نموده و دامن شیخ را پر از پول کردند. سپس آن عالم بزرگ همه پول‌ها را آورد و به آن سید تقدیم کرد و به نماز عصر ایستاد.

با این عمل همگان را به یاد رفتار پیامبر خدا(ص) انداخت که به عیادت بیماری یهودی که خاکروبه بر سر او می‌ریخت، رفت. پرسید: «این مرد یهودی کجاست که چند روزی ما را اذیت نمی‌کند؟» پاسخ دادند: یا رسول الله، او مریض است. پیامبر خدا(ص) بی‌معطلی به عیادت وی رفت.

۱۰. سخاوت و ایثار

سخاوت و جوانمردی جزیی از اخلاق انبیاء و از مظاهر ایمان است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

(فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرى)(لیل: ۷۵)

امّا هرکس بخشش و سخاوت کرد و پرهیزگار شد و به نیکویی این عمل را تصدیق کرد، البته کارش را سهل و آسان می گردانیم.

با توجه به این آیه معنای سخاوت، بخشش مال با رضایت کامل به مستحقان، خویشان و مانند این‌هاست. خداوند متعال همه مشکلات کسی که سخاوت را به کمال برساند آسان و ختم به خیر می‌نماید. پیامبر خدا(ص) در این باره فرمود:

ص: ۱۳۴

وَلا یَصْلُحُ لِدِینِکُمْ إِلَّا السَّخَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ. (۱)

خداوند صلاح و خیر دینتان را جز با سخاوت و خوش اخلاقی ممکن نمی‌کند.

امّا «ایثار» از سخاوت فراتر است. چنان‌که مولای متقیان علی(ع) فرمود: «الإِیثَارُ أَعْلَی الْمَکَارِمِ» (۲)؛ «ایثار عالی‌ترین درجه مکارم است».

زیرا در سخاوت انسان مالی که از نیاز او فزون‌تر است را می‌بخشد اما در ایثار چیزی را عطا می‌کند که خود نیز به آن احتیاج دارد.

مردی نزد پیامبر خدا(ص) آمد و از گرسنگی شکایت کرد. پیامبر(ص) رو به یارانش کرد و فرمود: «کسی هست که امشب او را سیر کند؟»

علی بن ابی طالب(ع) گفت: «أَنَا یَا رَسُول الله».

سپس مرد گرسنه را نزد فاطمه(س) آورد و گفت:

مَا عِنْدَکَ یَا بِنْتَ رَسُولِ الله؟ فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا إِلَّا قُوتُ الْعَشِیَّةِ لَکِنّا نُؤْثِرُ ضَیْفَنَا. (۳)

چه نزد توست ای دختر پیامبر خدا؟ پاسخ دادند: ما جز قوت شب چیزی نداریم ولی میهمان را بر خود ترجیح می‌دهیم.(غذای خود را با وجود نیازمندی به فقیر دادند).

فردای آن روز این آیه نازل شد:

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۸

۲- غررالحکم، ج ۱، ص ۹۸۶

۳- عبدالعلی بن جمعه عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۸۶.

ص: ۱۳۵

(وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(حشر: ۹)

آنها را بر خود مقدم می‌کنند در حالی که خود بدان محتاج بودند، و کسانی که [برای آسایش دیگران] به نفس خود سخت‌گیری کنند از رستگارانند.

بزرگ‌ترین ره‌آورد اخلاقی حج‌گزار سخاوت و ایثار است، تا صدق در بندگی و میثاق با خدای کعبه را به اثبات برساند. البته ایثار دارای مراتب مختلف است که عبارتند از:

ایثار مال

ایثار آبرو

ایثار سرمایه عمر

ایثار جان

در مورد ایثار مال مطالبی را گفتیم. امّا درجه دوم ایثار، بذل آبرو در راه دین و خدمت به نیازمندان است. یعنی اگر در شرایطی حفظ دین و یا آبروی دیگران بسته به شخصیت و آبروی انسان بود نباید دریغ نمود.

«شیخ زین‌العابدین مازندرانی» از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری در کربلا ساکن بوده است. در مورد سخاوت او نوشته‌اند: «تا می‌توانست قرض می‌کرد و به محتاجان می‌داد. هر چند وقت، که بعضی از ارادتمندانش از هند به کربلا می‌آمدند قرض‌های او را می‌دادند.

ص: ۱۳۶

روزی بینوایی به در خانه او رفت و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی نداشت بادیه مسی منزل را برداشت، به او داد و گفت: این را ببر و بفروش. دو سه روز بعد که اهل منزل متوجه شدند بادیه نیست، فریاد کردند که بادیه را دزد برده است. صدای آنان در کتابخانه به گوش شیخ رسید. فرمود: دزد را متهم نکنید، بادیه را من برده‌ام. در یکی از سفرها که شیخ به سامرا رفته بود به سختی بیمار می‌شود. میرزای شیرازی از او عیادت می‌کند و او را دلداری می‌دهد. شیخ می‌گوید: من هیچ‌گونه نگرانی از مرگ ندارم ولکن نگرانی من از این است که بنا به عقیده ما امامیه وقتی که می‌میریم روح ما را به امام عصر [عرضه می‌کنند. اگر امام سؤال بفرمایند: زین‌العابدین ما به تو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم که بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی، چرا نکردی؟ من چه جوابی به آن حضرت می‌توانم بدهم؟ گویند میرزای شیرازی پس از شنیدن این حرف متأثر شده و به منزل می‌رود و هرچه وجوهات شرعی در آنجا داشته میان نیازمندان تقسیم می‌کند». (۱) بعد از دفاع مقدس هشت ساله وظیفه ما نشر فرهنگ ایثار و شهادت است. مروّجان این حرکت باید مراتب ایثار چهارگانه را در وجود خود پایدار کنند. در بخشش مال طوری باشند که خود را در عسر و حرج قرار دهند تا دیگران در آسایش زندگی کنند. جمله‌ای که مولای متقیان علی(ع) در وصف متقین فرمود:

۱- رضا مختاری، سیمای فرزانگان، ص ۳۵۷.

ص: ۱۳۷

نَفْسُهُ مِنْهُ فِی عَنَاءٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ. (۱)

خود را در راه خدا و بندگان او به رنج و تعب می‌اندازد تا مردم از سوی او در راحتی و آسایش باشند.

الهی قمشه‌ای در این باره هم زیبا گفت:

به خلق آسایش آرد خویش را رنج که جوید در خراب خویشتن گنج

تو نیز ای جان چو مردان وفا کیش جهان را نوش باش و خویش را نیش

دوم آنکه هرگاه منافع انقلاب و نظام جمهوری اسلامی طلب کرد، برای حفظ حیثیت نظام از ایثار آبرو و شخصیت خود دریغ نکند. سوم آنکه همه لحظه‌های عمرش را برای تحقق آرمان‌های خون شهدا و انقلاب اسلامی صرف نماید. چهارم آنکه سر و جانش را آماده نگه دارد تا هر زمان که لازم شد آن را همانند شهدا نثار کند.

این روحیه فداکاری و التزام عملی می‌تواند انقلاب اسلامی و جامعه خداجوی ما را در مقابل همه خطرها بیمه کند و موجب شکوفایی و رسیدن به اهداف مقدس آن شود. اگر ایثار، جز این باشد شعاری بیش نیست و اگر آگاهانه یا ناآگاهانه، انقلاب و خون شهدا وسیله آبادی دنیای ما شود، عمل خود ما تبدیل به موانع جدّی خواهد شد و فرهنگ ایثار و شهادت به تاراج هواهای نفسانی، غرور و دنیاخواهی ما خواهد رفت.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

ص: ۱۳۸

۱۱. صبر و شکیبایی

یکی از برجسته‌ترین صفت‌های مؤمن، صبر در مصائب و حوادث تلخ و شیرین زندگی است. روزگار همیشه انسان را زیر و رو می‌کند و با انواع سختی‌ها می‌آزماید. صابر کسی است که از همه امتحان‌ها و بلاها پیروزمندانه عبور کند.

انسان چیزی از دنیا به دست نمی‌آورد مگر اینکه وسیله امتحان او در آن است. مال، قدرت، فرزند و ... همه اسباب سنجش ایمان و پایمردی انسان است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمْوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ)(بقره: ۱۵۵)

و شما را به چیزهایی چون ترس و گرسنگی و کاستی در دارائی‌ها و جان‌ها و دیگر ثمرات زندگی می‌آزماییم و این مژده‌ای بر صابران است.

چرا این مشکل‌ها برای صابران مژده است؟ زیرا از چنین امتحان‌هایی سرفراز بیرون می‌آیند و کسانی هستند که:

(الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ)(بقره: ۱۵۶)

کسانی هستند که هرگاه مصیبتی بر آنها رسیده گفتند: ما از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

در واقع همه سختی‌ها با اندیشه رفتن به سوی خدا برای انسان صابر

ص: ۱۳۹

آسان می‌شوند و این نشانه رضایت‌مندی خدا از صابرین است. انسان‌های بردبار نیز بزرگ‌منشی خود را تحمل سختی‌ها و حق‌شناسی در برابر نعمت‌های الهی می‌دانند.

(فَأَمَّا الإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ)(فجر: ۱۵)

امّا هرگاه خدا انسان را به غمی مبتلا کند سپس با کرم خود نعمتی به او بخشد در آن حال گوید: خدا مرا گرامی داشته است.

در واقع دشواری‌های زندگی نه تنها مؤمن را از پای در نمی‌آورد بلکه او را پخته‌تر می‌سازد و باعث تعالی و کرامت روح او در دریای حوادث می‌شود. در نظام خلقت، بلا در اصل نشانه تکامل و تعالی هر موجود است:

آتش کوره آهنگر و پتک دود مش نخورد آهن اگر تیز و درخشان نشود

چابک از آسیاب تا تنور سوزان ندود گندم اگر لایق دندان نشود

در بیابان بلا هر که نشد پرورده رهنورد کتل عشق به دوران نشود

مولای متقیان علی(ع) دربار انواع صبر فرمودند:

أَلصَّبْرُ عَلَى ثَلاثَةِ أَوْجُهٍ: فَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ. (۱)

صبر سه‌گونه است: صبر بر مصیبت، صبر در برابر گناه و تحمل در فرمان‌برداری(از خداوند متعال).

۱- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۴۳.

ص: ۱۴۰

البته صبر بر اطاعت نشانه کمال ایمان و حق‌شناسی نعمت‌های پروردگار است. یعنی اگر مصیبتی بر انسان مؤمن وارد شد در برابر نعمت‌های بی‌کران الهی آن را ناچیز می‌شمارد و بر شکرگزاری خود می‌افزاید.

لقمان، غلام خواجه‌ای بود که بسیار به او علاقه داشت. هر وقت خربزه‌ای برای خواجه می‌آوردند آن را در اندازه‌های یکسان قاچ می‌کرد و یکی یکی آن را به لقمان می‌داد تا بخورد. تنها یک قاچ باقی‌مانده را خود میل می‌کرد. روزی برای خواجه خربزه آوردند. طبق روال آن را بریده بریده به لقمان داد. وقتی قسمت آخر را به دندان خود گرفت احساس کرد بسیار تلخ است. رو به لقمان کرد و گفت: چرا نگفتی خربزه تلخ است؟ لقمان جواب داد: دور از ادب بود که این همه خربزه‌های شیرین از دست شما خوردم و حال برای یک مورد که تلخ بود، اظهار تلخی کنم.

شرمم آمد تا یکی تلخ از کفت می‌ننوشم ای تو صاحب معرفت

جمله اجزایم از انعام توست رسته‌اند و غرق دان دام توست

گر زیک تلخی کنم فریاد و داد خاک عالم بر سر اجزام باد

حج‌گزاران عزیز باید در صبر سرآمد دیگران باشند و در برابر سختی‌های روزگار همگان را به شکر نعمت‌های الهی فرا بخوانند. البته سختی‌هایی که ریشه طبیعی دارند، نه دشواری‌های ساختگی که موجب بی‌عدالتی در جامعه می‌شود.

ص: ۱۴۱

۱۲. امر به معروف و نهی از منکر

اصلاح امور فردی و اجتماعی جامعه اسلامی، در صورتی تضمین می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر به عنوان فرهنگ عمومی جامعه مورد درخواست همه باشد. قرآن کریم، بهترین امت را مردمی می‌داند که در زنده‌کردن و ترویج امر به معروف و نهی از منکر تلاش می‌کنند:

(کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ)(آل عمران: ۱۱۰)

شما بهترین امتی هستید که برخاستید و بین مردم امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.

همچنین قرآن کریم امر به معروف‌کنندگان را به عنوان عاملان نشر ارزش‌های اخلاقی در جامعه معرفی می‌کند:

(یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَیُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَأُوْلَئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ)(آل عمران: ۱۱۴)

به خدا و روز قیامت ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در نشر ارزش‌ها و خوبی‌ها پیشقدم می‌شوند، و آنها از نیکوکاران هستند.

از این آیه فهمیده می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر نوعی جهاد است، امّا جهاد فرهنگی و اخلاقی. بزرگ‌ترین وظیفه کسانی که در زیارت خانه خدا این مسئولیت را امضا نمودند این است که همه توان

ص: ۱۴۲

خود را در راه نشر احکام الهی و ارشاد جامعه، با رعایت آداب اجتماعیِ برخورد، به کار گیرد.

این واجب الهی از چنان اهمیتی برخوردار است که یک مسلمان در هیچ شرایطی نمی‌تواند از زیر بار آن شانه خالی کند. مولای متقیان علی(ع) مراتب امر به معروف و نهی از منکر را به دست، زبان و قلب تسرّی می‌دهد. ایشان کمترین مرتبه نهی از منکر را انکار قلبی آن می‌دانند، که اگر انسان مؤمن در این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر نباشد موجودی وارونه می‌شود. اهمیت این دو ضرورت الهی تا آنجاست که بدون امر به معروف و نهی از منکر، ضد ارزش‌ها در جامعه جایگزین ارزش‌ها می‌شوند:

إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَراً قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلُهُ أَعْلاه. (۱)

اولین مرحله از جهاد که در آن باز می‌مانید، جهاد با دستانتان، سپس جهاد با زبان، و آن گاه جهاد با قلبتان می‌باشد. پس کسی که با قلب معروفی را ستایش نکند و منکری را انکار نکند، قلبش واژگون گشته، بالای آن پایین و پایین او بالا ـ قرار خواهد گرفت(معکوس و وارونه می‌شود).

بنابراین از نگاه امیر مؤمنان(ع) جامعه سالم دینی جامعه‌ای است که در آن امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک فریضه حاکم باشد.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۷۵.

ص: ۱۴۳

به بیان دیگر اگر دل، زبان و قلب بـذر معروف و نهی از منکر را در جامعه نپاشـند و دست کم در دل انکار منکر و علاقه به معروف را نشـان ندهنـد، آن جـامعه وارونه خواهـد شـد. یعنی ارزش‌هـا جای خود را به ضـد ارزش‌ها می‌دهنـد. فاسـقان آقای مردم شـده و خادمان از میدان خارج می‌شوند. به همین جهت امام علی(ع) در تأکیدی دوباره فرمودند:

وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِی سَبِيلِ اللهِ عِنْدَ الأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْی عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِی بَحْرٍ لُجِّی. (۱)

و تمام کارهای نیکو، و جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون قطره‌ای بر دریای مواج و پهناور است.

ایشان با عنایت به ضـرورت این دو واجب مهم، اعتقاد دارد اگر کسی این فریضه الهی را فراموش کند مانند مرده‌ای در بین زندگان است:

مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ فِی الأَحْيَاءِ. (۲)

هر کسی انکار منکر را به دل و دست و زبان ترک کند، همانند مرده‌ای بین زندگان است.

در این‌باره، حتی عبادت فردی و گوشه‌گیری انسان موجب نجات او نمی‌شود. در حکایتی آمده که خداوند دو فرشـته را مأمور کرد تـا شـهری را ویران کننـد. وقتی به آنجا رسـیدند، مردی را دیدنـد که خـدا را می‌خوانـد و تضـرّع می‌کنـد. یکی از آن دو فرشـته به دیگری گفت: «این

۱- همان، حکمت ۳۷۴

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۳۵.

ص: ۱۴۴

دعاکننده را نمی‌بینی؟» گفت: «چرا، اما امر خدا باید اجراء شود».

اولی گفت: «نه، از خدا بپرسیم. به خداوند عرض کردند: «در این شهر بنده‌ای تو را می‌خواند و گریه می‌کند، آیا عذاب را نازل کنیم؟»

حق تعالی فرمود: «امری که دادم انجام دهید. آن مرد هیچ‌گاه برای امر من رنگش تغییر نکرده و از کارهای نامناسب مردم خشمگین نشده است». (۱) نکته مهم اینکه، انسان مؤمن باید امر به معروف را از خود شروع کند و فقط نصیحت زبانی دیگران را کافی نداند در حالی که رفتارش گویای ارزش‌های دینی و اخلاقی نیست. قرآن کریم در این‌باره فرمود:

أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ؛ «آیا مردم را به نیکی امر کردهو خودتان را فراموش می‌کنید؟»(بقره: ۴۴)

به قول مولوی:

ای دلی که جمله را کردی تو گرم گرم کن خود را و از خود دار شرم

ای زبان که جمله را ناصح بُدی نوبت تو گشت از چه تن زدی

بنابراین رفتار درست مؤمن بهترین شیوه امر به معروف و نهی از منکر است. به‌ویژه حج‌گزارانی که در سفر حج درون و برون خود را اصلاح نمودند، بهترین آمران به معروف و ناهیان از منکر هستند و باید این وظیفه عمومی و مهم را طوری انجام دهند که رفتار آنها گویای همه ارزش‌های دینی باشد.

۱- همان، ص ۲۳۱.

ص: ۱۴۵

۱۳. یاد قیامت

اندیشه درباره قیامت و حیات ابدی منشاء آثار مثبت در زندگی فردی و اجتماعی است. سرانجام همه ما باید به جهان ابدی سفر کنیم. جهت‌گیری‌های زندگی بر اساس این باور متعال موجب تربیت و تعالی انسان و بهره‌گیری از امکانات زندگی در جهت صحیح آن است.

متأسفانه انسان‌ها آنچنان در امیال دنیوی غرق می‌شوند که یاد مرگ و قیامت را موجب افسردگی و ناامیدی در زندگی می‌دانند. در حالی‌که زندگی معادگونه و تفکر در زندگی ابدی، انسان را جاودانه می‌کند و یاد خدای متعال به انسان امید و شور می‌بخشد.

قرآن کریم برای تقویت معادباوری و تأثیر آن در رشد بشر و رهایی او از بی‌خبری، هشدارهای تکان‌دهنده‌ای می‌دهد، مثلًا در سوره ذاریات می‌فرماید:

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْواً* فَالْحَامِلاتِ وِقْراً* فَالْجَارِيَاتِ يُسْراً* فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْراً* إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ* وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ(ذاریات: ۶۱)

قسم بر بادها که پراکنده‌اند، قسم به ابرهای حامل باران، قسم به کشتی‌ها که در دریا شناورند و قسم به فرشتگان که تقسیم امر خدا کنند، به آنچه که وعده داده شده‌اید راست است و قیامت واقع شدنی است.

قسم خوردن از طرف خدای متعال نشانگر اهمیت موضوع است. تکرار قسم‌ها نیز بر ضرورت مورد قسم می‌افزاید. پروردگار عالم چهار

ص: ۱۴۶

قسم پیاپی می‌خورد تا بشر متنبّه شود و به مورد قسم به دقت توجه کند که آنچه خدا وعده داده درست است. یکی از موارد آن وعده‌ها وقوع حتمی قیامت است.

همچنین در آغاز سوره طور می‌فرماید:

وَالطُّورِ* وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ* فِى رَقٍّ مَّنشُورٍ* وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ* وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ* وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ* إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ* مَا لَهُ مِن دَافِعٍ(طور: ۱ ۸)

قسم به طور سینا، و قسم به کتاب(قرآن) نوشته شده در ورقی گسترده، قسم به بیت المعمور، قسم به طاق آسمان، قسم به دریای جوشان همانا عذاب پروردگارت واقع شدنی است و هیچ چیز مانع تحقق آن نمی‌شود.

در این سوره هم خدای متعال شش قسم پی‌درپی می‌خورد، و مورد قسم آن است که عذاب او واقع شدنی است و هیچ چیز مانع انجام آن نخواهد شد. این قسم‌ها برای هشدار آن است که پرده غفلت ما را پاره کند و باعث شود تا با اعتقاد عملی به معاد زندگی کنیم. غفلت، بیماری بزرگی است و در واقع خار قلب به شمار می‌آید. جناب مولوی درباره خطر غفلت گفته است:

چون کسی را خار در پایش جهد پای خود را بر سر زانو نهد

وز سر سوزن همی جوید سرش ور نیابد می‌کند با لب ترش

خار در پا شد چنین دشوار یاب خار در دل چون بود وا ده جواب

ص: ۱۴۷

غفلت مرضـی است که همه توجه انسان را به دنیا مشـغول می کنـد. در واقع گهواره شـیطان است که تا پایان عمر برای انسان لالائی می‌خواند. خداوند هم اکثر اهل دوزخ را غافلین می‌داند:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ(اعراف: ۱۷۹)

و به تحقیق بسـیاری از جن و انس را در جهنم واگـذاریم، چرا که با دل‌هایشان درک معرفت نمی کننـد. چشم‌دارند ولی نمی‌بینند و گوش دارند اما نمی‌شنوند. آنها همانند حیوان بلکه کمتر از حیوان هستند. آنها غفلت زدگان هستند.

حـال ای حـاجی عزیز که در مناسـک حـج مرگ و قیـامت را درک کردی، بایـد طوری زنـدگی کنی که یادآور قیامت و زنـدگی جاویـدان آخرت باشـد. تا جایی که دیگران با دیـدن رفتار تو از خواب غفلت بیـدار شونـد و معادگونه زندگی کنند. و اگر از شـما تقاضای موعظه نمودند، این حدیث مولا علی(ع) را به آنها هدیه کن تا با خواندن آن هرگز دچار غفلت و دنیازدگی نشوند.

دَخَلَ سوقَ الْبَصْرَةِ، فَنَظَرَ إِلَى النّاسِ يَبيعونَ وَ يَشْتَرونَ، فَبَكى بُكَاءً شَديداً ثُمَّ قال: يا عَبِيدَ الدُّنْيا وَ عُمّالَ أَهْلِهَا إذا كُنْتُم بِالنَّهارِ تَحْلِفونَ وَ بِاللَّيلِ فِي فِراشِكُمْ تَنامُونَ وَ فِي خِلالِ ذلِكَ عَنِ الآخِرَةِ تَغْفُلُونَ فَمَتَى تُجَهِّزُونَ الزَّادَ وَ

ص: ۱۴۸

تُفَكِّرُونَ فِى الْمَعاد. (۱)

امیرالمؤمنین(ع) داخل بـازار بصـره شـد و به مردم نگاه کرد که مشـغول خریـد و فروش‌انـد. به شـدّت گریه کرد. سـپس فرمود: ای بندگان دنیا! و کارگزاران اهل آن، روز برای دنیا سوگند می‌خورید و شب در بستر خود می‌خوابید. در بین آن نیز از آخرت غافل و بی‌خبرید، پس چه وقت توشه آخرت خود را فراهم می‌کنید؟ و کی درباره معاد و قیامت فکر می‌کنید؟

۱۴. انس با قرآن

یکی از ویژگی‌های مؤمن انس با قرآن کریم است. این کتاب آسـمانی، سـلام محبوب است و شنیدن و اندیشیدن در معانی آیه‌های آن برای دوست‌دار خـدا دل‌پـذیر. قرآن کریم، گذشـته از هـدایت فردی، اجتمـاعی و تنظیم امـور جـامعه، غـذای روح مـؤمن است. طراوت و ظرافت ظاهر و باطن قرآن همواره شفابخش دردهای روحی انسان مؤمن است، چنان‌که می‌فرماید:

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ(اسراء: ۸۲)

و نازل کردیم از قرآن آنچه را که مایه شفا و رحمت برای مؤمنین است.

مولای متقیان در اهمیت فراگیری قرآن کریم فرمودند:

۱- شیخ عباس قمی، سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۶۷۴.

ص: ۱۴۹

وَ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ أَحْسِنُوا تِلاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقِصَصِ. (۱)

الف. قرآن را یاد بگیرید، زیرا زیباترین سخن است، و با همین زیبایی موزون دلربایی می‌کند و جان شیفتگانش را نوازش می‌دهد.

ب. در قرآن تفقّه کنید. زیرا قرآن بهار دل‌هاست. یعنی علم و معرفتی که از قرآن نصیب عالم دینی می‌شود، قلب او را با میوه‌های شیرین معانی طراوت می‌بخشد.

ج. از نور قرآن درمان بخواهید. یعنی قرآن امراض قلبی و روحی را مداوا می‌کند.

د. قرآن را نیکو تلاوت کنید، زیرا در آن قصه‌های سودآور است، یعنی تمامی قصه‌های قرآن و سرگذشت انبیا برای انسان آموزنده است. کسی که می‌خواهد با انبیا(ع) هم سخن شود و محضر آنان را درک کند، می‌تواند از طریق انس با قرآن بدان برسد. زیرا روح همه انبیا در قرآن نهفته است. به قول مولوی، ارواح انبیا چون ماهیان در بحر قرآن شناورند.

چون تو در قرآن حق بگریختی با روان انبیا آمیختی

روح قرآن است جان انبیا ماهیان بحر پاک کبریا

گذشته از ارواح انبیاء الهی در قرآن، نفخه رحمانیِ حق تعالی نیز

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

ص: ۱۵۰

پیوسته از آستان قرآن دمیده می‌شود و از آنجا که مؤمنین، به خدا گرویده و جز او کسی را نمی‌طلبند، روحشان با آهنگ قرآن به پرواز در می‌آید. به تعبیر امیرمؤمنان(ع) قرآن کریم میزان سنجش مقام متقین است:

تَالِینَ لأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ یُرَتِّلُونَهَا تَرْتِیلًا یُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ یَسْتَثِیرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِم. (۱)

آیات قرآن را با توجه تلاوت می‌کنند و نفس خود را با خواندن آن محزون می‌کنند و درمان دردهای خود را از آن می‌جویند.

پس نتیجه می‌گیریم که قرائت قرآن، بیان الفاظ یا عبور از معانی آن نیست بلکه درک مفهوم حقیقی قرآن و در آغوش کشیدن معانی آن است. و این ممکن نیست مگر با طهارت دل: لاـ یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ؛ «که جز دست پاکان(و فهم خاصان) بدان نرسد.»(واقعه: ۷۹)

به قول سنائی:

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دارالملک ایمان را مجرد بیند از اغیار

بدین ترتیب انسان مؤمن به‌ویژه حج‌گزار واقعی همواره با انس و حضور در ساحت قرآن کریم، کعبه دوست را طواف می‌کند. هرگاه دلش هوای کعبه نماید، سراسیمه به کوی قرآن می‌شتابد و عطش هجران

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

ص: ۱۵۱

را در انس با قرآن کریم تسکین می‌دهد. سرانجام، در سایه پاکی درون و ریاضت نفس، کعبه حقیقی را در صورت ملکوتی قرآن می‌بیند و آن صورت ملکوتی را وقوف در کوی یار می‌داند.

وقوف دل که به کوی تو مستدام افتد

طواف کعبه چه حاجت که تو حجاز منی

۱۵. اعتدال

از ویژگی‌های دیگر مؤمن آن است که اهل اعتدال باشد، یعنی از تعادل روحی و روانی برخوردار باشد. به عبارت دیگر مؤمن با حاکم کردن عدالت در خود، حقوق همه قوای نفسانی را رعایت می‌کند و تحت ملکه عدالت از فایده‌های آنها بهره می‌برد. قوه شهوت، غضب، عقل و دیگر قوای موجود در نفس برای انجام وظایفی آفریده شده‌اند. برای آنکه هر کدام در راستای تکلیف تعیین شده خود عمل کنند، اعتدال نفسانی لازم است که مؤمن با حاکم کردن سلطان عدالت در خود این زمینه را فراهم می‌کند. از این رو قرآن، عدالت‌پذیری را مهم‌ترین مؤلفه تقوا می‌داند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ لِلّهِ شُهَدَاء بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى

(مائده: ۸)

ای کسانی که ایمان آوردید، شما گواه عدالت و قسط باشید. عداوت گروهی نباید شما را از عدالت باز دارد. عدالت کنید که به تقوی نزدیک‌تر از هر عمل است.

ص: ۱۵۲

البته کسانی می‌توانند در جامعه گواه عدالت باشند که شخصیت و هویت نفسانی آنها سمبل میانه‌روی و عدالت‌گستری باشد. پس عدالت پیش از آنکه یک اصل حقوقی و سیاسی باشد، یک خصیصه اخلاقی است. یعنی کُنه عدالت ریشه در نفس سالمی دارد که تحت تأثیر اخلاق الهی است. اما نمود آن در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ظاهر می‌گردد. از این رو مولای متقیان(ع)، رشد ارزش‌های اسلامی را در گرو اعتدال‌گرایی انسان‌های مؤمن می‌داند:

الْیمِینُ وَ الشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ الطَّرِیقُ الْوُسْطَی هِی الْجَادَّةُ عَلَیْهَا بَاقِی الْکِتَابِ وَ آثَارُ النُّبُوَّةِ وَ مِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ وَ إِلَیْهَا مَصِیرُ الْعَاقِبَةِ. (۱)

چپ و راست مسیر گمراهی است، صراط مستقیم، راه میانه است که بقای اجرای احکام قرآن و آثار نبوت و رشد سنّت نبوی را تضمین و عاقبت امور را با خیر قرین می‌سازد.

بنابراین وقتی عدالت ملکه وجود انسان گردید، می‌تواند، عدالت را در جامعه نیز پیاده کند. زیرا عدالت در کلام گهربار امام علی(ع)، قرار دادن هر چیزی در جای خود است: «الْعَدْلُ یَضَعُ الأُمُورَ مَوَضِعَهَا»؛ (۲) «عدالت هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد».

پس انسان عادل عهده‌دار ساختار بخشیدن به جامعه است، تا هر چیزی و یا هر کسی را بر اساس شایستگی‌هایش در جای خود قرار دهد.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶

۲- همان، حکمت ۲۳۷.

ص: ۱۵۳

حضرت زهرا(س) در تعبیری عالمانه، عدالت را عامل انضباط و نزدیک‌کننده قلوب انسان‌ها به یکدیگر می‌داند:

فَجَعَلَ اللهُ الإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ وَ الصَّلاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَ الصِّيَامَ تَثْبِيتاً لِلإِخْلاصِ وَ الْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ وَ طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفُرْقَة. (۱)

خدای متعال، ایمان را وسیله طهارت شما از شرک، و نماز را موجب منزّه شدن شما از تکبّر و زکات را پاک‌کننده نفس و توسعه‌دهنده رزق و روزی، و روزه را برای ریشه‌دار شدن اخلاص در شما و حج را بنیان دین شما و عدالت را وسیله پیوند قلب‌های شما و پیروی از ما را به وجودآورنده نظم در جامعه و امامت ما را عامل وحدت و رهایی از تفرقه قرار داده است.

منظور ما از ذکر این روایت یادآوری این است که عدالت، دل‌ها را به هم نزدیک می‌کند. تنسیق هم به معنای مدیریت است. در واقع اگر دل‌ها با میانه‌روی مدیریت نشوند، ظاهر جامعه هرگز عدالت‌گرا نمی‌گردد. این نکته بدیع باید در عرصه مدیریت مورد توجه قرار گیرد.

در جامعه اسلامی انسان خوب و حج‌گزار را با عدالت باید شناخت، چرا که در ترازوی کعبه قلب خود را با عدالت تنظیم نموده است.

مولای متقیان(ع) تنظیم شدن اندیشه سیاسی مسئولین به موازین عدالت را یک اصل ضروری و مهم می‌داند: «إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوُلاةِ

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹.

ص: ۱۵۴

اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِی الْبِلادِ» (۱)؛ «اقامه عدل در شهرها بهترین روشنی چشم مسئولان است».

انسان، اگر به عـدل رفتار کنـد، هر چنـد موفق به اجرای آن نشود، در چشم مردم عزیز می‌ماند و حافظه روزگار هرگز او را فراموش نخواهد کرد. به قول فردوسی:

چو خشنود داری جهان را به داد توانگر بمانی و از داد شاد

همه داد کن تو به گیتیِّ دون که از داد هرگز نشد کس نگون

۱۶. همنشین خوب

مؤمن حـج گزار، همواره در روابط بـا دیگران بایـد به دنبـال کسانی باشـد که بتواننـد در شخصـیت او اثر بگذارنـد. زیرا دوسـتان و همنشینان خوب نقش بسزایی در حفظ اعتقادات و رشد ملکات انسان دارند.

پیامبر خـدا(ص) فرمود: «حواریین به حضـرت عیسـی(ع) گفتند: یا روح الله با چه کسـی بنشـینیم؟ یعنی دوستی و رفت و آمد داشـته باشیم؟» فرمود:

مَنْ یُذَکِّرُکُمُ اللهَ رُؤْیَتُهُ وَ یَزِیدُ فِی عِلْمِکُمْ مَنْطِقُهُ وَ یُرَغِّبُکُمْ فِی الآخِرَۀِ عَمَلُه. (۲)

با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و سخن او دانش شما را زیاد کند و رفتارش شما را به آخرت متمایل سازد.

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۹.

ص: ۱۵۵

جناب مولوی هم زیبا گفته است:

ای خنک جانی که با حق زنده شد در وجود زنده‌ای پاینده شد

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی برست

یعنی اگر انسان با زنده‌دلان معاشرت داشته باشد، قلبش زنده می‌شود و از برکات روحانی آنان بهره‌مند می‌گردد. امّا اگر با مرده‌دلان رفت و آمد کند. مانند آنان می‌میرد و ایمان او به غارت همنشینان غافل می‌رود.

بنابراین مسلمان حج‌گزار باید روحانیت قلبی خود را در همنشینی با افراد مؤمن و خدا ترس حفظ کند و حریم معاشرت و داد و ستد خود را با رفقای غافل که قدرت تأثیر بر آنان را ندارد تا جایی که ممکن است محدود کند.

خلاصه سخن اینکه حج، فقط سفر کردن و اعمال مخصوصه به‌جا آوردن نیست. بلکه حاجی ماندن و آثار معنوی حج را در همه بخش‌های زندگی تعمیم دادن مهم است. تا جایی که تبلور برکات حج در سالم‌سازی و هدایت جامعه، یاور دست‌اندرکاران امور فرهنگی جامعه گردد. ان شاء الله.

ص: ۱۵۶

ص: ۱۵۷

ص: ۱۵۸

ص: ۱۵۹

فصل پنجم نامه نیایش

اشاره

خداونـدا! موسم حـج با همه شـکوهش فرا رسـید، عبـد حقیری چون من به سوی تو می‌آیـد. عبـدی که آمادگی حضور در مهمانی روحانی تو را ندارد و دل‌مشغولی‌های دنیا مجال استطاعت را از او گرفته است.

پروردگـارا! خـود را هرگز لا‌یق این دعوت نمی‌بینم. امّـا شوقی در نهـان، مرا به سوی تو می‌کشانـد و پیوسـته به فضـل تو امیـدوارم می‌سـازد، تا هر که هسـتم و هر چه دارم به سوی تو بیایم. چیزی از من بر تو پنهان نیست، همانم که می‌دانی. با همه عیوب و گناهم به سوی تو رهسپارم.

معبودا! عاشـقانت همواره رهوار کوی توانـد، در آسـتان عزّ تو عزیزنـد و از جـذبه شوقت لبریز. این دعوت عمومی برای واماندگانی چون من است که در هیـاهوی زنـدگی خود را گم کرده و از خـدعه روزگـار پریشـان است. از فریب نفس اماره زیان‌ها دیـده و از چنگ‌اندازی‌های شیطان به ستوه آمده است.

بارالهـا! در اسـارت آرزوهـای دراز گرفتارم و لگـدکوب هوا و هوس خویشم. اکنون که عنایت تو مرا فراخوانـده و به قافله راهیانت رسانده، تنها امیدم لطف بی‌کران تو است که شامل حالم گردانی، در سایه‌سار رحمتت خطاهایم را بپوشانی، گناهانم را بیامرزی، از شوق حضورت

ص: ۱۶۰

سرشارم کنی و توفیق درک اسرار حج را عطایم نمایی.

محبوبا! چه قدر سخت است، پوشیدن احرام بر بدنی که غیر تو را بر خود حرام نکرده، و قلبی که در چنگال آمال دنیوی گرفتار شده، و خیالی که هنوز به زشتی گناهان گذشته آلوده است. نفسی که در حجاب‌های ظلمانی درمانده و عقلی که هنوز در محاسبات دنیوی غوطه‌ور است. از همه بدتر، احساس جاهلانه‌ای که عظمت محضر تو را درک نمی‌کند و از شکوه حضورت بهره نمی‌برد و در جایی که امام سجاد(ع) با آن همه آثار عبودی‌اش بر خود می‌لرزد و بیم آن دارد که: «لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْکَ» بشنود، گستاخانه «اللّهُمَّ لَبَّیْك ...» می‌گوید. نه در دل خشیتی دارد و نه در دیده اشکی.

خداوندا! چه زیان بزرگی است که در ضیافت نورانی تو با دلی مرده آمدم. پرده غفلت را از گوشم بر نگرفتم، حجاب وابستگی‌ها را از دیده نگشودم و زبانم به تمنای تو گویا نیست. ای عزیز مهربان! برگو با این گوش ناشنوا و چشم نابینا و زبان ناگویا، حال افسرده و قلب مرده چه کنم؟

پروردگارا! چه شرم‌آور است با بار گناهان به جمع زنده‌دلانت آمدن و نفس سرکش را در لایه‌های فریب پنهان کردن. فضای معنوی حج را با تعفن دنیاخواهی آلودن و با وسوسه‌های وحشت‌آور دست به گریبان بودن. به راستی چه لحظه‌های خوف انگیز و مرگ‌آوری است؟ گویا همه چیز در نظرم رنگ و بوی دیگری گرفته. اکنون می‌فهمم که چقدر ناچیز و بی‌مقدارم و چگونه زندگی‌ام را تباه ساخته و سرمایه عمرم

ص: ۱۶۱

را خرج آب و علف نموده‌ام.

الهی! خیانتم بر خودم آشکار شده، در بین زنجیرهای سخت آرزوها زندانی‌ام. وحشت، سر تا پای وجودم را گرفته است. عیب‌های باطنی در برابر چشمانم خودنمایی می‌کنند، وه چه بیماری سختی که از آن بی‌خبر بودم.

یا رب! اکنون که ناله‌های جان‌سوز چاره‌ساز است، دلم مرده. خواهان سیلاب اشکم امّا چشمم خشکیده. می‌خواهم سراسیمه به سویت فرار کنم، پای دویدن ندارم. می‌خواهم فریاد بکشم، امّا راه گلویم بسته است. می‌خواهم با دلی مشتاق در ترنم حضورت باشم، افسوس که دلی برایم نمانده. بدتر آنکه نمی‌دانم این سرمایه‌های روحانی کی و کجا؟ به غارت اغیار رفته است.

ای خدای مهربان! اکنون هر چه هستم در محضر توام، تو مرا از راه دور به کعبه حضور فرا خوانده‌ای. اگر در پی نجاتم نبودی، به این مکان شریف دعوتم نمی‌کردی. پس ای نجات بخش! از ورطه حیرانی نجاتم ده و دل مرده‌ام را با توبه نصوح، حیاتی دوباره بخش. تعلّقات دنیوی را از من دور کن و کسوت صفا و خلوت را زینت جانم گردان. با خشوع مدام دلم را اشتیاقی دوباره عطا کن و لذّت ذکرت را به من بچشان تا همواره مقیم کعبه انست گردم و چون غباری سرگردان، در ساحت کبریایی تو، طواف همیشگی نمایم.

خداوندا! اینک مهاجر کوی توام، از دیار و زن و فرزند جدا شده‌ام و لنگ لنگان به سوی تو می‌آیم. مرا از مهاجرانی قرار ده که دل را برای

ص: ۱۶۲

کوچ آماده کرده‌اند، و زاد و توشه آنها شوق لقای تو است و آن‌گونه از خانه تاریک نفس و دنیا گذشته‌اند که گویی به سوی مرگ و قیامت می‌روند، و گرمای صحرای محشر را احساس می‌کنند. هوای غیر تو را از سر نهاده‌اند و عاشقانه به سوی تو شتاب گرفته‌اند. با همه چیز دنیا وداع ابدی کرده‌اند و به کمال انقطاع نایل آمده‌اند. در هر چیزی نشان از تو می‌بینند و از مشتاقیِ دیدار بال گشوده، پرنده‌تر از پرنده به سویت پر کشیده‌اند. غلبه شوق کعبه دیدار خواب و خور را از آنان ستانده است و به رمز و راز «لبیک اللهم لبیک ...

» واقف شده‌اند. از سراپرده دل پیام تو را شنیده‌اند و در حلاوت حضور مستغرقند. در اوج شادمانی از خود به در شده و در مقام قرب تو دنیا و عقبی را از سر گذرانده‌اند و آرامش دل را در تمنای وصالت از کف نهاده‌اند.

معبودا! اکنون که این بنده آلوده، به حریم امن تو پا نهاده است، نسیم وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً روح و جانش را نوازش می‌دهد. لذّت حضور در این فضای روحانی هر احساسی را از او گرفته و جلوه انوارِ قدسی کعبه چشمانش را خیره کرده است. گویی ای مهربان با هزاران جلوه به پیشوازم آمدی، تا ورودم را به ساحت منزل خویش تهنیت گویی.

الهی! اکنون که این توفیق بزرگ را عطایم کردی و فرصت زیارت خانه‌ات را نصیبم نمودی، از تو می‌خواهم قبل از هر چیز زمینه درک این سفر روحانی را در من به وجود آوری و بر شوق تمنایم بیفزایی. همه اعضا و جوارحم را به اشتغال نام و یادت مشتمل نمایی و مرا در دریافت فیوضات چون گدایی کوشا قرار دهی تا در این ایّام شریف همه توانم را

ص: ۱۶۳

صرف عبادت نمایم، شب‌هایم به یاد تو سحر و سحرهایم، در حریم حضورت به سر شود.

پروردگارا! اکنون با بدنی طواف می‌کنم که در بندگی تو کوشا نبوده و با قلبی شوط می‌کنم که زنگارِ گناهان را نزدوده، و با زبانی «یا رب» می‌گویم، که درثنای تو گویا نبوده است. یاد گذشته‌ها، عرق شرم را بر سر و رویم می‌نشاند و از آن می‌ترسم که گناهانم فضای معنوی حج را بیالاید. وا اسفا از این شرمساری و حسرتِ روزگارانی که به غفلت گذشته است و عمری که به جهالت سپری شده است.

ای خدای مهربان! اکنون با دستی تهی و رویی سیاه به سوی تو آمده‌ام، و می‌پذیرم که بنده خوبی برایت نبوده‌ام و حق تو را که فرمودی:

«مَا قَدرُوا اللَه حَقَّ قَدرِهِ

» به جا نیاورده‌ام. امّا خوب می‌دانی که تو را دوست دارم و همه وجودم از محبت تو سرشار است.

به راستی که لذّت نماز و شوق نیاز منی. یاد تو آهنگ حیات من است و جوانه‌های دمیده را تازه به تازه در دلم می‌رویاند.

الهی! آنچه از من دیده‌ای از سرِ جسارت و گستاخی نبوده است، بلکه غفلت و غرور بر من غالب گشته و افسارم را به دست شیطان و هواهای نفسانی سپرده و همه چیزم را به باد داده است. اکنون این بنده غارت شده با همه رسوایی‌های پیدا و پنهانش به سوی تو آمده است.

ای یگانه بی‌همتا! ای پناه بیچارگان! و ای شکسته بند شکسته‌دلان! از این بنده زیان دیده درگذر و بر دل شکسته‌ام مرهم نه. عذرم را بپذیر، غمامِ رحمتت را بگستر، خطاهایم را بپوشان و نزد خلایق در دنیا و

ص: ۱۶۴

آخرت رسوایم مکن، که اگر آنچه تو از من می‌دانی بدانند، از سرزنش و تحقیر آنها در امان نخواهم بود «یا سَتّارَ الْعُیُوب وَ یَا غَفَّارَ الذُّنُوب».

خداوندا! اینک به رحمت تو روی آوردم. رحمتی که بر غضبت سبقت گرفته. و به حلمت التجا می‌کنم که از علمت پیشی یافته و بر عفوت توسل می‌کنم که بر قدرتت غلبه نموده و مرا درخواستن از تو دلیر کرده است، تا با همه پستی و لئانتم از تو طلب مغفرت نمایم، و پیام گذشت را قبل از طلب دریافت نمایم.

یا رب العالمین! اکنون که جانم را بر حریم خانه‌ات می‌سایی، آن‌چنان بسا تا چرک گناهان و حجاب‌های غفلت از دلم زدوده شود و هفت لایه شرک، شک، نفاق، کبر و کجی‌های اخلاق، غضب و شهوت، یکی پس از دیگری فرو ریزند و در هفت دور به هفت صفت حمیده آراسته گردان، و برای همیشه از اسارت اغیار رهایم کن. مدال آزادگی را از بیت عتیق برگردنم بیاویز تا رها و چالاک بین «صفا» و «مروه» هروله کنم. از گذشته‌های تاریک خود، سر پشیمانی بر کوه مروه بکوبم. در فرار به سوی تو، دل تکانی نمایم و هر چه غیر تو را از درون و برون فرو ریزم. در دامن کوه صفا، صفات تو را خلعت دل کنم و برای ورود به صحرای عرفات مهیا شوم.

خداوندا! صحرای عرفات مخصوص کسانی است که دلی صحرایی دارند و در کویر وجودشان ذره‌ای وابستگی به دنیا پیدا نمی‌شود. صحرای عرفات، دریای وحدت است که جان‌های بی‌گره و صاف، چون آب زلال را می‌طلبد. این موقف محل اتحاد روح‌های پاک و آسمانی

ص: ۱۶۵

بـا روان‌هـای ضـعیفی چون من است، تا به مـدد عشق و ایمان آنان، آسـمانی شود. صـحرای عرفات طنین ناله‌هایی است که عرش و فرش را می‌لرزانند و ساکنان ملکوت را در حیرت تمنای حاجیان مجذوب می کنند.

به راستی چه زیبـاست صـحرای عرفـات، تجلی گـاه عشق و دل‌داد گی، صـحرای نور و سـرور، صـحرای هم‌آغوشـی عاشق و معشوق صحرایی. جایگاهی برای صـحرایی شـدن و از همه چیز بریـدن. عقـده‌های دل را گشودن، از گریه سـیر نشدن، درِ توبه و انابه را باز دیدن. خرمن تقوا و اخلاص را درو کردن. صـحرای سـحرداران را تماشا کردن. از ناله دل شکستگان نالیدن. با خدا بی‌واسطه سخن گفتن و در آغوش انس او آرمیـدن. در نزول بـاران رحمت غسـل حضور کردن و از تابش آفتاب عرفات لـذّت بردن. پا برهنه روی شن‌های داغ دویدن و پیشانی نیاز بر آنها سائیدن. در محضـر ربوبی خاکساری کردن و در آسـتانه حضورش چرخ مسـتانه زدن و در انوار قدسی محبوب فنا شدن.

خداونـدا! مرا به سـاحتی فرا خوانـدی که درک عظمت آن با دل میسّر است و کسانی را یارای حضور است که سالیانی دراز دل را برای چنین ضـیافتی آماده نموده‌اند. افسوس و صد افسوس که من با دلی آمدم که تیره اغیار است و دنیای بی‌حاصل شوق و توان را از او سـتانده است. گـاهی او را لگـد کوب آرزوهـای دراز نموده و گـاهی به چراگاه جنود شـیطان بَدَلش ساخته. زمانی هم میـدان تاخت و تاز قوای شهوت و غضب گشته است. اکنون در مصاف خیل عاشقانت دریافتم که چقدر ضعیف و بی‌مایه‌ام.

ص: ۱۶۶

ای خدای مهربان! بنده‌ای پشیمانم. از هر جایی رانده و مانده‌ام. حتی شیطان هم که روزی مشتری‌ام بوده است با فریاد:

«إنّی بَرِیءٌ مِنْکَ»

مرا می‌راند. همه درها را به روی خود بسته می‌بینم جز در رحمت تو یا «مُفَتِّحَ‌الابواب»، باب رحمتت را به رویم بگشا، و عذر این بنده گنه‌کار را بپذیر. گره مشکلاتم را باز کن، آوارگی‌ام را سامان ده و به جبران گذشته‌های تاریک موفقم بدار. شوق و اشتیاقم را به جوارت افزون کن و در این صحرا که همه دعاها مستجاب است، دعای این حقیر را اجابت فرما. دل ویران شده‌ام را با مهربانی‌ات آباد گردان و از چنگ‌اندازی‌های شیطان آسودگی‌ام بخش و از وسوسه‌های هول‌انگیز نفس پناهم ده، یا

«امان الخائفین»

و یا

«جار المستجیرین»

. پروردگارا! وقوف در مشعر مرا با زمزمه‌های پنهان گرفتار کرده است و در تاریکی‌های چادر شب به نجواهای عاشقانه فرا می‌خواند. باد ملایم این صحرا، نسیمِ انس تو را نوید می‌دهد و هر سنگ‌ریزه‌ای که برمی‌دارم به تسبیح تو مشغول است. گویی در این صحرا همه چیز رنگ خدا گرفته است. نغمه سُبُّوحٌ و قُدُّوسٌ از هر طرف به گوش می‌رسد. در این حال و هوای روحانی همه وجودم به لرزه افتاده و خشیت عجیبی قلبم را می‌فشارد. بیم آن دارم که از درک این لحظه‌های عرفانی باز مانم و قدر نفحات ربّانی تو را که از هر سوی می‌وزد ندانم و در شبی که عاشقانت را نشان می‌کنی برگزیده نشوم و نامم در دفتر یگانه منجی‌ات ثبت نگردد.

ای خدای مهربان! در این شبِ نیازِ سراسر راز، که چشم ملکوتیان را

ص: ۱۶۷

به تماشا نشانده است، دلم را از شیرینی یادت لبریز کن. بر بی‌قراری و تمنایم بیافزا. گریه‌های آتشین و ناله‌های جانسوز عطایم نما. لذت خاکساری‌ام فراوان ده. بر قلب تیره‌ام نظر کن وآن را «طور» تجلی جمالت قرار ده. از اعمال ناچیزم خشنود باش و به نشانه رضایت، طوق عبودیت بر گردنم بیاویز و آن را علامت رستگاری‌ام در دنیا و آخرت قرار بده. برای همیشه از گزنـدِ رهزنان نفس مصونم بدار، و بر آتش حرمانم بیافزای. تا زنده‌ام در شعله‌های شوق لقایت بسوزان و مرگم را طلوع خورشید وصالت قرار ده، تا گورستانم به نورستان حضور تو مبدل گردد. اشراق صبح مشعرم را به مطلع یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ مبدل کن تا در صحرای قیامت تاریک حاضر نشوم و نزد چشمانی که خیره خیره به من نظاره‌گرند رسوا نگردم.

معبودا! رمز قربانی کردن، قربانی شدن است. سر حرص و هوا را به تیغ اخلاص بریدن است. از منیّت‌ها گذشتن و به تو پیوستن است. در آتش هجران پریدن و پروانه صفت، سوختن است. به سادگی بریدن سرِ حیوانی، از غیر تو بریدن است. ای خدای عزیز! میاور بر من که در لحظه قربانی، سر حیوانی جدا نمایم، امّا خود را رها کنم، و حرص و آرزوها دزدانه در درونم پنهان شوند و سیرت زشتم را در صورتی زیبا هویدا کنند.

الهی! در جایی که ابراهیم خلیل از وسوسه شیطان در امان نبود و جان لبالب از محبت تو مانع جسارت شیطان به او نگشت، این عبد ذلیل که با

ص: ۱۶۸

نگـاهِ شـیطان می‌لرزد و وسوسه‌هـا بـه راحـتی او را دسـت بـه دست می گرداننـد چگـونه از فتنه‌انگیزی جنـود شـیطان و وسوسه‌هـای هول‌انگیز نفس عبور کند و حنجره هوس‌ها را که روزگارش را به تباهی کشیده‌اند به یکباره با فریاد الله اکبر قطع نماید.

خداوندا! اکنون که شمشـیر لابه به دسـتم دادی و برای دورباش شـیطان، سنگ‌ریزه‌های ستیز بر دامنم نهادی، یاری‌ام فرما، تا تیغم بر هدف فرود آید و ریشه هواهای نفسانی و امیال شـیطانی را از دل جدا کند و در رمی جمرات، شـیاطین برون و درون را برای همیشه از من ناامید گرداند.

کردگـارا! اگر در آوردگـاه حـج بر شـیطان و خواهش‌های نفسانی‌ام غلبه نکنم، بی گمان دربازگشت به زنـدگی بر من دلیر خواهند شـد و امید رهایی از سـلطه آنان در باقیمانده عمر به یأس مبدّل خواهد گشت. اگر جانم را نپذیری و قربانی جانانی چون خود نکنی لاشه‌ای بیش نخواهد بود و از تعفن آن، همه از من خواهند گریخت.

ای خدای مهربان! در جدال با نفس و امیال شـیطانی پیروزم نما و ظاهر و باطنم را به صـفات حمیده آراسته گردان. از خاکستان قلبم چشـمه زمزم جـاری نمـا و خلعت اخلاـص که نشـان پیروزی در «رمی جمرات» است را بر من بپوشان. رفتارم را به «صـبغهٔ الله» مزین فرما تا همه این خوبی‌ها ره‌آورد سـفرم به وطن باشـد، و نگاه و نفسَم اسـتقبال‌کنندگان را بی‌قرار تو کند، تا به خاکساری‌ام در کعبه حضور تو شهادت دهند و مشتاقانه به سوی تو بشتابند.

ص: ۱۶۹

خداوندا! اکنون که مرا از کعبه برمی‌گردانی از کعبه دل برمگردان و حالات معنوی حج را در من مستدام بدار. تا آئینه جانم را بار دیگر غبار تعلقات دنیوی نگیرد و هر شب توفیق شست‌وشوی دلی در زمزم سحر را نصیبم فرما و به صفت

«تقوی القلوب»

آراسته گردان. جانم را در حالی که در کوی تو وقوف دارد بستان و احرام حج را کفن واقعی‌ام قرار ده.

نیایش رمضان

الهی! ماه رمضان با همه شکوهش فرا رسید. ماه رحمت و مغفرت، ماه ضیافت نور، ماهی که رسول گرامی‌ات آن را

«یُرمِضُ الذُنُوب»

نامید؛ یعنی ماهی که گناهان را می‌سوزاند. ماه قیام و صیام، ماه پالایش دل از آلودگی‌ها، ماه به خود آمدن، ماه فرار از شیطان، ماه ریاضت نفس، ماه همدردی با گرسنگان، ماه محاسبه اعمال، ماه بیداری و سحرخیزی، ماه جبران گذشته‌های تاریک، ماه نزول قرآن، ماهی که یکی از شب‌هایش را از هزار ماه برتری دادی و آن را لیلهٔ القدر نامیدی، ماه نزول فرشتگان و روح‌های پاکیزه و ماه سرور جان، ماه مستی عاشقان، ماه گشایش درهای آسمان، ماه نزول باران مغفرت، ماه مژده وصال، ماه بهاری شدن دل و روییدن دوباره، ماه رمیدن از اسارت دنیا و بیرون آمدن از دلبستگی‌ها، ماه رهایی از شهوت‌ها، ماه چشیدن لذّت عبادت، ماه تصمیم دوباره، ماه آشتی با تو، ماه تجدید میثاق بندگی، ماه زدودن کدورت‌ها، ماه لبخند به زندگی، ماه تواضع با مردم، ماه پیوند با بریده‌ها، ماه

ص: ۱۷۰

معاشرت‌های معنوی، ماه صله ارحام، ماه توبه و استغفار، ماه عذرخواهی از لغزش‌ها، ماه فکر و ذکر، ماه قدرشناسی نعمت‌ها، ماه اعتراف به کوتاهی در بندگی، ماه شکایت از ناسپاسی‌ها، ماه شهادت امیرالمؤمنین(ع)، ماه مظلومیت مولا، ماه درد و داغ تنهایی، ماه شب زنده‌داری، ماه اشک و آه شبانه، ماه شکستن سکوت و سردادن فریادهای سوخته، ماه بریان شدن در تنور فراق، ماه زدودن اغیار از دل، ماه ستیز بی‌امان با هوی و هوس، ماه فرار و بی‌قراری، ماه چاره‌جویی گناهان سخت، ماه سینه‌زدن‌های سحر، ماه لرزیدن از گناه، ماه ریختن گناهان همچون برگ درختان در پاییز، ماه نجات عقل از غرور، ماه استواری ایمان در دل، ماه زیر و روشدن، ماه انس با قرآن و از همه مهم‌تر ماه با تو بودن و مهمان تو شدن.

ای خدای مهربان! اکنون که مرا به چنین ضیافت عظیمی دعوت فرمودی، توفیق درکِ فضایل آن را عطا کن و اعضا و جوارح مرا بر روزه‌داری یاری فرما. بر قابلیتم بیافزا تا فیض ساعات و آنات رمضان را در جان ذخیره کنم و زنجیره وابستگی‌ها را بگسلم. سراسیمه به سوی تو بشتابم و جانِ من بی‌تابِ انوار یقین تو شود و از سبودوشان مقیمِ شریعه نجات تو گردم. شب و روز از عبادت تو سیر نشوم تا جایی که لذّت انست را به من بچشانی و در خلوت‌های سحر پذیرای من باشی. بر شور شب زنده داری‌ام بیافزایی. در شعله‌سار آهم بسوزانی و در اشک سحرهایم شست‌وشو دهی.

الهی! بر رسول نور و رحمت و خاندان پاکش درود فرست و توفیق

ص: ۱۷۱

درک مقام اولیائت را بر من ارزانی دار و بر شـهود سرّ ولایت آنان یاری فرما، سرّی که در لیالی قـدر پنهانش نمودی و رمز شـهود حقایق قرآن را در آن نهادی.

الهی! بینشـی عطا کن تا ساحت نورانی ماه رمضان را درک کنم و بر بلنـدای اسـرار روزه‌داری نایل شوم و تنها با بهانه‌های کودکانه به ترکِ، طعـام و شـراب اکتفا نکنم؛ و چون سـنگی در نزول رحمتت نباشم، بلکه خاکم کن تا قابلیت روئیـدن در بهار حضورت را پیدا کنم و گل‌های رنگارنگ فضیلت در وجودم شکوفا شود.

پروردگارا! در این ماه عزیز، زبانم را به ذکرت همیشه گویا، قلبم را از شوق عبادت پویا، گوشم را به طاعت شنوا و اعضا و جوارحم را به قیام و سـجود توانا کن. چشم‌هایم را به تماشای جلوه‌هایت بینا، و شـبم را به بیداری مهیّا و سحرنشـینی را با گریه‌هایم زیبا فرما. دعـایم را به اجـابت روا و بیماری‌هـایم را به شـفایت دوا و وجودم را به ریاضت صـفا و نیتّم را از ناخالصـی‌ها جـدا نما. اعمالم را به تزکیه زکی و بندگانت را از من راضی، و رزقم را از حرامی‌ها مبرّا، و در شکر نعمت‌هایت کوشا، و جانم را توفیق فنا عنایت فرما.

الهی! شب قـدر فرا رسـید. شـبی که از هزار مـاه برتر است. شـبی که برای درک آن بر پیـامبرت سـخت گرفـتی. شـبی که تشـنگان حقیقت، سـبوی نیاز به کوی تو می‌آورند. شبی که زمین را با نزول فرشتگانت زینت می‌دهی. شبی که عرشیان به گوشه‌های مساجد و معابد خیره می‌شوند. شبی که اشک و آه روزه‌داران قیمت‌گذاری می‌گردد. شبی که

ص: ۱۷۲

دل‌های عاشقان مطلع فجرِ صادق می‌شود و خورشید حقیقت طلوع می کند. شبی که جان‌های عریان و سینه‌های بریان، بیت‌المعمور نزول قرآن می‌شوند و سرّ ولایت مولا را می‌شکافند. شبی که کوثر زهرا(س) فوران می کند و جان‌های تشنه ولایت را سیراب می‌سازد.

لیلةالقدر شبی است که ذکر و فکر یکی می‌شوند و نماز و نیاز به هم می‌آمیزند. شبی که معشوق مهمانداری می کند و ضیافت رحیمی را می گستراند و عاشقانش را می‌نوازد. سرّ عبودیت را می گشاید و مفتاح خزائن غیب را به دست رازداران می‌دهد.

لیلةالقدر شبی است که قلم قضا و قدر به دست دعای سوخته‌دلان سپرده می‌شود، تا سرنوشت دیگری را به تحوّل حال رقم زنند، دنیای تازه‌ای را تجربه کنند و زندگی دوباره‌ای را آغاز نمایند.

بارالها! در این شب عزیز، در حالی مهمان تو شده‌ام که بار معصیت بردوشم سنگینی می کند. گناهانم مرا دست به دست می گردانند. با موانع فراوانی دست به گریبانم. شوق عبادت در دلم مرده، حال راز و نیازم نیست. دیده و دل با من همراهی نمی کنند. مشغله‌های ذهنی عذابم می‌دهند، خیال‌های آلوده رهایم نمی کنند.

الهی! در این نیمه‌های شب تو را به همه اسماء و صفاتت قسم می‌دهم که طلوع فجر را بر من بنما و به آه دل و اشک دیده منّتم گذار و بر شوق طلب و سوز تمنایم بیافزا و به هوشیاری و درک انوار سحر توفیقم ده. حجاب‌های ظلمانی را از قلبم دور کن تا در مطلع فجر، نزول فرشتگان و ارواح کرّوبیان را نظاره‌گر باشم و از نفحات ربّانی سحر که آفاق و انفس

ص: ۱۷۳

را پر کرده است بهره‌مند گردم. در طهارت حضور تو از همه آلودگی‌های ظاهری و باطنی پاک شوم و با انقلاب قلب و تحول جان، زندگی تازه‌ای را از سر گیرم. همان‌گونه که دعاهای دردمندان را اجابت می‌کنی دعای این خسته‌دل را نیز اجابت فرما و جان تاریکم را به انوار ولایت یگانه منجی‌ات حضرت امام زمان(روحی له الفداه) فروغی جاودانه ببخش و به دعای خیر او گره از گرفتاری‌های پیروانش بگشا. خلعت عافیت بر اندام بیماران روحی و جسمی ما بپوشان و عاقبت به خیری نصیب همه ما بگردان. آمین رب العالمین.

نجوا

خداوندا! تنهایی را دوست دارم چون تو یار تنها شدگانی. غریبانه زندگی می‌کنم چون تو همدم غریبانی. به راستی کسی که تو را دارد غریب و تنها نیست.

خدایا! هر که با منند روزی مرا تنها خواهند گذاشت و هر چه آنِ منند روزی از من جدا خواهند شد. آنکه مرا هرگز تنها نمی‌گذارد تویی، دلم همواره به

«هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَمَا کُنْتُم»

تو امیدوار است.

الهی! اگر بهای انس تو غمِ تنهایی و رنج غربت است، مرا بدان مبتلا کن تا باهمه وجودم فریاد زنم:

«یا صاحب کل غریب»، «یا مونس کل وحید»

و در هنگامه فریاد آغوش انست را بگشا و جان خسته‌ام را به نوازش حضورت تسلی بخش.

پروردگارا! توانائی‌ام ده تا به حال خود گریه کنم. وامانده را جز

ص: ۱۷۴

گریه و زاری چاره چیست؟ سرمایه عمر و جوانی‌ام را تباه کردم. اگر مرگم را برسانی برای مردن آمادگی ندارم. نه چراغی برای گور تاریک افروختم و نه فرشی برای جای نمورم بافته‌ام. همانند مولایم(امام سجاد(ع)) ناله سر می‌دهم:

أَبْکی لخُروج نَفْسی أَبْکی لِظُلْمَهِٔ قَبْری، أَبْکی لِضیقِ لَحِدی، أَبْکی لِسُؤال نَکیرٍ وَ مُنْکرٍ ایّای، أَبْکی لِخُروجی مِنْ قَبری عُریاناً ذَلیلًا حامِلًا ثِقْلی عَلَی ظَهْری.

گریه می‌کنم برای لحظه‌ای که روح از بدنم جدا می‌شود. گریه می‌کنم برای تاریکی قبرم. گریه می‌کنم برای تنگی جایم. گریه می‌کنم برای لحظه‌ای که نکیر و منکر از اعمالم می‌پرسند. گریه می‌کنم برای هنگامی که مرا برهنه از قبرم بیرون می‌کشند و گناهان سنگینم را بر دوش نحیفم می‌گذارند.

خدایا! وقتی امام سجاد(ع) که عبادت و ریاضت او مایه حیرت همه عارفان است این‌گونه برای عاقبتش می‌گرید و می‌سوزد، این عبد ذلیل و بی‌سر و پا را چاره چیست؟ دلی دارم که از سکر غفلت مرده و حالی دارم که فارغ از یاد مرگ و قیامت است؛ نه آهی در سینه می‌سوزد و نه اشکی از دیده‌ام می‌جوشد.

معبودا! اینک با همه پریشان حالی‌ام به تو رو آورده‌ام و از جان سرد و بی‌دردم به تو شکوه می‌کنم. اگر دستم را نگیری و از این ورطه غفلت و بی‌دردی نجاتم ندهی، زیان‌کارترین بندگان تو خواهم بود. پس ای مهربان‌ترین مهربانان، مرا از درگاهت مران، به هدایت امیدم ده و به

ص: ۱۷۵

درماندگان رحم کن.

«یا راحم من لاراحم له یا صاحب من لا صاحب له».

ای خدای مهربان! چقدر دوست دارم با تو حرف بزنم، آن هم در جایی که فقط تو حرف‌هایم را بشنوی، و شاید جرأت گفتن آن را به کسی ندارم، چه اگر بشنوند چوب ملامت بر سرم می‌کوبند. امّا با تو راحت سخن می‌گویم. سخن از دردهای پنهان، سخن از آرزوهای سرکوب شده. سخن از جفای روزگار. سخن از غربت و تنهایی. اصلًا ای خدای بزرگ تو مرا به سخن می‌آوری، آنجا که به رسول بزرگوارت فرمودی:

إذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ(بقره: ۱۸۶)

هرگاه بندگانم از من پرسیدند، بگو: به آنها خیلی نزدیکم و هر چه از من بخواهند، اجابت می‌کنم.

خداوندا! تو اجابت را بر تقاضای بندگانت مقدم داشتی، و این شوق خواستن را در ما شعله ور ساخته و توقع اجابت را بالا برده است. یعنی دعا و اجابت هر دو از توست. آنچنان که می‌دهی، می‌خواهی، در واقع خواستن ما بهانه و عطای تو مستدام است.

بارالها! هرگاه با تو می‌نشینم و تو را می‌خوانم، احساس آرامش و سبک‌بالی می‌کنم. گویی مرغ جانم قفس تن را شکسته و به سوی تو پرواز می‌کند. و جز بلندای انس تو آشیانی نمی‌شناسد. آرزو دارم که این لذّت حضور سرمدی باشد و نشاط با تو بودن از من گرفته نشود. همه اعضا و جوارحم تو را بخوانند و به یاد تو آباد باشند.

«وَ بِذِکْرِکَ مَعْمُورَه

ص: ۱۷۶

وَ بِخدمَتِکَ مَوْصُولَه

». خداوندا! آنگاه که تو را می‌خوانم و به عبادت تو می‌پردازم از هر قید و بندی رها می گردم و به وسعت دریاها و صحراها گسترده می‌شوم. گویی همه عالم و آدم زیر پای منند و آسمان‌ها مرا به سوی خود می‌خوانند. شوق عجیبی به من دست می‌دهد. دنیا در نظرم کوچک و بی‌ارزش می‌شود و خود را در فضای ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ تو می‌بینم. جاذبه فراخوانی تو همه وجودم را پر می کند. اصلًا می‌شنوم که تو مرا می‌خوانی. صدای دل‌انگیزت برجانم طنین می‌افکند. دوست دارم از آن حالت برنگردم. آن آرامش روحانی پایدار بماند و نگاه مهرآمیزت از من گرفته نشود، و در وحشت تنهایی گرفتار نگردم،

«یا أَنِیسَ الْمُسْتَوْحِشِین»

. خدایا! دیگر رمقی برایم نمانده است. توان مقابله با نفس را از دست داده‌ام. حملات ویرانگرش تار و پودم را از هم گسسته است و افسارِ گسیخته را به هر سویی می کشاند. دیگر آبرویی برایم نمانده و نزد تو ذلیل و رسوا شده‌ام. با شیطان همنشین شده و دائماً از او فرمان می گیرد و در محاصره جنود شیطان گرفتارم کرده است. سینه‌ام را از وسوسه‌ها پر نموده و خیال‌های فاسد را بر قلبم چیره ساخته است. پیوسته دنیا را در نظرم زیبا جلوه می‌دهد. هر روز لباسی تازه بر من می‌پوشاند و به دست آرزوها می‌سپارد و بذر هوس‌ها را در وجودم آبیاری می کند و کودکانه مرا دست به دست می گرداند.

پروردگارا! از ریش سفید و قد خمیده خود شرمسارم که در سن

ص: ۱۷۷

پیری جوانه‌های آرزو در من روئیده‌اند؛ از این همه رسوایی به تو پناه می‌برم.

«إلهی أَعُوذُ بِکَ مِنْ شِرارِ نَفْسِی»

. تنها تو می‌توانی مرا نجات دهی و ننگ رسوایی‌ام را بپوشانی و مرض‌های روحی‌ام را مداوا کنی.

ای خدای مهربان! اکنون به فریادم برس که سخت به فریادرسی تو محتاجم. از شرارت نفس نجاتم ده که بی‌تو هلاکم و در پناه عصمت خویش امانم ده و از وحشت قیامت و رسوایی رهائی‌ام بخش

«یا مَلْجَأَ الْمُسْتَوْحِشِین».

الهی! از نفس بدم شاکی‌ام. نفسی که به انجام بدی‌ها حریص است و حتی از یاد گناهان گذشته لذّت می‌برد و همچو دیوی خفته در من و قصد هلاکم دارد.

خدایا! چقدر بیچاره‌ام که با این نفس شیاد دست به گریبانم. هم شوق طاعت را از من گرفته، هم میل به معصیت را در من فزونی می‌دهد. آن‌قدر بی‌پروا است که مرا به نافرمانی‌ات تشویق می‌کند. بی‌نهایت مغرور و خیره‌سر است. اگر شری به او روی آورد جزع و بی‌تابی می‌کند و اگر به خوبی‌ها دست یابد منع احسان می‌نماید. اسراف و زیاده‌خواهی را دوست دارد، و بسیار به لهو و لعب علاقه‌مند است. دائماً به خواندن لالایی در گهواره غفلت مشغول است. روزگارم را تباه کرده و هر لحظه با خطری تازه روبه‌رویم می‌کند. فکر توبه را از من ستانده و اراده بازگشت را در من کشته است. آن‌قدر گستاخ و بی‌شرم است که به راحتی گناه می‌کند. تو گویی عادت او شده؛ اگر روزی فرصت گناه نیابد افسرده می‌شود. با فشارهای بی‌امانش از

ص: ۱۷۸

چنگم می گریزد تا هرزگی‌هایش را تکرار کند.

الهی! شرمسارم از این عبادت‌های تاجرانه. طمع بهشت و ترس از عذاب دوزخ خلوصم را گرفته است. نه حقّ معرفت تو را می‌شناسم و نه حق عبادت تو را به جا می‌آورم. اکنون با رویی سیاه و دلی پریشان به سوی تو آمده‌ام تا اعتراف کنم که نه دارای نیّت خالصم و نه در اطاعت تو صادق. تنبلی نفسم موجب شد که از خیل شتابندگان به سویت جا بمانم و اوقات خوش روزگارم را به پای آرزوهای بیهوده قربانی کنم. اکنون آثار پیری در سر و رویم هویدا گشته و فرصت‌ها چون باد در گذرند. دیگر که از نفس افتاده‌ام و توان جبران گذشته‌ها را ندارم، خود را در جایگاه زیان‌کاران می‌بینم. اگر بدین حال و روز بمیرم مستحق دوزخم. مگر ای خدای مهربان! تو به فریادم برسی، به پیری‌ام رحم نمایی و شوق رفته را بازگردانی. درد بندگی عطایم نمایی، و حجاب‌های غفلت را بزدایی. در آتش ندامتم بسوزانی و به درد فراقت مبتلاـ کنی. بر شور شب‌زنده‌داری و تمنای سحرم بیافزایی، تا مگر بر جبران گذشته‌ها توفیق یابم و اندکی از خرابی‌های پیشین را آباد کنم. و سرانجام شرمسار تو از دنیا نروم چرا که فردای قیامت تحمل شرمساری تو را ندارم. دوزخ برایم به از آن باشد که در آتش خجالت تو بسوزم.

خدایا! تنها در دل صحرا نشسته‌ام، آثار بدیع و زیبای صنع تو چشمم را خیره می کند. از زمزمه تسبیح موجودات مبهوت شده‌ام. قلم هنر آفرینت، در خلق آفرینش دمادم بر حیرتم می‌افزاید و شگفتی‌ها بر شگفتی‌ها افزوده می‌شود.

ص: ۱۷۹

معبودا! کو چشمی که آثار تو را تماشا کند؟ کجاست عقلی که نطق موجوداتت را درک نماید؟ کو دلی که شیدای جمال تو باشد؟ کجاست شوق با تو بودن که آدمی را از غوغای زندگی شهری رهایی بخشد؟ کو دردمندی که در این کویر پهناور فریاد کشد؟ کو عاشق دل‌سوخته‌ای که بیانگر تو باشد؟ کو اشک دل سوخته‌ای که چشم سبزه‌زاران را به تماشا بنشاند؟ کو دست تمنایی که پرندگان را به آسمان نیاز آورد؟ کو جویای صادقی که ترنم حضورت را احساس کند؟ کو عاشق دیداری که در هزاران جلوه تو را تماشا کند؟

الهی! چه شیرین است لذّت با تو بودن، لذّتی که با ناله‌ام عجین شود و با اشک دیده‌ام روان گردد. اضطرابم را به اشتیاق و پریشانی‌ام را به شادمانی مبدّل کند. شهد یقین را به جانم بچشاند و در کوی انس تو جایم دهد هر چه غیر تو را از دلم دور سازد و دعای

«عاش قلبی بذکرک»

امام سجاد(ع) را در حقم اجابت فرماید.

کردگارا! آنگاه که شوق خلوت با تو بودن مرا به تنهایی صحرا و دامنه کوه‌ها می‌کشاند و لذّت یاد تو را به جان تشنه‌ام می‌چشاند، زیبایی زندگی را احساس می‌کنم. تو گویی افق‌های تازه‌ای به رویم گشوده می‌شود. هیجان عجیبی به من دست می‌دهد. شوق وصف‌ناپذیری همه وجودم را فرا می‌گیرد. دوست دارم هرگز از آن حال و هوا خارج نشوم و آن‌گاه که نسیم حضورت جان خسته‌ام را می‌نوازد و آغوش مهر و بنده‌نوازی‌ات را می‌گشاید، کاملًا از خود به در شوم و پروازکنان دل را پرنده‌ای در امواج حضور بینم و آرزو کنم که هرگز از این معراج

ص: ۱۸۰

روحانی بر نگردم.

الهی! لذّت با تو بودن مرا از همه چیز بیزار کرده است. دنیا در نظرم بی‌رنگ شده، آمیزش با این و آن بر وحشتم می‌افزاید و تنها تو را زیبا می‌بینم و تنها با تو آرام می‌شوم. پس ای مهربان! دلم را از اغیار بستان و آن را خلوتگاه حضورت گردان و این دعای(سید الشهدا(ع)) را در حقم اجابت فرما: «الهی انتَ الَّذی ازَلْتَ الاغْیارَ عَنْ قُلُوبِ احِبّائک»؛ «تو آن خدایی هستی که محبت اغیار را از قلوب عاشقانت می‌زدایی».

خداوندا! چون شب فرا می‌رسد ندایی از درون مرا می‌خواند. ندایی از کوی آشنایی، ندایی که آهنگ زندگی من است، ندایی که رنگ و بوی تو دارد. یعنی تو مرا به شب زنده‌داری دعوت می‌کنی و در محفل روحانی سحر می‌نشانی. قیام و قعودم را تماشا می‌کنی، حال دعا و نیایشم می‌دهی. آرام آرام دلم را می‌گشایی و تنور آهم را شعله‌ور می‌سازی، هرچه غیر خود را در آن می‌سوزانی. گناهانم را در نظرم حاضر می‌کنی، مشت ندامت بر سرم می‌زنی و کوتاهی در بندگی را به یادم می‌آوری. حجاب‌های ظلمانی را از دل و دیده می‌زدایی. قلبم را به هیجان خشیت می‌لرزانی، و پیشانی‌ام را به خاک خضوع می‌سایی. اشکم را بر گونه‌ها جاری می‌سازی. زبانم را به توبه باز می‌کنی. صدای گریه‌هایم را می‌شنوی و شکوه بندگی را در من شکوفا می‌کنی. سرّ خلقتم را بر فرشتگان می‌نمایانی. پیام ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ را طنین جانم می‌کنی. پنجره خانه دلم را می‌گشایی و نفحات ربّانی را در آن می‌دمی. نفس پرآشوبم را به آرامش می‌رسانی و به زیور اطمینان آراسته می‌گردانی.

ص: ۱۸۱

راضِیهٔ و مَرضِیَهٔ به پذیرایی‌ام فرا می‌خوانی و بالاخره شب را با من خسته سحر می کنی و به دیدار شب دیگری نوید می‌دهی.

الهی! آنگاه که همه مرا برانند تو می‌خوانی و در آغوش مهربانی‌ات مأوا می‌دهی و به زندگی امیدوارم می کنی. توان برخاستنم می‌دهی. گناهانم را نادیده می گیری. زبانم را می گشایی و سخنانی تازه بر لبانم جاری می‌نمایی. بر جراحت‌هایم مرهم می گذاری. سنگ صبورم می‌شوی، درد دل‌هایم را می‌شنوی و از درون با من نجوا می کنی. تا جایی که گرمی حضورت را با همه وجودم احساس می کنم و لذّت محبت‌هایت را می‌چشم و از این همه مهربانی شرمسار می‌شوم و سرم را بالا نمی گیرم. امّا تو مرا به نیایش فرا می‌خوانی؛ نیایشی که همه نوازش توست و در آن مرا زیر و رو می کنی. گاه فریادم می‌دهی، و گاهی خموشم می کنی گاه مستم می‌خواهی و گاهی هوشیار. گاه به سلامت، گاه هم بیمار. گاه به باغ حضور، مسرور و گاهی به داغ، رنجور. گاهی می‌خندانی و گاهی می گریانی. گاه به قفس قبض گرفتارم می‌سازی و گاهی به گلزار بسط پروازم می‌دهی. امّا ای مهربان! در همه حال غضبت را رحمت، قهرت را مهر، عقابت را حساب، عذابت را ثواب و دوزخت را بهشت می‌بینم.

الهی! دلتنگ توام. هر زمان و هرکجا تو را بخوانم با منی و گرفتاری‌هایم را ناگفته می‌دانی و از سرّ ضمیرم باخبری. پس از کدامین درد بنالم و از کدام کارم شکوه کنم، از اخلاق بدم و یا از زشتی اعمالم، از سستی در عبادت یا از کمی اخلاص، از دل بی‌شوق یا از چشم

ص: ۱۸۲

بی‌اشک، از غربت و بی‌کسی یا از بی‌هم‌زبانی و تنهایی، از دنیا خواهی‌های بی‌حاصل یا از دل غافل، از حسرت روزگارانم یا از پشیمانی گناهانم، از کمی توشه آخرت یا از وحشت عاقبت، از بی‌توجهی به بینوایان یا از بدرفتاری با خویشان.

خدایا! نمی‌دانم از چه بنالم، سیاه‌مشق‌های زندگی نامه اعمالم را پر کرده است. هر چه نظر می‌کنم چیزی نمی‌یابم که در آخرت به کارم آید؛ یا قابل ارائه در پیشگاه عدل تو باشد.

پروردگارا! خجلم، شرمسارم. اعتراف می‌کنم که بنده خوبی برایت نبودم. حق بندگی را به جا نیاوردم. در شناخت ساحت تو کوتاهی کردم. عظمت پیامبر رحمت و جانشینان او را نشناختم و زندگی من رنگ و بوی سیره آنان را نگرفته. بازیچه امیال خویش شدم و عمر گران‌مایه را با همین بازی‌های کودکانه به هدر دادم.

خدایا! اکنون پشیمانم و درمانده. یاد گذشته‌ها به آتشم می‌کشد، اگر مرا با این حال بمیرانی مستحق دوزخم؛ شاید دوزخ هم مرا نپذیرد.

الهی! آنگاه که پوچم هیچ می‌شوم، احساس می‌کنم که زمین هم تحمل مرا ندارد، آسمان می‌خواهد بر سرم خراب شود. همه مرا می‌رانند، در حالی که هنوز از زشتی‌های درونم بی‌خبرند.

الهی! در آن حالات بی‌کسی و رسوایی، تو پذیرای من می‌شوی و با نغمه امیدآفرینِ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ مرا به سوی خود می‌خوانی. نسیم مهربانی‌ات غبار ناامیدی را از جانم می‌زداید، آرامش رفته‌ام را بازمی‌گرداند، مرا دوان دوان به کوی انس تو می‌رساند، استغفار را بر

ص: ۱۸۳

زبانم جاری می‌سازد و خلعت «یا

تواب الرحیم

» را بر تنم می‌کند.

ره به سویت هماره هموار است

خوش به حال کسی که رهوار است چشمه‌های امید تو جوشان

تشنگانت همه سبو دوشان استعانت به فضل تو جائز

هر که دستی گشود شد فائز در پناه کرامت ماضی

آمدم از قضای تو راضی به اجابت در آن مهیایی

تو ممیتی خدا، تو محیایی هر که باشد مسافر کویت

ره نشانش دهی به هر سویت روی ماهت کجا نهان باشد

غیر رویت مگر عیان باشد؟ آمدم بر درت به روی نیاز

که عنایت کنی مرا پرواز پرگشایم به آشیانه عشق

دل کنم تازه با ترانه عشق دلم آکنده از یقین باشد

همه سرمایه‌ام همین باشد بی شریک و یگانه معبودی

غایت آرزو و مقصودی به جز از تو خدا نمی‌جویم

عشق رویت تنیده در خویم تو خداوندِ مهربان منی

تو انیسی، تو همزبان منی هر سحر با تو راز می‌گویم

غم ناگفته باز می‌گویم غایتِ شوق هر نماز منی

تو خداوندِ چاره ساز منی به تماشای تو دلم شاد است

چون به یاد تو هست آباد است

ستایش سزای خدای کریم خدایی که رحمان است و رحیم

ستایش، خدایی که دلسوز ماست فروغِ دلِ آتش افروز ماست

ستایش، سزای خدای غنی است سرِ التفاتش، با چون منی است

ص: ۱۸۴

به غیرش اگر دست یاری دهم سرانجام خود را به خواری دهم

طلب هر چه دارم عطایم کند اجابت به هر سو دعایم کند

به قربان او این سرو جان من نخواهد جز او جان سوزان من

یگانه عزیزم در عالم خداست زمانی نیابی دل از او جداست

جوابم دهد چون صدایش کنم به هر نینوایی نوایش کنم

نباشم اگر بنده دل خراب دعاهای من را کند مستجاب

چنان می‌نماید غنی الحمید که انگار از من گناهی ندید

چو خلوت طلب می‌کنم با خدا پذیرد مرا هر زمان، هر کجا

به قربانت ای مهر پائیز من سپاس و ستایش برانگیز من

حساب مرا با حسابت مکن ادب می‌کنی با عقابت مکن

گرفتار حیلت مکن بنده را تو این بنده خوار و شرمنده را

سعادت چه جویم سعادت تویی کمال سعادت به غایت تویی

تو باشی در عالم پناهگاه من خریدار اشک و غم و آه من

بار الها نما مرا یاری بده حال تضّرع و زاری

تا بگریم به کار و بار خودم به بدی‌های روزگار خودم

آرزوها مرا به چنگ دارند با من هر دم هوای جنگ دارند

نفسِ بدخو و پر هوس دارم مرغم و ناله در قفس دارم

میل دنیا مرا به بند دارد بند، چندین چون و چند دارد

در گناهان خویش زنجیرم چاره‌ام رفت و نیست تدبیرم

نفس من، بر بدی کند اصرار گره در کار من کند بسیار

ص: ۱۸۵

نه مرا قدرت ستیزی هست نه ز دامش ره گریزی هست

وای بر من ز شرم و رسوایی که ندارم حیاء و پروایی

بده دردی که سینه‌ام سوزد شعله بر خرمن دل افروزد

تو مرا بر خودت نمایاندی تو خودت را به من شناساندی

بی‌تو جانم غروب پائیز است از غم روزگار لبریز است

بی تو موجی شکسته می‌مانم مرغکی پر شکسته می‌مانم

تو نسیم شب بهار منی تو سکونی همه، قرار منی

بده شور شب و سحرداری اشک خونین، ز دیده کن جاری

دیده‌ام را سحر تماشا کن گره از مشکلات من واکن

الهی مرا آه جانسوز ده سحر، سوز و ساز دل افروز ده

اگر بنده خواهی کند بندگی بزن تار دل را به سازندگی

بده باده چندی تو دیوانه را که چرخی زنم دور میخانه را

نمازی بسازم به تکبیر عشق کنم چاره دردم به تدبیر عشق

زبانم به ذکر تو گویا شود دلم غرق در شور و غوغا شود

به یاد تو شیرین شود کام من بجوشد همی باده در جام من

نیازم فزاید کمال آورد قعود و سجودی که حال آورد

الهی منم مست و شیدای تو گدای جمالِ دل آرای تو

بیا جلوه کن بر دل خسته‌ام که در انتظار تو بنشسته‌ام

مرا انتظار تو بی‌تاب کرد ببین ذره ذره ز غم آب کرد

گر از عشق رویت به تاب و تبم چه چاره خریدار خال لبم

ص: ۱۸۶

از آن ترسم آیی کز این مشتری نماند به جز مشتِ خاکستری

بیا مهربان، مهربانی نما غریب توام آشنایی نما

نقاب از رخ ماه خود باز کن دل خسته را لحظه‌ای ناز کن

مرا ناز تو شوق طاعت دهد سر بندگی تا شهادت دهد

دمی از حضورت جدایم مکن به یک طرفةالعین رهایم مکن

گدای توام پادشاهی کنم «اری کلّ شیءٍ کما هی» کنم

به قربان نامت که هستی از اوست جهان جام و می‌را تجلی از اوست

به رحمان فزاینده رحمتی رحیم و گشاینده جنتی

چو عالم به نام تو آغاز شد سراسر همه رمز شد، راز شد

بود حمد تو سرّ هستی ما هدف از بلندی و پستی ما

خدای بلند آسمان و زمین خداوند کرسی و عرش برین

خدایی که احمد نبی‌اش بود علی باء «بسمل» ولی‌اش بود

خمیری فراهم شد از آب و گل دمیدی بر آن و نمودیش دل

بر او نام بنهاده‌ای آدمی برایش بنا کرده‌ای عالمی

چه عالم؟ سراسر شگفت آفرین بود دفترِ علم اهل یقین

ورق در ورق راز هستی فشان زحیرت بَرَد طاقت عاشقان

جمالت دمادم هویدا کنند مهیا برای تماشا کنند

به هر ذرّه بینم زبانی رسا که تسبیح و کرنش نماید تو را

زمین و زمان پر زغوغای توست سراسر تجلیِ اسمای توست

ثنای زبانم رسای تو نیست دل کوچکم نیز جای تو نیست

ص: ۱۸۷

کجا وصف محدود لایق بود؟ به شرحت بیان حقایق بود

تو را طعمه قدر دهانم کنم به قدر توان رزق جانم کنم

مرا میل بی‌حد و اندازه ده به هر یاربم جلوه‌ای تازه ده

بجوشان دلم را چو می در سبو که دائم فزاید طروات از او

الهی تو آرام جانی مرا فدای تو گشتم نشانی مرا

نظر کن به اشک پشیمانیم نجاتم بده از پریشانیم

دمی از ندامت نیاسوده ام قبولم نما گر چه آلوده‌ام

به کوی تو هر شب نوا می‌کنم تو را عاشقانه صدا می‌کنم

ببین گریه بی‌ریای مرا اجابت کن امشب دعای مرا

نگاهی به حال غریبم نما اجابت تو امّن یجیبم نما

نه شب دارم از دوریت نی سحر ببین از فراق توام نوحه گر

کجا بی‌کسم چون تو دارم حبیب به هر دردمندی تو باشی طبیب

بیا دیده‌ام را تماشا نما گره از دل خسته‌ام وانما

به کوی خود هر شب پناهم بده امان از خدنگ گناهم بده

نیاز شب و سوز سازنده ده به وقت سحر حال پاینده ده

الهی به عصیان هلاکم مکن چو عفوم نکردی به خاکم مکن

به توفیق توبه مرا پاک کن پس آنگه بمیران و در خاک کن

خطا و گناهم ز حد شد فزون به کارم گره می‌زند چند و چو

بیا عفو کن جمله عصیان من ببین ناله و اشک سوزان من

هوا و هوس را ز من دور کن مرا محو نورٌ علی نور کن

ص: ۱۸۸

الهی مرا شوق طاعت بده توان نیایش به غایت بده

بیا با حضورت دلم شاد کن خرابش نمودم، تو آباد کن

زمانی دل من سرای تو بود همه حال و جانم برا ی تو بود

مرا سینه‌ای پر ز نور تو بود سراسر همه عشق و شور تو بود

ندانم کجا، از چه غارت شده؟ گرفتار جهل وضلالت شده

مرا مکر شیطان زمین‌گیر کرد که پیرسالی به زنجیر کرد

جوانه زده حّب دنیا به دل دوباره کشیده مرا سوی گل

خدایا نکردم تو را بندگی چه سازم من از درد شرمندگی

کنون نزد تو گرچه شرمنده‌ام ولی هر چه هستم تو را بنده‌ام

شتابان به کویت شدم سینه چاک کنی چاره در کارم ای نور پاک

گره از دل تنگ من واکنی عنایت به این عبد رسوا کنی

الهی مرا حال زاری بده شب و ناله و اشک جاری بده

بشویم دلم را ز اشک سحر نماند در او از گناهان اثر

بسوزم همی در تنور فراق کشم شعله در آتش اشتیاق

که تا شوقِ وصلت اسیرم کند رها از وجود حقیرم کند

پیام تو گیرم به یا ارجعی که نبود به جز ربّک مرجعی

ای که بخشش ذات پاکت را سزاست جز به درگاهت گدا گشتن خطاست

کن دلم را آشنای کوی خویش واله و شیدا نما از روی خویش

شو به کارم تا که درویشت شوم از همه بیگانه و خویشت شوم

من به راه بندگی گر کاهلم حق اسمائت قسم اهل دلم

ص: ۱۸۹

قوّتی خواهم که دائم در نماز با تو باشم در سخن ای بی‌نیاز

چهره بگشا و نقابت باز کن فصل نو در عاشقی آغاز کن

کاروان رفت و ز منزل مانده‌ام عشق را کشتند و بی‌دل مانده‌ام

چون شهیدان رفته‌اند گُل مرده است بلبل طبعم ز غم افسرده است

زنده کن در گلشنِ کویت مرا آب ده از شربت جویت مرا

در رهت ای دوست مشتاقم نما در میان عاشقان طاقم نما

همچو لاله سرخی‌ام با داغ ده بعد از آن آوازه‌ام در باغ ده

من به قربان وجود پاک تو خاکساری می‌کنم در خاک تو

اندرین دنیا مرا گمنام کن همدم ساقی و دیر و جام کن

آن زمان بنشین تماشا کن شبم تا سحر فریاد یا رب یاربم

این توسل را نما از من قبول کن مرا محشور با آلِ رسول

آگهی بر فقر و بر رنجوری‌ام بنده ناچیز تو منصوری‌ام

بارالها یاد تو ذکر من است گوهر اندیشه و فکر من است

مانده راهم به کویت آمدم عاشقم در جست‌وجویت آمدم

شد نیازم سخت و یارب چاره کن چاره درد من دل پاره کن

عفو کن از من گناهان مرا زشتی اعمال پنهان مرا

چشم پرآب و دل پر آه ده در حریم شب نوردان راه ده

وای بر آن کس دعا بی‌سوز کرد بی‌خدا شب‌های خود را روز کرد

در گلستان تو آتش دلکش است چون گلستان بی‌تو باشد آتش است

ای وجودِ اولین و آخرین کن دلم روشن ز انوار یقین

ص: ۱۹۰

حاجتم روح مرا چالاک کرد این چنین در خواستن بی‌باک کرد

بار الها بنده‌ای باشم ذلیل کرده دنیایم اسیر قال و قیل

من نمی‌دانم جوانی‌ام چه شد؟ شور و حال زندگانی‌ام چه شد؟

این زمان من ماندم و بار گناه جز درِ لطفت کجا جویم پناه

چون به غفاری تو را آوازه است جای من در پشت این دروازه است

بوی عشق و آشنایی می‌دهی بوی لطف و مهربانی می‌دهی

آمدم با عذرِ تقصیر آمدم آمدم اما بسی دیر آمدم

با خودم قلبی سیاه آورده‌ام کوله باری از گناه آورده‌ام

یا الهی، سیدی، مولای من ای تو امید دل تنهای من

وصف تو آواز بلبل گشته است زینت هر گلشن و گل گشته است

در دل هر ذره پیدا و نهان من به قربان تو ای جان جهان

بر بدی‌ها نَفْس من خو کرده است میل آن هر جا و هر سو کرده است

چون گناهی می‌کنم شادی کند ادعای فخر و آزادی کند

جهل من شد موجب بی‌باکی‌ام غفلتم افزود، بر گستاخی‌ام

حب دنیایم زمین گیرم نمود آرزوهایم به زنجیرم نمود

جان من محبوس زندان هوس غیر تو یا رب ندارم دادرس

ای امید تو مرا شور نهان مهربانی کن به من ای مهربان

من گنه کردم تو پوشیدی زمن من خطا گفتم تو نشنیدی زمن

عمر من رفت و نبودم بنده‌ات از کرم کردی مرا شرمنده‌ات

توبه کردم بارها بشکسته‌ام هر زمانی دل به عفوت بسته‌ام

ص: ۱۹۱

بارالها! آه جانسوزم بده درد شب خیزی به از روزم بده

آهی اندر سینه خواهم شعله‌ور تا بگیرد دامنم را هر سحر

من از آن روشن تنور دل کنم در میان شعله‌ها منزل کنم

تا بسوزم تل خاکستر شوم شاید آنگه لایق دلبر شوم

بارالها، بنده‌ای درمانده‌ام کاروان رفت و ز یاران مانده‌ام

ره دراز است و ندارم توشه‌ای ناله دارم، از تو خواهم گوشه‌ای

شد غرور و جهل من زنجیر دل نزد تو یارب کنون باشم خجل

آنچه می‌دانی زمن حاشا مکن این جهان و آن جهان رسوا مکن

وای بر اعمال زشت خلوتم وای بر حرص و دوام شهوتم

حرص و آز و شهوت و کبر و دروغ زندگی را کرد بر من بی‌فروغ

آمدم یارب پریشان آمدم با دلی غمگین و نالان آمدم

دیده گریان من باشد گواه آمدم بر آستانت عذر خواه

زخم بی‌حدّ مرا مرهم تویی در جهان بی‌کسی همدم تویی

اشک ریزانم ز هجر روی تو من گدایم من گدای کوی تو

هر که آمد بر درت نومید نیست جز تو ای جان جهان امید کیست

آمدم با سوز و آهی آتشین در پذیر عذر مرا ای نازنین

می‌کنم اقرار بر تقصیر دل تا نمایی از کرم تطهیر دل

بارالها! از تو می‌خواهم پناه کن رها دل را ز زنجیر گناه

آبِ رحمت برفشان از دیده‌ام آبیاری کن دل خشکیده‌ام

چاره کن حال پریشان مرا عقده‌های مانده در جان مرا

بارالها عبد مسکین توام تشنه پیغام تسکین توام

ص: ۱۹۲

کن به دل الهام آوای یقین تا مرا دیوانه سازد بعد از این

ز آرزومندان درگاهت شوم همچو یوسف بسته در چاهت شوم

کن عطایم سوز و درد بندگی تا کنم با زهد و تقوا زندگی

با تو باشم روز و شب در گفت‌وگو اشک‌ها ریزم به کویت جو به جو

نام و یادت مایه آرامشم نور امید تو در دل تابشم

از ندامت جان غمناکم ببین حال توبه چهره در خاکم ببین

درگذر این لحظه از عصیان من کار زشت ظاهر و پنهان من

از فساد و عقده و کبر و ریا از دروغ و عجب و بغض اولیاء

حب دنیا را ز قلبم دور کن دیده‌گر غیر تو بیند کور کن

بارالها من اسیرم من اسیر بنده‌ات را نیست غیرت دستگیر

منّت خود را به من نازل نما یک شبی در کلبه‌ام منزل نما

آشنایی را نشانی بایدت هم‌زبانی را زبانی بایدت

گر تو را من عاشقم پیغام ده گر به می آلوده باشم جام ده

آمدم اینک درِ دروازه‌ات ز انتظار لطف بی‌اندازه‌ات

یا رب اینک چاره دردم نما فکر چشم خفته و سردم نما

ص: ۱۹۳

فهرست منابع

* نهج البلاغه، صبحی صالح، بیروت، ۱۳۹۱ ق.

۱. آملی، سید حیدر، اسرارالشریعهٔ و اطوارالطریقهٔ و انوارالحقیقهٔ، تصحیح محمد خواجوی، نشر مولی، ۱۳۶۲.

۲. ابن ابی جمهور الأحسائی، محمد، عوالی اللئآلی، قم، سیدالشهداء، بی‌تا.

۳. انصاری، خواجه عبدالله، مناجات‌نامه، به کوشش حامد ربّانی، تهران، انتشارات گنجینه، ۱۳۶۱.

۴. بلخی(مولوی)، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، نسخه رمضانی.

۵. بهاری همدانی، محمد، تذکرهٔ المتقین، قم، انتشارات نهاوندی، ۱۳۷۵.

۶. بهشتی، احمد، فرزانگان، تهران، انتشارات گوتمبرگ، ۱۳۵۶ ش.

۷. جامی، عبدالرحمن، درهٔ الفاخرهٔ فی تحقیق مذهب الصوفیهٔ، تهران، ۱۳۵۸.

۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، تهران، مکتبهٔ الاسلامیهٔ، ۱۳۸۳ ق.

۹. الحرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، ترجمه آیت الله کمره‌ای، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۶ ش.

ص: ۱۹۴

۱۰. حسن‌زاده آملی، حسن، دفتر دل، شرح صمدی آملی، قم، انتشارات نبوغ، ۱۳۷۹.

۱۱. حکیمی، محمدرضا و برادران، مواعظ العددیهٔ عن الحیاهٔ، بیروت، دارالاسلامیه، ۱۴۰۰ ق.

۱۲. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، تصحیح علی محلاتی، چاپ حسنی، ۱۳۹۱ ق.

۱۳. دیلمی، حسن بن محمد، اعلام الدین، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۴۲ ق.

۱۴. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.

۱۵. زمانی، مصطفی، داستان‌ها و پندها، چاپ ششم، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۴ ش.

۱۶. سعدی، کلیات سعدی، تصحیح فروغی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۸.

۱۷. شیخ الاسلامی، سیدحسین، غررالحکم، چاپ پنجم، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۹.

۱۸. شیخ الاسلامی، علی، راه و رسم منزل‌ها، انتشارات تابان، تهران، ۱۳۷۶.

۱۹. صدوق، محمد بن علی، الخصال، قم، انتشارات اسلامی، بی‌تا.

۲۰. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.

۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی، ۱۴۱۵ ق ۱۹۹۵ م.

۲۲. طوسی، ابوجعفر حسن بن علی، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، طبع حجری، بی‌تا.

ص: ۱۹۵

۲۳. عروسی حویزی، علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.

۲۴. فیض کاشانی، محسن، الوافی، تهران، دارالکتب الاسلامیهٔ، ۱۳۶۹ ش.

۲۵. فیض کاشانی، محسن، حقایق در اخلاق سیر و سلوک، ترجمه محمدباقر ساعدی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی‌تا.

۲۶. فیض کاشانی، محسن، محجهٔ البیضاء، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۷.

۲۷. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.

۲۸. قمی، عباس، سفینهٔ البحار، تهران، انتشارات فراهانی، بی‌تا.

۲۹. قمی، عباس، منتهی الآمال، تهران، انتشارات جاویدان، بی‌تا.

۳۰. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، طبع نجف، ۱۳۸۷ ق.

۳۱. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودهٔ، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۳۲. کاشفی، کمال الدین حسین، الرسالهٔ العلیّهٔ فی الاحادیث النبویّهٔ، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.

۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت ع.

۳۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.

۳۵. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمهٔ، دارالحدیث، ۱۴۱۶.

۳۶. ملکی تبریزی، میرزا جواد، المراقبات، ترجمه میرزا حکیم، تهران، انتشارات فقیه، بی‌تا.

۳۷. ملکی تبریزی، میرزا جواد، رساله لقاءالله، ترجمه سید احمد فهری، ۱۳۶۰.

ص: ۱۹۶

۳۸. منسوب به امام صادق(ع) مصباح الشریعهٔ و مفتاح الحقیقهٔ، ترجمه و شرح حسن مصطفوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ۱۳۶۸.

۳۹. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۸۳.

۴۰. نراقی، ملااحمد، معراج السعادهٔ، تهران، انتشارات رشید، بی‌تا.

۴۱. نیشابوری، عطار، تذکرهٔ الاولیاء، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۰.

۴۲. هندی، علی بن حسام الدین، کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۹۸۶ م.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».